

نقش‌چلووانی

و
نهضت‌عمیاری

در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ملت ایران

تعریف زورخانه

و تحلیل ورزش‌ماستمانی

نوشته: کاظم کاظمی

پیشانی

بِسْمِ اللَّهِ خَيْرِ الْأَسْمَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

«علی ابن الحسین علیہ السلام»

اس نام تو بہترین سر آغاز

بے نام تو نامہ کی کسب باز

« حکیم نظامی »

تقديم به پيشگاه مبارك

اولي حضرت همايون محمد رضا شاه پهلوي شاهنشاه ايران



نقش‌پهلوانی

و
نهضت‌عماری

در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ملت ایران

نوشته: کاظم کاظمی

تعریف زورخانه

و
تحلیل ورزش باستانی

حق طبع محفوظ

چاپ اول

۱۳۴۳

چاپخانه بانک ملی ایران

دوست بسیار عزیزم، جناب آقای مصطفی همایون که
از شخصیت های فاضل و ممتاز کشور هستند، همیشه مرا
مدیون محبت های برادرانه خود ساخته و بخصوص
در تألیف و انتشار این کتاب نهایت لطف و تشویق را
بعمل آورده اند. لذا جادارد در اینموقع بیاس اینهمه یکدلی
و خلوص نیت، متقابلاً از آن برادر بزرگوار سپاسگزاری
شود.

مؤلف

از آقایان استاد محسن اسدی و استاد دکتر
 محمد جعفر محبوب و استاد دکتر جمال
 رضائی و نیز از آقایان حاج شیخ حسین
 کمره‌ای و جواد صفی‌نژاد و علی‌بلو کباشی
 که در تهیه منابع و مأخذ به نویسنده کمک
 کرده و با راهنمایی‌های ذیقیمت خویش
 بر قدر این کتاب افزوده‌اند، بی‌نهایت
 تشکر میشود. و همچنین از آقای حسین
 رفشا که با امان نظر در زیبایی و تکنیک
 چاپ کتاب بذل مساعی داشته‌اند صمیمانه
 قدردانی میشود.

تصاویر و نقاشی‌ها از :

دوشیزه هما برازنده و آقایان ناصر مظهري - پرويز اوكتاي -

يعقوب دانش دوست - داريوش اعتصام - داريوش صميمي

خطاطي‌ها از : آقای منظوری

منابع و مأخذ کتاب

اسکندر نامه

بدايع الوقایع تألیف زین الدین محمود و اصفی^۱ - چاپ شوروی

بوستان سعدی

تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد ۱ - ۲

تاریخ بیهقی

تاریخ ایران - سرپرستی سایکس

تاریخ ایران سرجان ملکم

تاریخ سیستان به تصحیح ملک الشعرای بهار

جامع التواریخ - رشیدالدین فضل الله وزیر ابن عمادالدوله

ابی الخیر

جامع الحکایات محمد عوفی - جلد دوم

حبیب السیر

حسین کرد

حماسه سرائی در ایران - دکتر ذبیح الله صفا - جلد اول و دوم

خاور نامه

خطوط برجسته داستانهای ایران قدیم - حسین پیرنیا

دارانامه

دائرة المعارف اسلام بزیان انگلیسی

رسالات و مقالات آقای دکتر محمد جعفر محبوب (از

مجله سخن و کتاب هفته)

سخنرانی پروفسور TECHNER (نقل از مجله دانشکده

ادبیات شماره ۲ - سال چهارم ۱۳۳۵).

سخنرانی آقای نصرالله فلسفی (از نشریات دانشگاه)

سمک عیار

سیاحتنامه شاردن (جلد چهارم)

سیاحتنامه تاورنیه

شاهنامه فردوسی (جلد ۱ - ۲ - ۵ به تصحیح و چاپ

محمد رمضانی)

عالم آرای عباسی (جلد ۱-۲)

عیار نامه (نسیم عیار)

فتوت نامه سلطانی از حسین واعظ کاشفی «نسخه خطی

در کتابخانه دانشکده ادبیات»

قابوسنامه

گرشاسبنامه اسدی

گلستان سعدی

مسافرت بایران SOLSTICOF

مجلات دانشکده ادبیات

مجلدات کتاب هفته

مجلات سخن

فهرست کتاب

۱

پهلوانی

۱۹	حرکت.....
۲۲	هدف های نظامی ورزش
۲۶	پهلوانی و دلاوری
۴۴	کشتی گرفتن
۶۹	مشت زنی
۷۲	معرفت در قاموس پهلوانی
۷۵	سیمای واقعی پهلوانی در ایران
۸۵	ایران مهد جوانمردی و غرب؟
	فلسفه جوانمردی آئین پهلوانان ایران (تصوف، فتوت،
۹۱	اخوت، عرفان)
	درخشیدن اخوت و فتوت در کسوت تصوف به سیمای
۹۸	تشیع در ایران
۱۰۲	ایرانیان و اسلام

عیاری

- ۱۰۹ آئین پهلوانی در کسوت عیاری
 ۱۳۱ در آئین جوانمردی عیاران
 ۱۳۶ سرهنگ عیاران
 ۱۴۰ واقعیت نهضت اسمعیلیه (صباحیه)
 ۱۴۶ فتیان پرچمداران تشیع و نهضت صفویه
 ۱۵۰ چهره‌های فنا ناپذیر فتیان و عیاران دلاور ایران
 ۱۶۴ عیاری در داستانهای قدیم ایران
 ۱۷۵ عیاری و شوالیه‌گری

شاطری

- ۹۸۴ شاطری جلوه دیگر پهلوانی و دلاوری در ایران
 ۱۹۱ برگزاری جشن شاطری در حضور شاه سلطان حسین صفوی
 ۱۹۸ اشکال لباس شاطرها از عهد شاه صفی صفوی تا اواخر دوره قاجاریه
 ۲۱۰ در آئین پهلوانی شاطران
 ورزش باستانی و زورخانه بمثابة سازمان سیاسی و اجتماعی
 زادمردان ، در دوران تسلط اعراب و نقش آن در نهضت‌های
 ۲۱۷ استقلال طلبانه ملت ایران و اهمیت آن در ترویج مذهب شیعه
 ۲۱۷ تاریخ زورخانه و مراتب کسوت ورزشکاران باستانی

تعریف زورخانه و تحلیل ورزش باستانی

۲۹۳	
۳۰۲	آداب ورود به زورخانه
۳۱۳	شنا رفتن
۳۱۶	سنگ گرفتن
۳۲۳	شنای دوشلاقه و شنای پیچ
۳۲۸	میل گرفتن (گورگه)
۳۳۳	میل بازی
۳۳۸	آداب و رسوم رایج زورخانه
۳۴۲	چرخیدن
۳۴۵	پای زدن
۳۵۰	کباده
۳۵۵	دعا و کرامات اهل فتوت در گلریزان
۵۶۱	گل کشتی
۳۶۶	پایان ورزش باستانی - مشتمال
۳۶۸	ورزشهای دیگر در زورخانه
۳۷۱	نتیجه
۳۷۶	زورخانه و کشتی قهرمانی
۳۸۹	ورزش باستانی در عصر جدید
۳۹۴	زورخانه ها
۴۰۰	گفتاری از مولای متقیان علی (ع)

پیشگفتار

ستایش و نیایش خداوندی را که در تألیف و انتشار این کتاب توفیق عنایت فرمود ، تا دینی را که به مرز و بوم باستانی ایران دارم ، تاحد توانائی خود ادا کنم ، و در ترویج دانش خویششناسی تاریخی و اجتماعی که از عمده ترین و فوری ترین نیازهای هموطنان عزیز است ، سهمی درخور داشته باشم .

چاپ کتابی در ... ۴ صفحه ، با عدم وسعت مادی و دقت در اشکالات فنی و مسئولیتهای معنوی ، کاری است که جز به انگیزه های نیرومند قادر به انجام آن نمی توان شد . چقدر ممارست و مطالعه و چقدر امید و تحمل لازمست تا چنین کار خطیری به نتیجه برسد . بزرگترین انگیزه نویسنده در تألیف این کتاب ، تمایل فوق العاده ذات اقدس اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران به دانش پروری و توسعه فرهنگ و رشد اجتماعی و احیای سنن باستانی ملت ماست .

بخصوص که شاهنشاه عظیم الشان ، باوقوف به زحمات صادقانه بیست ساله ام در امور محوله ، همیشه نهایت لطف و عنایت را نسبت به این خدمتگزار داشته اند و پرتو محبت معظم له سبب دلگرمی و پشتکار شبانه روز و اشتیاقم در این کار بوده است .

رجاء واثق دارد که رجال پاکدامن و خدمتگزار و شخصیت های علمی و فرهنگی که در راه هدفهای درخشان و نیات عالی پدر تاجدار ملت ایران و اعتلای وطن عزیز و رشد اجتماعی قاطبه افراد ملت ، فعالیت میکنند در ترویج و توزیع این کتاب که بمنظور ارتقای شخصیت و خویششناسی تاریخی و اجتماعی ملت ایران تألیف شده با نویسنده همکاری و معاضدت نمایند .

کاظم کاظمینی

مقدمه

سپاس خدای را که جهان و هستی و زندگی از اوست. درود بر پیامبر بزرگ او، محمد صلی الله علیه و آله خاتم النبیین که ما را به دین مبین اسلام از شرک و ضلالت رهانید. سلام بی حد و بی عدد و تعظیم فراوان به مولای متقیان علی (ع) و یازده فرزند بحق او که اساس حقیقت اسلام را به مذهب شیعه اثنی عشری نگهبان شدند. و اما بعد :

سرگذشت تاریخی مشترک و سنت های باستانی ملت ایران، حاوی شگرف ترین وقایع و تاثرات نامحدود حیاتی و پیچیده ترین مسائل اجتماعی است.

وقایع و حوادثی که در تواریخ روی می دهد و نامها و جایها را یکی پس از دیگر در گرداب زمان فرو میکشد صورت مادی تاریخ است، ولی نتیجه ای که از آن بار می آید و در دنیای عظیم زندگی قوام و کمال می پذیرد، روح و معنویات تاریخ است که مقصود این کتاب می باشد.

آنچه در این کتاب بنظر خواننده محترم میرسد ثمره بیست سال تحقیقات و تجربیاتی است که در زوایای تاریک و زمینه های بکر و ناشناخته تاریخ ایران بعمل آورده ام و اکنون الحمد لله والمنه در سایه توجّهات حضرت صاحب العصر والزمان حجة ابن الحسن ارواح العالمین له الفداء به آرزوی خود نائل شدم.

این کتاب در چهار قسمت تدوین شده است.

قسمت اول : شرح و تحلیل دلاوری ها و قهرمانی های جنگاورانی است که معنی زندگی را در پیکار با دشمنان وطن خویش می شناختند و تذکره احوال شگفت پهلوانانی است که گذشته از نیروی بازو و قوت جسمانی دارای معرفت و خصال عالی بوده اند و سربلندی و افتخار را در فضیلت معنوی و تلاش و غلبه برهماورد های خویش می جستند.

قسمت دوم : وصف کردار و تحقیق در چگونگی زندگی عیاران جوانمرد و وطنپرست و یا ایده آلی است که از بزرگترین و فداکارترین مردان آزاده و فرزانه تاریخ ایران بوده اند.

قسمت سوم : تعریف رفتار و عملیات شاطران چابک و تیزپایی است که در تمام ادوار تاریخ ایران ، فداکارانه در سخت ترین موقعیتهای ، مأموریت های خطر میهنی را انجام میداده اند.

قسمت چهارم : نمایی است از سیر پهلوانی و تاریخ زورخانه و نقش پراهمیتی که از لحاظ سازمانی در نهضت های ضد عربی و ضد مغولی در ایران داشته و نیز تعریف زورخانه و تحلیل ورزش باستانی.

همچنین در این کتاب چهار اصل اساسی که در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ملت ایران نقش درجه اول داشته ، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

- ۱ - پهلوانی و دلاوری و قدرت جنگی ایرانیان.
- ۲ - فتوت و اخوت آئین راد مردان و جوانمردان تاریخ ایران.

۳- احساسات وطن پرستی و عرق نوع دوستی و آزادگی .

۴- پیدایش مذهب شیعه و تأثیر آن در شئون اجتماعی

ملت ایران .

مطالعه این کتاب بر هر ایرانی واجب است ،
خاصه که چنان ساده و روان تقریر و تعریف شده که نه تنها
مقبول استادان و دانش پژوهان میباشد ، بلکه تمام کسانی هم
که کم و بیش اهل کتاب هستند ، امکان دارند ، از روی
ذوق و لذت از آن بهره مند گردند .

کتاب نقش پهلوانی و نهضت عیاری در تاریخ
اجتماعی و حیات سیاسی ملت ایران آینه خصال و سجایای
گذشتگان ما و خود ماست .

قاعده^۱ برای شناخت هر پدیده چگونگی پیدایش
دوران تکامل آن را مطالعه میکنند .

خصوصیات روحی و اخلاقی ما ایرانیان نیز ، سرشته
یک سلسله علل و عوامل تاریخی و اجتماعی است که
بدون شناخت کامل آنها ، موفق به شناخت شخصیت
تاریخی و کنونی خویش نمیگردیم .

ایرانی باید با خویششناسی ، شخصیت ممتاز تاریخی
خود را بمقام شایسته ای برساند و استعداد های شگرف و پخته
چند هزار ساله خود را بیش از پیش قویاً بکار اندازد
و احساسات پرجوش و خروش انسانی اش را هر چه بیشتر
برانگیزد ، تا با کمال قدرت در این دنیای سرعتها ، ترقی
و تعالی خود را به پیش ببرد .

اهمیت نهادن بهر چیز و هر موضوع بر قدر و اعتبار آن می افزاید و ثمره موجودیتش را فزونی می بخشد . اگر ملتی خود را تحقیر کند ، طبیعتاً حقیر و بی خاصیت می شود و بالعکس چنانچه خود را بزرگ بشناسد و بزرگ بشناساند اسباب بزرگی خود را فراهم ساخته است .

امروز هم که ملت ایران ، پس از چند هزار سال ارزش و مزایای ممتاز شئون ملی و صفات عالی و خصوصیات تاریخی خود را همچنان حفظ کرده باید با ایمان قوی به استعداد ذاتی خویش ، قدرت تحرک خود را پیش ببرد و ارتقاء دهد .

خویشتن شناسی تاریخی و اجتماعی ، نه بر یک طبقه و گروه ، بل بر تمام مردم این مرز و بوم از جمله واجبات است ، این تعلیم باید ، قبل از هر کار در سر لوحه برنامه روزانه هر فرد ایرانی قرار بگیرد .

در این کتاب کوشش شده است ، قدرت تحرک مادی و معنوی و رشد جسمی و روحی و خصال عالی و بزرگواری و از خود گذشتگی و پایداری قابل تحسین ایرانی در طی چند هزار سال تاریخ پر حادثه و سهمگین نشان داده شود و نیز عوامل و انگیزه های آنها تشریح و تحلیل گردد ، تا هر ایرانی با مطالعه آن از عمق عظمت فکری و سجایای عالی و استعداد و روح شخصیت تاریخی خویش آگاه شود و برای ساختن ایرانی رستگار بر اعتماد به شخصیت و همت تاریخی خود بیفزاید .

مؤلف

هنگامی این کتاب منتشر میشود که متأسفانه دیگر حسین علاء در میان ما نیست ، تا انتشار کتابی را ببیند که قبل از چاپ مطالعه کرده و نویسنده را به انتشار آن تشویق و ترغیب ساخته بود .

فقدان حسین علاء برای من که پیوندهای روحی و معنوی فراوانی با او داشتم ، همچون ضایعهٔ فقدان پدری مهربان و همدلی صدیق تلخ و ناگوار است .

مقام شامخ او که یک شخصیت برجسته و نافذ ملی و بین‌المللی بود و نیز خدمات بی‌شائبه او به شاهنشاه عظیم‌الشان و وطن مقدس آنقدر درخشان و والاست که نیازی به تعریف ندارد .
خاطرهٔ اونه تنها برای من بلکه برای تمام کسانی که واقعاً او را از نزدیک می‌شناختند ، همیشه عزیز و گرامی باقی خواهد ماند .

تأثر آورتر از همه این است که او پس از مطالعهٔ این کتاب آرزو کرد بتواند بزودی یک جلد از چاپ شده آنرا داشته باشد و اکنون باچه احساس دردناکی آن آرزوی برخاک رفته را بیاد میآورم .

مرحوم حسین علاء از خدمتگزاران صدیق شاهنشاه مخم و وطن عزیز و از رجال پاکدامن و متقی و فداکار این کشور بود که خدایش رحمت کند - آمین .

کاظم کاظمینی

نقش پهلوانی و نهنضت عیاری

در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ملت ایران



بنام ایزد توانا

حرکت ...

حرکت و جنبش پدیدآورنده زندگی است. هرآنچه آرامش و سکون پذیرد در خاموشی فرومیرد. عالیتین مظاهر حیات و موجودات از رشد و حرکت تدریجی در طی زمانهای طولانی به کمال رسیده‌اند. آدمی نیز از زمره جانداران برستاخیزی الهی نائل گشت و بانگیزه حیات با تکاپو و تلاش منظم و پی گیر راهی دیگر بسوی تکاملی شگفت پیمود و روان و پیکری یافت که فتبارك الله احسن الخالقین.

پس از تکامل کار و ابزار کار ابتدائی که اعضاء بدن آدمی را از دیرترین ادوار بحرکت و جنبش و امیداشت و برای دفاع و غلبه بردشواریه‌ها تکمیل و تجهیز میساخت، دوره‌ای فرا رسید که نیاز به ورزش پیدا شد.

آدمی در مواقعی که شرایط و امکان کار برایش فراهم نبود، درخمودگی و سستی در میماند و اعضاء و مفاصل بدنش در رخوتی خواب‌آور فسرده و منقبض می‌شد. وقتی حرکتی و جا بجا شدنی آن بیمارگونگی را از پیکرش فرومی‌ریخت، انبساط و نشاط می‌یافت. آدمی به تجربه دریافت که حرکت و جنبش از خمودگیش می‌رهاند. پس به حرکات و جنبشهایی پرداخت. ابتدا این

حرکات به تقلید از اشکال حرکات کارش بود ، مثل گرز بر سر شکار کوبیدن پارو زدن ، فلاخن انداختن ، کاشتن و درویدن و بطور کلی خم و راست شدن و دویدن .

با گذشت دورانها ، این حرکات لازم شکلی مستقل از کار بخود گرفت و در کنار کار روزانه ویا اوقات بیکاری وسیله نجات بدن از فرسودگی شد . این حرکات ابتدائی ، گاه بصورت رقصهای تند و موزون دستجمعی و زمانی به شکل حرکات منظم ویا نامنظم انفرادی تظاهر میکرد . سرانجام جنگاوری بوسیله آلات و فنون جنگ و نیز تیراندازی و شمشیرزنی و گرز کوبی واسب تازی و کشتی گیری ، حرفه پهلوانی را ایجاد کرد . حرکات و تمرین جنگاوری ، پیشه تازه ای گشت تافنون نبرد و نیرومندی را بمردان جنگ آزما بیاموزد .

در هر جای جهان ، این اقتضا ، تقریباً باشکل واحدی آغاز گشت و در کنار فعالیتهای پرجنب و جوش آموختن فنون نبرد ، حرکات منظم دیگری هم که ورزش نام یافت وارد زندگی آدمی شد .

اعضای بدن آدمی پذیرای حرکاتی شد که هر کدام باید در یک زمان معین بتوالی آنها تکرار کنند . دستها و زنه ای را از روی سینه تا بالای سرمیبرد یا پاها بقصد دفع دشمن بالگد ، ضربه ها و حرکاتی را تمرین می کرد . نیاز به تعقیب و فرار ، دویدن و نیاز از آب گذشتن ، شناوری را به بشر آموخت . هر ملتی بمقتضای وضع جغرافیائی موطنش ورزشی خاص خود یافت . و حرکات ورزشی هم مانند سایر خصوصیات هر مردمی از مشخصات سیمای ملی آنان شد .

ورزش در کشورما ، از ابتدای تاریخ پیدایش ملت آریا وجود داشته و با زندگی ایرانیان در آمیخته است . ورزش در ایران باستان جنبه ای دوگانه داشته . یکی ورزش تفریحی و نشاط انگیز که معمولاً پادشاهان و فرمانروایان

و بزرگان بدان اشتغال می‌جستند ، مثل شکار ، اسب تازی ، چوگان زنی ، گوی بازی و تیراندازی و دیگر ورزش ریاضتی که مردم عادی خود را به آن آموخته می ساختند . بتقریب مثل گرداندن گرز یا چوبهای سرگران بالای سر ، حرکت دادن آلتی سنگین شبیه کمان بالای شانه ها ، گرداندن سپر جلوی سینه و نیز شنا کردن و فلاخن انداختن و کشتی گرفتن .

هدفهای نظامی ورزش

شهرنشینی و تقسیم مشاغل دوره جدیدی در تاریخ زندگی بشر پدید آورد. معامله گران و مبادله کنندگان در مراکز نواحی روستانشین اجتماعات نوینی بوجود آوردند.

بازارها و خانه‌ها و معاملات پایاپای و کسب سود و پس انداز مازاد و مال و دارائی چیزهائی نبود که بشد از نعمت و ارزش آنها به آسانی و یا به سختی گذشت. دستبرد دزدان و قبایل بیابانگرد و خارجیان هرزمان آنها را تهدید میکرد.

حصارهای بلند کمتر قادر به جلوگیری از تجاوز بود. حصار تنها می توانست سنگر باشد. سنگر بدون مدافع هم مثل کالبد بی جان است.

پس مدافع بایست، تا شهر در پشت دیوارهای حصار زندگی کند.

مدافع بایست تا حمله دشمن را دفع سازد.

مدافع بایست و باید نیرومند باشد تا سربازی کند.

در قانون زندگی ضعیف محکوم به شکست و نابودی است.

باید قوی شد تا وجود داشت. شهر بدون قدرت طعمه مرگ است.

مال و خواسته و گنج و دام و ارزاق در هر جای جهان که باشد از گرگ

بیابان تا آدم مدنی را به طمع و به تجاوز و به جنایت وامیدارد.

هر کس باید از مال خود و از جان خود در مقابل تجاوز و یغماگری دفاع کند.

با بدن ضعیف و دست خالی به انتظار تقدیر نمی توان نشست. هردرنده و پرنده و خزنده ای وسیله ای برای دفاع دارد. آدمی که اشرف مخلوقات است بایست سلطان وسایل دفاعی باشد. انسان فکر میکند، با تبادل اندیشه از راه سخن بزرگترین قدرت واحد اجتماعی را بوجود می آورد و پس از آنست که باید به عرصه مشکلات زندگی یورش برد و مواضع و قلاع طلسم شده آنها درهم شکند و زمین و آسمان را تسخیر نماید. نه هنوز، پیش و خیلی پیشتر آن زمان های دور، می بایست شهر می ساختند و از آن دفاع می کردند.

بدن زارع و بدن کارگر در بیشتر ساعات روز در تلاش و حرکت است. با این حرکات چنانچه تغذیه خوب باشد و کار نه توان فرسا، بدن نیرومند می ماند. پس آنکس که کار بدنی کند و با ابزار و وسایل تولید کارش باشد جسمی قوی دارد. آهنگران نیرومندند و برزیگران بازوانی توانا دارند و لی سودخواران و معامله گران و کسبه شانه های تنگ و کوچک و بازوان و پا های لاغر دارند و احیاناً ناچارند شکم و کفل ورم کرده ای را هم، همه جا با خود حمل کنند.

در زندگی جدید شهری مقتضیات نوینی بوجود آمد. جماعتی که به شهر روی می آوردند و به زندگی آرامی تن می سپردند پس از مدتی اعضای بدنشان نحیف و ضعیف می گشت و هرچه بیشتر می گذشت از سرعت حرکاتشان کاسته میشد و کندی و فتور جای آنها می گرفت. قدرت بیابانی و وحشی سابقشان تحلیل میرفت و زور بازوان سترشان که با چماقی سرگران جانوران خونخوار و شکارهای عظیم را از پای در می آورد، تباه می گشت و بعد از یک نسل وبل دو یا سه نسل وجوب بی چون وچرای ورزش بنا به احتیاجات جدید مسلم شد.

وقتی دشمن به حصارهای شهر هجوم میبرد ، حصار و سلاح مدافعین ورزش ندیده و تعلیم نایافته شهرکاری از پیش نمی برد و شهر بباد غارت میرفت . آدمی به کنجکاوی در میافت که شکست از ضعف نیروی جسمی و ناتوانی در بکار بردن سلاح است . پس به تجربه به ورزش گرائید و جوانان شهر را بتشویق به عملیات ورزشی واداشت .

اسباب و آلات ورزشی بوجود آمد و حرکات تمرینی ورزش تقسیم بندی شد . مسابقه و رقابت بکار بسته شد . رفته رفته بدنها باز قوت گرفت . کشتی برای تعیین میزان توانائی بدنی هر کس باب شد . ورزشها هدف نظامی و جنگی خود را بوسیله حرکات با آلات و سلاحهای نبرد تعقیب نمود ، تیراندازی و اسب سواری و زوبین اندازی و فلاخن افکنی نیرو و چابکی به بدنها باز بخشید و آمادگی برای روز کارزار در آنها پدید آورد . از آن پس اقوام نیرومند و سلحشور پایه عرصه میدانهای کارزار نهادند ، اقوامی که اصلشان در نیروی بازو و سینه و اندام برازند، بود . این تلاشهای ورزشی و جنگی مغزهای فعالی هم بوجود آورد . جماعاتی که مورد هجوم ها و غارت ها و کشتارهای دشمن قرار میگرفتند از روی احتیاج و حفظ بقای خویش به نیروی اندیشه و عملیات ورزشی و تعلیمات نظامی قدرت حرکت و استعداد جنگی یافتند و همان شهرهای ضعیف سابق نه تنها به دفع مهاجمین پرداختند و در سایه امنیت موجودیت خود را حفظ کردند بلکه قلمرو قدرت خود را هم رفته رفته وسعت دادند و موجد بزرگترین فرمانروائی های جهان گشتند .

اهمیت ورزش از قدیمترین روزگار تا کنون در مشاغل نظامی مقام درجه اول داشته و سرمشق عملیات جنگی بوده است و سربازان هر کشور بزرگ به آن آموخته میشدند و امروزه در سرباز خانه های سراسر جهان ورزش قبل از تعلیمات جنگی در برنامه کارهای نظامی قرار دارد .

ورزش سرباز را شجاع و چابک و نیرومند می سازد و اطمینان او را

به شخصیت خویش افزون می کند. وی را برای مقابله با همه گونه حادثه آماده میدارد. سرباز ورزش دیده و ورزیده در غوغای نبرد قوی دل و بی تزلزل است. بطور کلی ورزش نه تنها هدف عملیات نظامی و جنگی دارد، بلکه در سلامت نفس و نیروی جسمانی مستقیماً مؤثر است. انسان قوی، شجاع و راسخ و فداکار و راست کردار است و روی این سجایا مورد احترام عموم قرار میگیرد و در زندگی بی تزلزل بر مشکلات فائق می آید و انسان کاهل ضعیف، زبون و ناراست کردار و متملق و حيله گر و بالاخره محکوم به شکست می باشد.

« زنیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی زاید و کاستی »

ورزش و پهلوانی در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ما نقشی اساسی داشته و دارد. راز بقای ملت ایران طی چند هزار سال ماجرا و حوادث سهمگین، از یکسو در گرایش و شوق مردم این کشور به فعالیت های ورزشی و عملیات جنگی و سلحشوری و از سوی دیگر در روح بلند پرواز تاریخی و اندیشه سالم و مردانگی ایشان و بسیاری از خصال بزرگوارانه ناشی از آن مثل اخوت و فتوت و فداکاری می باشد.

پهلوانی و دلاوری

ورزش ایرانیان قدیم ، ورزشی جنگی و میدانی بوده و کلیه ورزشها وسیله‌ای بودند برای رسیدن به هدف پهلوانی و دلاوری و کشتی نیز از آن میان مقام اول و فوق‌العاده‌ای را دارا بوده‌است .

گزنفون می‌نویسد « جوانان ایرانی از شانزده سالگی تیراندازی و زوین پرانی و شکار و فلاخن افکنی می‌کنند و سلامت خود را از راه کار و ورزشهای نرم حاصل می‌نمایند . ایرانیان بعلت علاقه به کشتی و نیرومندی همیشه به جنگ‌تن به تن روی می‌آورند . هنگام عزیمت به جنگ تیر و کمان و نیزه با خود نمی‌برند ، بلکه سلاحهایی که در جنگ تن به تن بکار رود برخود می‌آریند زرهی بر سینه ، سپری بر بازوی چپ و کارد بلندی در دست راست . . . »

گزنفون مورخ یونانی معاصر داریوش دوم پادشاه هخامنشی ، روی عمومیت ورزش پهلوانی و جنگی در میان ایرانیان تکیه میکند و حرکات نرمش و کار را منحصر به سلامتی بدن ایشان می‌شمارد و روی آوری ایرانیان را در میدانهای نبرد به جنگ تن به تن نشانه برتری نیروی جسمانی ایشان بدشمن می‌شناسد .

از آنجا که ورزش و پهلوانی و آموختن فنون نبرد و جنگاوری را جدا



از یکدیگر نمیتوان مطالعه نمود ، در اینجا ناگزیر شمه هایی از تاریخ حماسی و پهلوانی ایران را می آوریم .

هر داستان قهرمانی دارد و آن قهرمان نشان دهنده قدرت و عظمت یک ملت در دوره معینی از تاریخ است . رستم ایرانیها ، آشیل یونانیها و زیکفورید آلمانیها هر کدام بسهم خود ، مظهر بزرگ واقعیت های دوران خود می باشند . هر چند بگفته فردوسی خدا پهلوانی چو رستم نیافریده و نخواهد آفرید معذک که باز در تاریخ حماسی ایران در هر زمان رستمی ظهور میکند و سرزمین ایران را از بلاها نجات میدهد و دشمن را تا لانه اش سرکوب می سازد .

ایران ، گذشته از دوران باستان که در تاریخ جهان بابی همتائی می درخشد پس از ظهور اسلام نیز رستم هایی همچون ابومسلم خراسانی و بابک و مازیار و یعقوب لیث صفار و شاه اسمعیل و نادر شاه داشته است .

در ایران پهلوانی و دلاوری در میدانهای نبرد بکار میرفته و آزموده میشده و غالباً ورزش قبل از آنکه برای حفظ سلامتی و رشد ساده عضلانی باشد بمنظور نیرومندی و پهلوانی و جنگاوری حاصل میشده و ناگزیر از این راه آموختن فنون نبرد برای نائل شدن بمقام قهرمانی توأم با ورزش صورت میگرفته است . خاصه که شاهان ایران پهلوانی را نظام وظیفه عمومی ساخته و آموزگاران و دستورانی برای تعلیم حرفه پهلوانی و جنگاوری بهر سوی کشور اعزام میداشتند . و فردوسی فرمان اردشیر اول ساسانی را در اینباره در شاهنامه چنین نقل میکند :

بدرگاه چون گشت لشکر فزون	فرستاد برهر سوئی رهنمون
که تا هر کسی را که دارد پسر	نماند که بالا کند بی هنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ	بگرز و کمان و به تیر خدنگ
چو کودک ز کوشش به نیرو شدی	بهر جستی در بی آهو (۱) شدی

۱ - آهو - نقص - سست .

زکشور بدرگاه شاه آمدی	بدان نامور بارگاه آمدی
نوشتی عرض نام و دیوان اوی	بیاراستی کاخ و ایوان اوی
چو جنگ آمدی نورسیده جوان	برفتی زدرگاه با پهلوان
	شاهنامه فردوسی

چنانکه گفته شد جنگ تن به تن و کشتی در میدانهای نبرد از خصوصیات بارز نیرومندی و جنگاوری ایرانیان بوده است.

پهلوانان به میدان می آمدند و مبارز می طلبیدند، و پس از چند درگیری مثل تحمل ضربات گرزهای یکدیگر و از سر گذراندن رگبار تیرها و از کار ماندن شمشیرها و سلامت ماندن به کشتی بعنوان آخرین چاره غالب شدن یکی برد دیگری توسل می جستند.

در کشتی میدانی معمولاً اسپهبدان و لشکرداران که از جنگ آزموده ترین افراد سپاهی بودند مثل پهلوانان عادی پیشقدم می شدند.

در صحنه های نبردی که در شاهنامه فردوسی توصیف شده، در هر دوره از ادوار که جنگی روی میدهد بیش از همه وصف نبردهای میدانی و جنگ تن به تن به میان آمده است.

جنگ هومان سردار تورانی و بیژن سردار ایرانی که در شاهنامه فردوسی بطور دقیق و کامل وصف شده و میتواند نمودار جنگهای ایرانیان باستان باشد، تمام مراحل جنگهای تن به تن را نشان میدهد.

برانگیختند اسب و برخاست گرد	بزه بر نهاده کمان نبرد
کمانها چو بایست بر ساختند	به میدان جنگ اندرون تاختند
ز پیکان و پولاد و تیر خدنگ	کمان گوشه بر گوشه سودند تنگ
چو تیر آنچه بود اندر انداختند	همیدون سوی نیزه پرداختند
دو نیزه دو بازو دو مرد دلیر	یکی ازدها و دگر نره شیر

چپ و راست گردان و پیچان عنان
 زره‌شان در آمد همه لخت لخت
 دهانشان چو شیر از تپش مانده باز
 پس آسوده گشتند و دم برزدند
 سپر برگرفتند و شمشیر تیز
 چو برق درخشنده از تیره میخ
 ز آهن بر آن آهن آبدار
 نبد دسترسشان بخون ریختن
 عمود از پی تیغ برداشتند
 وزان پس بر آن بر نهادند کار
 بر آن گونه جستند ننگ و نبرد
 کمر بند گیرد کس را زور بیش
 ز نیروی گردان دوال رکیب
 همیدون نگشتند از اسبان جدا
 پس از اسب هردو فرود آمدند

.....
 بدان ماندگی باز برخاستند
 ز شبگیر تا سایه گسترده شید
 همی رزم جستند با یکدگر
 دهان خشک و غرقه شده تن در آب
 وز آنجا بدستوری یکدگر

.....
 بدان خستگی باز جنگ آمدند
 همی زور کرد این بر آن، آن بر این

ابا نیزه آب داده سنان
 نگر تا کرا روز برگشت بخت
 به آب و به آسایش آمد نیاز
 بر آن آتش تیزنم برزدند
 توگفتی که آن روز بد رستخیز
 همی آتش افروخت از ترك و تیغ
 نیامد به زخم اندرون پایدار
 نشد سیر دلشان ز آویختن
 از اندازه پیکار بگذاشتند
 که زور آزمایند در کارزار
 که از پشت اسب اندر آرند مرد
 رباید زاسب افکند زیر خویش
 گسست اندر آورد گاه از نهیب
 نبودند بر یکدیگر پادشا
 ز پیکار یکباره دم برزدند

.....
 بکشتی گسرفتن بیاراستند
 دو خونی بر آسان به بیم و امید
 یکی را ز کینه نه برگشت سر
 زرنج و زتاییدن آفتاب
 برفتند پویان سوی آب‌خور

.....
 گرازان بسان پلنگ آمدند
 گه آنرا بسودی گه اینرا زمین

فر از آمد آن بند چرخ بلند	ز هر گونه زور آزمودند و بند
هنر عیب گردد چو برگشت هور	ز بیژن فزون بود هومان بزور
ز سر تا پپایش بیازید چنگ	بزد دست بیژن بسان پلنگ
خم آورد پشت هیون گران	گرفتش بچپ گردن و راست ران
سوی خنجر آورد چون باد دست	بر آوردش از جای و بنهاد پست
فکندش بسان یکی ازدها	فرو برد و سر کردش از تن جدا
.....	بغلطید هومان بخاک اندرون

پس از کشته شدن یکی از پهلوانان ، دو سپاه بهم بر می آیند و جنگ در گیر میشود

شاهنامه فردوسی تاریخ جنگها و دلاوریا و پهلوانیهای ایرانیان عهد باستان است. رستم بزرگترین قهرمان داستان شاهنامه فردوسی، نماینده قدرت و عظمت و فداکاری و خستگی ناپذیری و قهر یک ملت جاویدان است. رستم از آغاز زندگی سراغ حوادث خطرناک می شتابد و می از اندیشه سربلندی ایران فرو نمی نشیند. هر گاه جنگی با سخت ترین مشکلات روبرو میشود و دشمن در آستانه پیروزی قرار میگیرد ، رستم همچون آذرخش فرود می آید طوفانی سهمگین پا میدارد و سپاه دشمن را تار و مار می کند.

چو برگ خزان سرفرو ریختی	بهر سوکه مرکب برانگیختی
یلان را سروسینه و پا و دست	برید و درید و شکست و به بست

وقتی سپاهیان خاقان چین عرصه بر ایرانیان تنگ کرده بودند رستم وارد کارزار میشود.

چو بشنید رستم برانگیخت رخس	منم گفتم شیراوژن تاج بخش
----------------------------	--------------------------



شهنشاه چین شد ز جان ناامید	بیامد به نزدیک پیل سپید
بگرید چون تندر فرودین	کجک برسر پیل زد شاه چین
بینداخت بر رستم تیز چنگ	درآورد برچنگ زوین جنگ
سرنامدارش بدست آورد	که شاید برستم شکست آورد
بینداخت رستم کمندش به بر	چو زوین برستم نشد کارگر
سرشهریار اندر آمد به بند	چو از دست رستم رها شد کمند
به بستند بازوی خاقان چین	ز پیل اندرآورد وزد بر زمین

شاهنامه فردوسی آینه تمام نمای شخصیت باطنی و سجایا و خصوصیات و صفات مردان ایران زمین است. مردان میهن پرستی که شاد کامی دشمن را برای خود خفت آور میداند و حفظ متعلقات خود را از دستبرد دشمن خارجی ناموس زندگی دانسته و برای از دست ندادن شرف خود جان برکف می نهند.

بهرام یکی از سپهسالاران ایران در گیرودار شکستی که تورانیان به سپاه ایران وارد میسازند تازیانه خود را که نامش برآن نوشته شده بود گم می کند. او شبانه با سپاه گسسته و شکست خورده و بدنی زخمین بکوهی که پدرش گودرز در آن مقام داشته پناه می آورد. بهرام گمشدن تازیانه بنام خود را بپدرش گودرز ابراز میدارد و باو تأکید میکند که باید باز تنها با همان بدن زخمین بعرضه دشمن غالب برود و تازیانه خود را پیدا کند، مبادا که دشمن آنها بدست آورد و وسیله تحقیر سپهسالاران ایران نماید. فردوسی در شاهنامه فردوسی داستان را چنین می سراید :

دوان رفت بهرام پیش پدر	که ای باب نام آور پرهز
یکی تازیانه زمن گمشده است	چو گیرند بی مایه ترکان بدست
به بهرام پر مایه باشد فسوس	جهان پیش چشم بود آب نوس

نَبشته بر آن چرم نام منست	سپهدار ترکان بگیرد بدست
شناسد مرا، ننگ باشد از این	وزین ننگ نامم فتد بر زمین
شوم زود تازانه باز آورم	اگر چند رنج دراز آورم
بدوگفت گودرز پیر، ای پسر	همی بخت خویش اندر آری بسر
ز بهر یکی چوب بسته دوال	شوی خیره اندردم بدسگال
.....	

شاهنامه فردوسی

بهرام در نیمه شب مهتاب به میدان کارزار که مسخر دشمن است می‌رود و در آن مهلکه میان اجساد کشتگان تازیانه خود را جستجو میکند. آئین دلاوری و پهلوانی و جنگاوری در روح ایرانی حس افتخار و سربلندی و بزرگواری را همیشه بیدار نگهداشته و حماسه های شاهنامه فردوسی و گرشاسب نامه اسدی از ابتدای ظهور خود بصورت شیرین ترین آمال هر ایرانی باغور و دهان بدهان در مجامع و محافل نقل می شده و حتی در زمان ما هم ارزش آنها بیش از گذشته حفظ شده است.

مردانگی باشکال مختلف در حماسه ها بچشم می خورد و همیشه قهرمان دورانی خیلی بزرگتر از قهرمانان دوران خود، سرمشق و نمونه قرار میگیرد، نریمان پدر جد رستم در جنگ ایران با تورانیان بقلب سپاه دشمن می زند.

نریمان کمر بست مرجنگ را	عنان داد مه نعل شبرنگ (۱) را
بچشم مه اندر همی گرد زد	ز زین مرد بر بود بر مرد زد
به ابر اندر از کوس فریاد خاست	ز هر سو چکاچاک فولاد خاست
.....	

نریمان برون تاخت از صف سمند	به یک دست تیر و بدیگر کمند
	گرشاسب نامه اسدی

ایرانیان قدیم قدرت را مقدس میدانستند و از صفات خدا می‌شناختند به پیروی از گفته زردشت که در اوستا آمده: «مایاران خدائیم و باید (اهورمزدا) را در جنگ باشیطان (اهریمن) یاری کنیم تا اهورمزدا براهریمن غلبه یابد» خود را برای یاری حق و جنگ با اهریمن، نیرومند می‌ساختند. گرایش به پهلوانی و دلاوری از اعتقادات مذهبی ایرانیان باستان سرچشمه میگیرد و از اینرو است که تاریخ ایران مشحون از حماسه‌های درخشان و قهرمانیهای افتخارآمیز یک ملت بزرگ است. در تاریخ ایران با حوادث و ماجراهای فوق‌العاده و بسیار مواجه میشویم که تمام از همبستگی و همدلی ایرانیان در مقابل دشمنان خارجی حکایت میکند.

شگفت‌ترین آنها ماجرای جنگ خسرو پرویز به کمک سپاهیان روم با سردار نافرمان ایرانیش بهرام چوبینه است که می‌بینیم ایرانی با چه شور و علاقه‌ای به پهلوانی و دلیری هموطنش، با اینکه دشمن خونیش می‌باشد در مقابل دوستان جان نثار خارجی مباحثات می‌کند.

بهرام چوبینه یکی از سرداران ایرانی علیه خسرو پرویز پادشاه خود عصیان میکند و شبانه براوشببخون می‌زند و او را شکست می‌دهد و از ایران متواری می‌سازد.

خسرو پرویز بدربار روم پناه می‌برد و قیصر (موریس) مقدم او را گرامی میدارد و دختر خود مریم را به زنی بوی میدهد و آنگاه برای احقاق حق شاه ایران در مقابل آن سردار عاصی سپاهی عظیم همراه وی بایران گسیل میدارد.

شاه ایران با آن سپاه گران به سرداری «کوت» رومی بجنگ سردار نافرمان ایرانی بهرام چوبینه روی مینهد دولشکر ایران و روم در مقابل یکدیگر صف‌آرایی میکنند و «بهرام» با سپاه ایران به سپاه روم حمله‌ور میشود

و کوت غرق آهن و فولاد سواره نزد شاه ایران می‌آید و با طعن و تحقیر از بهرام
سردار ایرانی نشان می‌خواهد تا بجنگ او رود و کارزارش بیاموزد. فردوسی در
شاهنامه ماجرا را چنین وصف می‌کند.

.....
ز آهن بکردار کوهی سیاه
چو نزدیک تر شد بر آن برزکوه
نگه کن که آن بنده دیوساز
چو او کامران شد تو بگریختی
که تا از میان بزرگان کجاست؟
به بیند دل و زور مردان کار
دلش گشت پر غم ز رزم کهن
سلیح سواران فرو ریختی؟
دلش گشت پر خون، سرش پرزباد
شاهنشاه ایران با اندوه فراوان نشان بهرام را بکوت رومی میدهد.

که رو پیش آن گرد ابلق سوار
تو مگریز تا لب نخائی ز ننگ
چنان شد که با باد انباز گشت
به آورد که رفت چون پیل مست
و کوت سردار رومی بنزدیک بهرام می‌آید و سردار ایرانی را به نبرد

بر آهیخت چون باد و بر گفت نام
از آن کوه سر، سر برآورد راست
دو دیده پر از آب و دل پر زخمش
جهانجوی بر جای بفشرد پای

.....
که بگسست کوت از میان سپاه
بیامد دمان از میان گروه
بخسرو چنین گفت کی سرفراز
که با او به ایران برآویختی
به بین از چپ لشکر و دست راست
کنون تا بیاموزمش کازار
چو بشنید خسرو ز کوت این سخن
که او گفت کز بنده بگریختی؟
ورا زان سخن هیچ پاسخ نداد

چنین گفت پس کوت را شهریار
چو بیند تو را پیش آید بجنگ
چو بشنید کوت این سخن باز گشت
همی رفت جوشان و نیزه بدست

چو بهرام بشنید تیغ از نیام
چو خسرو چنان دید برپای خاست
نهاده بکوت و به بهرام چشم
چو رومی به نیزه برآمد ز جای

میخواند.

چو نیزه نیامد بر او کارگر
بروی اندر آورد جنگی سپر
یکی تیغ زد بر سر و گردنش
که تا سینه ببرید جنگی تنش
چو آواز تیغش به خسرو رسید
بخندید کان زخم بهرام دید
شاهنامه فردوسی

فرمانده سپاه روم که از کشته شدن کوت بدست بهرام در اضطراب و
پیشانی بود ، از مشاهده خنده خسرو سخت خشمگین می شود .

به خسرو چنین گفت کی نامدار
نه نیکو بود خنده در کارزار
چو کوت هزاره بایران و روم
نبینند هرگز به آباد و بوم
بخندی همی زان که او کشته شد ؟
چنان دان که بخت تو برگشته شد
بدو گفت خسرو : من از کشتنش
نخندم همی بر بریده تنش
مرا گفت کز بنده بگریختی ؟
نبودت سزا تا نیاویختی !
از این بنده بگریختن نیست ننگ
که زخمش بدین سان بود روز جنگ
شاهنامه فردوسی

پهلوانی و فداکاری و حس آزادی و وطن پرستی در ایرانی آنچنان
انگیزه های نیرومندی هستند که هیچگاه جایی برای تحمل انقیاد و اسارت در
حیات اجتماعی ایشان باقی نمی گذارد . کدام کشور در دنیا ، جز ایران توانسته
است ، طی چند هزار سال آنهمه حوادث سهمگین را از سر بگذراند و باز همچنان
موجودیت خود را حفظ کند .

مصر ولیدی زبان و فرهنگ و ملیت ، بابل موجودیت ، هند زبان و وحدت
ملی ، یونان عظمت دولت مستعجل خود را ، هر کدام فقط بایک حادثه از
دست دادند ولی ایران و ایرانی سه تسلط کوتاه مدت یونانیان و اعراب و مغولها
را مثل موجی از سر میگذراند و کشتی موجودیت و ملیت خود را از اعماق
قرنهای دور تا عصر حاضر بسلامت در ساحل استقلال محفوظ میدارد .

ایرانی پس از قیامهای پی در پی در دوران تسلط اعراب سرانجام به آخرین مرحله پیروزی خود میرسد و یکی از فرزندان رشید ایران بار دیگر ظهور میکند و با دشمن ملت خود با زبان شمشیر سخن میگوید .

« یعقوب پس از فتح به نیشابور وارد شد ، علماء و فقهاء نیشابور گفتند که او منشور امیرالمؤمنین ندارد و خارجی است .
پس یعقوب حاجب را گفت :
- منادی کن تا بزرگان و عامه شهر اینجامع شوند تا منشور امیرالمؤمنین را برایشان عرضه کنم .

یعقوب فرمان داد تا سپاهیانش بایستادند . آنگاه حاجب را گفت :
- آن عهد امیرالمؤمنین بیار تا برایشان برخوانم .
حاجب تیغ یمانی پیش یعقوب نهاد و او آنرا برگرفت و بجنبانید . مردم بجان بیم کردند . یعقوب گفت :
- تیغ نه از بهر آن آوردم که بجان کسی قصدی دارم . اما شما شکایت کردید که من عهد امیرالمؤمنین ندارم . خواستم بدانید که دارم . مگر -
امیرالمؤمنین بقدرت تیغ بر بغداد ننشسته است ؟ گفتند :
- بلی .

یعقوب گفت - مرا بدینجاگاه نیز همین تیغ بپوشاند .
نقل از تاریخ سیستان

در سال (۶۱۶ هـ) سیل سپاهیان مغول بخاک ایران سرازیر گشت
سپاهیان ایران به مردانگی تمام راه بر آنان گرفتند و تا آخرین قطره خون خود تن نشکستند .

چنگیزخان مغول کمر بانهدام ایران بست و فرمان داد : « شهرها ویران شود . هیچ جان داری زنده نماند . غارت ، سوختن ، به آب بستن ، خون ، خون ...

او که میدانست ایرانیان تا جان در بدن دارند از جنگ با متجاوزین از پای نخواهند نشست قبل از یورش به هر ناحیه یا شهری پیامها و احکامی بدین مضمون برای مردان تسلیم ناپذیر ایران میفرستاد :

«اگر تسلیم نشوید ، ما چه دانیم چه پیش خواهد آمد . فقط خدای قدیم میداند چه اتفاق خواهد افتاد .»

ایرانیان چه در شهرها و چه در روستاها با آنکه مرگ را در انتظار می دیدند . تن با تقیاد بیگانه نمیدادند و در جواب احکام چنگیزخان پیغام میدادند :

«خارجی باید ایران را دریای خون کند و پس در آن مستقر گردد .»

یا قوت حموی می نویسد: «کودکان ایرانی همچون مردان و جوانان شان قهرمان و پیران شان امام بودند» همه قهرمانانه مقاومت میکردند و کشته میشدند و تن به امان و تسلیم دشمن نمیدادند .

جلال الدین خوارزمشاه همه جا همراه هموطنان خود با سپاهیان مغول می جنگید . در « نساء » سپاهیان مغول را تار و مار کرد و به پیش تاخت جلال الدین روزها و شبها می جنگید و از شهری به شهر دیگر می شتافت و هر بار با سپاهی تازه بمقابله مغولها میرفت . ایرانیان همه جاسلطان دلاور خود را بجان یاری میکردند . در غزنین مردم از هر سوزیرلوای او گرد آمدند . وی با سپاهسانی که فراهم ساخته بود بسوی شمال نزدیک «بامیان» به مغولها حمله برد و بسیاری از آنها را نابود ساخت .

در اینجاست چنگیزخان با سپاهی نامحدود راه بر جلال الدین بست جنگی سخت در گیر گشت و بسیاری از دو طرف کشته شدند و روز دیگر مغولها که عرصه را تنگ دیدند حیلای ساختند ولی جلال الدین سلطان جنگاور پهلوان ایرانی سپاهیان خود را قوت قلب داد و تشجیع کرد و حیلۀ آنها را خنثی ساخت و بادلیری و خستگی ناپذیری در پیشاپیش سپاه بهر سو اسب میتاخت و مغولها را

از دم تیغ میگذرانند. ایرانیان پی در پی، سپاهیان مغول را بعقب میرانند و سرانجام با حمله‌ای سخت تمام لشکریان دشمن را در آن منطقه درهم شکستند و آنها را نابود ساختند بار دیگر چنگیز که بدفعات ضرب شست جلال‌الدین را چشیده بود با تمام قوا برای سرکوبی جلال‌الدین شتافت.

در این موقع جلال‌الدین برای جمع‌آوری سپاه عازم جنوب شرقی ایران شده بود.

چنگیز خان با شتاب فوق‌العاده‌ای خود را بجلال‌الدین که در کناره‌های سند سرگرم جمع‌آوری سپاهی بود رساند. در این وقت جلال‌الدین هنوز آمادگی جنگی نداشت و بعلت فقدان نفرات سپاهی مایل به جنگ نبود ولی بناچار در سپیده دم با گروه معدودی از یاران خود به دریای لشکر مغول حمله ور شد. سپاهیان نامحدود مغول او را در کنار رود سند محاصره کردند وی مانند شیر مست با شمشیر آخته بهر طرف میتاخت و مغولها را از اسب سرنگون و در خون خود غرقه میساخت.

هر قدر میکوشید محاصره را بشکند و راهی بروی خود بگشاید و از دریای سپاهی دشمن آزاد شود موفق نمی‌شد.

هنگام ظهر سوار بر اسبی تازه نفس شد و بعد از شش ساعت جنگ لایق قطع باز با باقیمانده همراهان معدود خود بلشکریان دشمن تاختن گرفت، با چنان شدت وحدتی که در چند نقطه آنانرا بعقب نشانند.

در این هنگام یکدفعه عنان کشید و سواره بایک جهش از فراز کناره بلندی پرید و خود را در مقابل چشمان متحیر چنگیز و سپاهیاننش، با دلاوری بیمانندی بامواج رود سند زد و شناکنان خود را بان سوی آب رسانید.

چنگیز خان بی‌اختیار بر او آفرین گفت و جلال‌الدین را در مقابل فرزندان خود ستود.

« ایرانیان نیز ملتی بوده و هستند که »
 « تاپادشاه از نجبا و خودشان نباشد بمیل »
 « اطاعت و انقیاد نمی کنند و میخواهند که »
 « پادشاهشان در یکی از پایتخت های ایران »
 « ساکن شده و خود را ایرانی بشناسد و »
 « ایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده »
 « بعدالت راه رود . »

از نامه سلطان بایزید عثمانی به شاه اسمعیل صفوی

از مفاد این نامه بخوبی میتوان دریافت که حتی سرسخت ترین دشمنان ایران از روی سابقه تاریخی ملت ما ، حساب حدود کار خود را تشخیص میدهند ، عثمانیانیکه تا قلب اروپا و آفریقا تاخته اند ، با تجربیات و آگاهی بخصال ممتاز یک ملت بزرگ و دلیر بجای پاسخ تلافی جویانه بشاه اسمعیل که همه جا عثمانیها و عمالشان را گوشمالی میداد با تملق از او ستایش می کنند و بخصوصیات عالی ایرانیان اعتراف مینمایند .

بایزید سلطان عثمانی که در آن روزگار تنها امپراطور بلامعارض و قدرتمند جهان بود از اعتلای قدرت ایرانیان و تجدید عظمت ایران و ظهور شاه اسمعیل جوان بوحشت افتاد ، با توسل به تحریک و دسیسه در داخل و اطراف مرزهای کشور ما در صدد تضعیف و شکست ایرانیان برآمد .

شیبک خان ازبک پادشاه ترکستان و ماوراءالنهر بتحریک دولت عثمانی در سال (۹۱۶ هـ . ق) با لشکری جرار و گران بخراسان تاخت .

شاه اسمعیل شخصاً بمقابله با او برخاست و پس از نبردی دلیرانه سپاهیان او را در مروسخت شکست داد و پادشاه تورانیان را دستگیر و مجازات کرد .

پس از بی نتیجه ماندن این تحریک، عثمانی ها کینه ایرانیان را در دل گرفتند و سلطان سلیم عثمانی در سال (۹۲۰ - ۹۲۱ ه. ق.) با صد و بیست هزار سپاهی مجهز بسلاحهای آتشین توپ و تفنگ برای سرکوبی شاه اسمعیل بسوی آذربایجان روی آورد.

ایرانیان که در آن موقع تازه از زیر بار فتنه و بیداد مغولها و تاتارها سر برداشته بودند و با دولتی جوان به پاسداری از سرزمین باستانی خود همت ساخته بودند، در مقابل سلاح های آتشین عثمانیها جز شمشیر و گرزهای ششپیر و تیر و کمان و تبرزین سلاحی نداشتند ولی در عوض ایمان و اطمینان بی نهایتی بشعائر ملی و مذهبی و شجاعت تاریخی خود داشتند.

در اینجا، صحنه ای از دلاوری خارق العاده و قدرت عمل و پهلوانی شاه اسمعیل را در جنگ چالدران با سپاهیان عثمانی نقل میکنیم:

در آغاز نبرد چند دسته از پیش قراولان سپاه ایران از سپاهیان اروپائی و اسلحه های آتشین دشمن شکست خوردند. پس شاه اسمعیل خود با گروه انبوهی از سواران زده قزلباش که در میمنه لشکر بودند بر میسر سپاه ترک حمله بردند. شهریار صفوی بسرعت و شتاب پیش تاخت چنانکه دشمنان فرصت نکردند در عقب توپها موضع بگیرند و به شمشیر و نیزه سواران قزلباش از پای درآمدند. بدین ترتیب توپخانه قسمت میسر ترکها بیکار و بیفایده ماند. بسیاری از مورخان ترک نوشته اند که حمله شاه بقدری شدید و مردانه بود که اسبان سواری او از شدت حمله های پی پی یا میترکیدند یا از حرکت باز میماندند. بطوریکه در این جنگ هفت مرتبه اسب خود را عوض کرد و با آنکه در هر حمله گرفتار بسی آسیب میشد، باز از حمله و کشتار دشمن رو بر نمی تابد.

شاه اسمعیل همچنان با کمال جسارت و بی باکی شمشیر میزد و سواران

جناح چپ دشمن را دنبال میکرد. ولی در همان حال منتظر بود که خان محمد (سردار بزرگ شاه اسماعیل) از جانب دیگر باو به پیوندد و کار محاصره سپاهیان اروپائی دشمن را تمام کند.

سپاه صد و بیست هزار نفری دشمن با آتش توپخانه و حمله دسته جمعی تفنگداران عرصه را بر شاه اسمعیل و سپاه بیست هزار نفری وی که با اسلحه سرد میجنگیدند تنگ ساخت.

در سخت ترین لحظات نبرد چند بار شاه اسمعیل از میان آتش و خون به توپخانه عثمانیها تاخت و هفت بار به ضرب شمشیر خط زنجیر توپهای دشمن را شکست و سواران قزلباش تفنگداران و توپچیان اروپائی دشمن را در پشت ارا به های توپ از پای در آوردند.

سرانجام شاه اسمعیل با گروهی از قورچیان خود، در میان سواران دشمن محاصره شد سلطان عثمانی با قراولان خاص خود و یکی دیگر از سرداراناش با نیزه داران ترک بر شاه و همراهانش حمله کردند.

شاه اسمعیل در کمال رشادت از خود دفاع میکرد و بهر طرف اسب میتاخت و شمشیر میزد. وی هنگامی که با حملات پی در پی خود سواران دشمن را از پیش خود تار و مار میساخت ناگهان با بزرگ ترین پهلوان سپاه ترک که فرمانده توپخانه و یکی از سرداران عالی مقام شاه عثمانی بود روبرو شد برادر این پهلوان هم در دم از راه رسید. و هر دو یکبار به شاه حمله کردند و زخمی بر شانه وی زدند ولی شاه اسمعیل چنان با شمشیر بر فرق پهلوان کوه پیکر ترک کوید که کلاه خود او با سرش به دو نیمه شد و شمشیر شاه پهلوان تا گردن وی فرود آمد.

مورخان ترک نوشته اند که سلطان سلیم عثمانی نیز از آن ضربت در شگفت شد و شاه اسمعیل را بقوت بازو آفرین گفت.

کشتی گرفتن

در ایران قدیم ، کشتی از مقامات عالی ورزش و پهلوانی بشمار میرفته است . در بسیاری از صحنه های جنگی شاهنامه فردوسی ، در آخرین لحظات نبرد تن به تن از کشتی گرفتن بمثابة موثرترین چاره برای برتری و غلبه بر حریف یاد میشود .

چو شیران به کشتی برآویختند . زتن ها خوی و خون همی ریختند .
شاهنامه فردوسی
در جنگ رستم و سهراب ، زور آزمائی دوحریف نیرومند نشان داده میشود که کشته شدن هریک بدست دیگری سرنوشت جنگ ایران و توران را معین میکند . رستم و سهراب با هم درمی آویزند .

بکشتی گرفتن نهادند سر	گرفتند هردو دوال کمر
غمین گشت رستم بیازید جنگ	گرفت آن سرویال جنگی پلنگ
خم آورد پشت دلیر جوان	زمانه سرآمد نبودش توان
زدش بر زمین بر به کردار شیر	
	شاهنامه فردوسی

در ایران باستان عنوان جهان پهلوانی از منصب های عالی ارتشی بوده و همچنین هر ساله پس از مسابقات کشتی ، پهلوان اول کشور برمسند افتخار پهلوانی پایتخت تکیه میزده است .



کشتی گرفتن نسل به نسل در میان ایرانیان بقوت خود باقی مانده و در هر زمان در پیشگاه پادشاهان کشتی پهلوانی از اعجاب انگیزترین و پراهمیت ترین عملیات پهلوانی تلقی میشده و امروزه نیز همچنان کشتی گرفتن در میدانهای مسابقه با شور و استقبال ایرانیان روبرو میشود. کشتی در سیر تکاملی خود به نهایت کمال میرسد و هر چه میگذرد عمومیت بیشتری می یابد و پهلوانان با «بند» ها و فن های زیادتری آشنا و کار دیده میشوند.

سعدی در گلستان از کشتی گیری حکایت میکند که سیصد و شصت بند «فن» میدانسته است :

«یکی در صنعت کشتی گرفتن سرآمده بود سیصد و شصت بند (=فن) فاخر بدانستی و هر روز بنوعی از آن کشتی گرفتی، مگر گوشه خاطرش باجمال یکی از شاگردان میلی داشت سیصد و پنجاه ونه بندش درآموخت مگر یک بند که در تعلیم آن دفع انداختی و تأخیر کردی.

فی الجمله پسر در قوت و صنعت سرآمد که کسی را در زمان او با او امکان مقاومت نبود تا بجدی که پیش ملک روزگار گفته بود :

- استاد را فضیلتی که بر منست از روی بزرگی است و حق تربیت و گرنه بقوت بازو از او کمتر نیستم و بصنعت با او برابرم.

ملک را این سخن دشوار آمد. فرمود تا مصارعت کنند

مقامی متسع ترتیب کردند و ارکان دولت و اعیان حضرت و زورآوران روی زمین حاضر شدند پسر چون پیل مست اندر آمد، بصدمتی که اگر کوه روئین بودی از جای برکنندی استاد دانست که جوان بقوت از او برتر است. بدان پند غریب که از وی نهان داشته بود با او درآویخت. پسر دفع آن ندانست بهم برآمد. استاد به زور دست از زمینش بالای سر برد و فرو کوفت.

غریو از خلق برخاست . ملک فرمود استاد را خلعت و نعمت دادن و
پسر را زجر و ملامت کرد که با پرورده خویش دعوی مقاومت کردی و بسر
نبردی»

کشتی گرفتن در تاریخ ایران مدتی بعد از حمله مغول آنگاه که ملت
ایران از زیر بار مصائب آن قدر است کرد وارد مرحله جدیدی میشود از آن عهد
به بعد رسمیت بیشتری مییابد و سیمای پهلوانان نامدار ایران و کشتی گیران
از آن عهد آشنا تر و شناخته تر شده تر است .

بدون شک قبل از آنهم اسناد و مدارکی که از رواج کشتی و نام پهلوانان
میدانهای زور آزمائی حکایت کند وجود داشته ، ولی در دوران حملات مغولها
بایران در موقع سوزاندن و به آب بستن و ویران کردن شهرها از میان رفته است .

* * *

کشتی میدانی و پهلوانی که پس از حملات مغولها تا مدت زمانی
متروک مانده بود ، بزودی در زمان اوکتای قآن (۶۳۹ - ۶۳۴ هـ)
باز رونق گرفت و توجه پسر چنگیز خان را بخود جلب کرد . وی به تقلید از
پادشاهان ایران کشتی میدانی را در حضور خود مجدداً برقرار ساخت .

قآن از سراسر ایران کشتی گیران را جمع آورد و مسابقات کشتی بسیار
ترتیب داد در اینجا شرح حال مختصر یکی از جهان پهلوانان عهد قآن که فیله
همدانی شهرت داشت نقل میشود که خود بکمال ، گویای احوال پهلوانی در آن
قرن است :

«دیگر قآن به تماشای کشتی عظیم مایل بود و در ابتدا مغولان و
قپچاقان و ختائیان حاضر بودند ، بعد از آن حکایت کشتی گیران خراسان و

عراق می گفتند. قآن ایلچی فرستاد تا کشتی گیران فرستند. از همدان پهلوان
فیل و پهلوان محمد شاه باسی نفر کشتی گیر بالاغ و علوفه روانه گردانیدند.
چون بدرگاه رسیدند، قآن را هیکل و تناسب اعضای فیل بغایت خوش آمد.
قآن به امیر ایلچی دای از قوم چلایر که دربارگاه حاضر بود گفت که تو
کشتی گیران خود را بیا تا با کشتی گیران عراق زور آزمائی کنند. اگر آنها
غالب آیند ما پانصد بالش زر بدهیم و اگر ایشان مغلوب گردند تو پانصد
اسب بده بر آن جمله مقرر کردند.

قآن به شب فیل همدانی را بخواند و کاسه داد و دلخوشی فرمود.
و نیز امیر ایلچیدای در همان وقت پهلوانی را که حریف فیل بود و اورغانه بوکه
نام داشت نزد خود طلبید و اهمیت مسابقه و شرطی را که با قآن داشت
متذکر و او را نویدها داد.

بامداد حاضر شدند. امیر ایلچیدای گفت شرط آنست که پای یکدیگر
بگیرند و در کشتی رفتند. اورغانه فیل را که در حال چهار میخ قرار گرفته
بود، سخت گرفت و فیل گفت بهر قدرت و قوت که داری مرا نگهدار ورها
نکن و فنی بقوت کرد و اورغانه بوکه را چون چرخ بگردانید و چنان بر زمین زد
که از برخورد بدن او با زمین صدائی سخت برخاست.

قآن از شادی بهواجست و فیل را گفت: خصم را نیکو نگاه دار. و امیر
ایلچیدای را به شرط بیشتر دعوت کرد و او را به ادای پانصد اسب الزام نمود
و فیل را بغیر از تشریفات و انعامات پانصد بالش زر فرمود دادند و نوکران
ایشان را هر یک صد بالش زر فرمود و پهلوان محمد شاه یکی دیگر از
پهلوانان ایران را که با فیل از همدان بدرگاه آمده بود فرمود با فیل کشتی
میگیری گفت گیرم.

بعد از چندی قآن دختری ماه روی به فیل داد و آن پهلوان به عادت
خود که از زنان پرهیز می داشت دست بوی نمی برد و از او مجتنب می بود.

روزی دختر به شکایت نزد قآن آمد و گفت او از فیله جزبی اعتنائی مهربی ندیده است. قآن فیله را طلب فرمود و بحث آن حال کرد و فیله همدانی گفت: چون در پهلوانی شهرتی یافته‌ام و تاکنون کسی بر من غالب نیامده اگر با زن مشغول شوم قوت من ساقط گردد و نباید که از مقام پهلوانی فروافتم. .»

نقل به اختصار از جامع التواریخ

رشیدالدین فضل‌الله وزیر ابن عمادالدوله ابی‌الخیر

دیگر از پهلوانان نامی ایران که در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری از سرزمین ایران برخاست پهلوان پوریای ولی بود. در تذکره‌ها از وی بنام پهلوان محمود بن پریای ولی یاد شده است. پوریای ولی از رشدان و جوانمردان روزگار خود بوده و هنوز هم از او بنام مرشد و سمبل پهلوانی و فتوت و ورزشکاری ایران یاد میکنند و پهلوانان و ورزشکاران بنام او سوگند می‌خورند. پوریای ولی نیز از عرفا و شعرای بنام عصر خود بوده است. از کرامات و جوانمردیهای او حکایت‌هایی بر سر زبانهاست که در قسمت دیگر که مربوط به سجایای عالی و رفتار جوانمردانه پهلوانان ایران است از آنها سخن خواهد رفت.

در قرن هشتم هجری که هر قسمت از خاک ایران تحت سیطرهٔ اتابکی بود، حرفهٔ پهلوانی به صورت فعال خودیعی عیاری به هنگامه‌ها و غوغاها باز گشته بود. یکی از پهلوانان آن عصر اسد کرمانی بود که بر شاه شجاع اتابک فارس شورید و مدتها با وی جنگها کرد.

از جمله پهلوانان عیار که در هنگامه آن قرن به انگیزه طریقت فتوت و اخوت آئین دیرینهٔ پهلوانی ایران ظهور کردند تا داد از بیداد گریستانند

یکی عبدالرزاق بیهقی بود که در نهضت سربداران خراسان که باستمکاریهای حکام بیگانه مغول مبارزه میکرد ، نقش فوق العاده ای داشت . او بزرگترین پهلوان عصر خود بود . عبدالرزاق ، وسیله کشتی گرفتن و پهلوانی و عیاری در میان مردم نفوذ و اعتباری والا یافت . ابتدا مقام جهان پهلوانی دربار سلطان ابوسعید گورکانی را داشت و بعدها به همت عالی خود نهضت سربداران خراسان را به ثمر رسانید و موجد سرسلسله دودمان طایفه سربداران خراسان گردید .

در ذکر ظهور عبدالرزاق بیهقی آمده است که وی به کمک برادر خود که خدمت سلطان ابو سعید گورکانی داشته به سلطانیه (پایتخت) دعوت شد . سلطان ابوسعید هم مانند او کتای قآن به مسابقات کشتی در حضور خود علاقه وافری داشت . در آن وقت پهلوان پایتخت ، پهلوان علی معروف به ابومسلم بود او کشتی گیری بی بدیل و تیراندازی چیره دست و بی همتا بود .

روزی سلطان پرسید :

- آیا می توان مردی را پیدا کرد که در کشتی و کمان گیری حریف ابومسلم گردد ؟

یکی از خواص بنام امین الدوله حاضر بود و جواب داد ؛
- عبدالرزاق

سلطان بحیرت شد و پرسید :

- عبدالرزاق که باشد ؟

وامین الدین پاسخ داد :

- عبدالرزاق پهلوانی است از بیهق و برادر من است و در زور بازو و کمان گیری بی مانند است .

سلطان فرمان داد که از او دعوت شود و به پایتخت بیاید و بموجب وصول

دعوت سلطان عبدالرزاق از بیهق حرکت و به سوی سلطانیه عزیمت نمود .
عبدالرزاق وقتی وارد سلطانیه شد قصدخانه برادر خود امین الدین کرد .
از اتفاق گذارش بر بازار آن شهر افتاد و کمانی عظیم را از طاق گنبد بازار
آویخته دید و پرسید :

- این کمان از آن کیست ؟

گفتند :

- کمان ، کمان علی ابومسلم پهلوان پایتخت است و هر کس بتواند
زه آنرا تا بنا گوش بکشد صدسکه طلا پاداش خواهد داشت .
عبدالرزاق که از این رسم دیرینه آگاه بود ، بر بالا شد و کمان را گرفت
وزه آنرا نه چندان سخت تابنا گوش آورد و رها کرد چنانکه مردم بازار در عجب
شدند و او را آفرین کردند .

چندی بعد از آنکه که بحضور پادشاه معرفی یافته بود ، میدانی
برای مسابقه کشتی آنان ترتیب یافت و با علی ابومسلم در حضور پادشاه
کشتی گرفت و او را بر زمین زد و مقام جهان پهلوانی یافت .

پس از مدتی استعداد ذاتی او هم ، به خرد و هوش و تدبیر در نزد سلطان
آشکار شد و قرب و منزلت بیشتری یافت . بطوری که پادشاه او را امرهای خطیر
می فرمود بالاخره وقتی برای مأموریتی به کرمان رفته بود سلطان ابوسعید دارفانی
را وداع گفت و او بی درنگ خود را به خراسان رسانید و همچنانکه گفته شد
بیاری عیاران نهضت سربداران خراسان شتافت و پس از چند جنگ با حکام
بیگانه مغول بر آنان پیروز شد و در سال ۷۳۸ در سبزوار براریکه فرمانروائی
خطه خراسان تکیه زد .

نقل از حبیب السیر

چنانچه ملاحظه شد در قرن هشتم حرفه پهلوانی و عیاری تحت تأثیر

مقتضیات اوضاع و احوال آن عصر که هر قسمت خاک ایران در تیول اتابکی خود کاسه بود اعتبار اجتماعی یافت و در قرن نهم این حرفه به اوج اعتلای خود رسید.

در هر جا پهلوانان و عیارانی فرزانه بر می‌خاستند و مردم بی پناه را تحت حمایت خود می‌گرفتند. در نیمه دوم قرن نهم رواج پهلوانی بجائی رسید که از حدود کشور ایران بخارج راه یافت.

پهلوان یوسف ساوه‌ای، یکی از پهلوانان آن عصر که از لحاظ خرد و هوش هم استعدادی شایان داشت بهندوستان رفت و در شهر بیدر زورخانه تأسیس کرد و به آموختن فنون کشتی و آئین پهلوانی ایران اشتغال جست. آوازه قدرت بدنی و استادی او در حرفه پهلوانی و کشتی در آن سامان بگوش خاص و عام رسید.

یوسف در ضمن سفر به شهرهای هندوستان با پهلوانان آن دیار مسابقه میداد و در هر جا حریف‌های خود را خاک میکرد و سرانجام در حضور سلطان محمد بهمنی در دهلی قوی‌ترین پهلوانان را بر زمین زد و مورد محبت سلطان قرار گرفت.

از آن پس به نیروی هوش و خرد و استعداد مراتب مناصب را طی نمود و در دستگاه سلطنتی هند منزلت عالی یافت.

پهلوان یوسف در هر منصبی آئین اخوت و فتوت را دستور العمل خود ساخته بود و با همه به عدل و انصاف و مروت رفتار میکرد. تا بالاخره به سلطنت قسمت بزرگی از خاک هند رسید و مؤسس سلسله سلاطین بیجارپور هندوستان گردید و خود و اعقابش از سال ۷۹۵ تا ۱۰۹۷ هجری در آن سامان سلطنت کردند. پهلوان یوسف ساوی به سیره جوانمردی و عدل و انصاف خود که آئین پهلوانان ایران زمین است به یوسف عادلشاه ملقب گشت و خود و اعقابش مذهب شیعه اثنی‌عشری را در هندوستان رواج دادند.

در قرن نوزدهم پهلوانانی ظهور کرده‌اند که جامع‌جمع خصال پهلوانی بوده‌اند. پهلوان محمد ابوسعید جهان‌پهلوان دوران سلطان حسین میرزا بايقرا که از مقربان خاص و عام بوده گذشته از مقام پهلوانی، مرشدی وارسته و شاعری محبوب و عالمی اهل معنی بوده است.

زين الدين محمود واصفي در بدايع الوقايع ص ۶۴۴ در شرح حال وی مینويسد :

« شهرت تام دارد که پهلوان محمد ابوسعید باوجود مهارت و کمال در فن کشتی در جميع علوم و فنون و فضایل فرید عصر و وحید دهر بوده هیچ پهلوانی زانوی او بر زمین نرسانیده و پهلوان در جميع علوم و فضایل و کمالات و فنون متداوله و غیرها عديم المثل و معدوم النظير است »

اسیرعلیشیر نوائی شاعر و حکیم آن عصر شیفته فضایل و کمالات او بوده و باری که در استرآباد رحل اقامت افکنده بود این رباعی را از روی نیاز می‌سراید و برای پهلوان محمد ابوسعید به نعمت‌آباد می‌فرستد :

در کعبه و دیر ما به ارشاد توایم در صومعه و میکده با یاد توایم
ذاکر، سحر و شام به‌اوراد توایم یعنی که یتیم نعمت‌آباد توایم
و پهلوان عالم نیز این رباعی را در پاسخ می‌سراید و برای امیرعلیشیر به استرآباد می‌فرستد :

ای میر تو پیرو ما به ارشاد توایم دایم بدعا گوئی و بایاد توایم
این شهر بتو خوشست و ما بتو خوشیم مردیم و خراب استرآباد توایم

نقل از بدايع الوقايع صفحات ۶۴۶ - ۶۴۵

پهلوان سالهای درازی پهلوان شکست ناپذیر عصر بود و وقتی هم که با پیدا شدن حریفی خارق‌العاده مقام جهان‌پهلوانی خود را از دست داد باز تا آخر عمر استاد و مربی پهلوانان و نوخاستگان بود. او نه تنها برای مقام

پهلوانی بلکه بیشتر بحرمت فضایل معنوی و کمالات عالی انسانی اش مورد اکرام و احترام بوده است.

پهلوان محمد مالانی پس از سپری شدن دوران جهان پهلوانی محمد ابوسعید در درگاه سلطان حسین میرزا بایقرا مقام پهلوانی عالم یافت. وی نیز دارای کمالات و سجایای پهلوانی بود. پهلوان محمد مالانی به پیکر وزور بازو، رستم ثانی بود.

از عملیات پهلوانی او حکایات شیرین و جالبی مذکور است و جادارد شمه‌هایی از آن در اینجا نقل شود :

« روزی در مجلس سلطان (حسین میرزا) افاضل [واعالی] و اکابر [واهالی] حاضر بودند پهلوان محمد ابوسعید در آن مجلس ملالتی ظاهر فرمود و گفت :

- حضرت پادشاه مرا به پهلوان عالم ملقب گردانیده‌اند و سر مفاخرت بر اوج مباحثت رسیده و این لقب را مناسب بخود و مطابق واقع نمی‌بینم ! زیرا که در پایتخت مثل پهلوان محمد مالانی باشد و این کمینه با او کشتی نگرفته و او را نیانداخته ، چگونه به این لقب سزاوار باشم ؟
میرزا و امیرعلیشیر (۱) انگشت حیرت به دندان گرفتند و گفتند :

- ای پهلوان عالم محمد مالانی از جنس بشر نیست ! . او یکی دیواست بصورت آدمی . روا باشد که شما با وی در مقام مبارزت می‌شوید ؟
در این حکایت بودند که [پهلوان] محمد مالانی پیدا شد. میرزا با وی گفتند :

- پهلوان عالم را با تو دغدغه کشتی است چه میگوئی ؟

۱ - امیرعلیشیر نوائی وزیر سلطان حسین بایقرا از بزرگترین دانشمندان و شعرا و حکمای قرن نهم هجری.

گفت :

- چگونه این گستاخی توانم کرد ؟ من کمترین شاگرد پدر ایشانم (۱)
ایشان (مخدوم) و مخدومزاده من اند.

همه حضار مجلس به پهلوان محمد مالانی آفرین کردند ، پهلوان عالم

فرمودند :

- دخل ندارد ، یکی از شرایط کشتی گیری آنست که هر کس از وی
کشتی طلب نماید ، ابا نکند و عذر نگوید.

الحاصل پادشاه فرمودند که پهلوانان تنبان پوشیدند و در مخاصمت
کوشیدند. پهلوان محمد مالانی بخود قرارداد [پیش خود شرط کرد] که نه
خود را و [همچنین] و نه او را بر زمین اندازد. بلکه کشتی را قایم و جدی
وسخت سازد. چون مقدمات تلاش انگیختند و با یکدیگر در آویختند ، پهلوان
عالم محمد ابوسعید ، او را غافل ساخت و لنگ کمری انداخت (که پهلوان)
محمد مالانی به پهلوی بر زمین غلطید ، پهلوان عالم فی الحال به پیش شاه
زانو زد.

پادشاه گفت :

- ای پهلوان ، این شیوه را به از شما که داند ؟ که مقرر است تا پشت

حریف بزمین نرسانند محسوب نیست.

پهلوان گفت :

- ای پادشاه (این چه حکایت است) مناره را پشت و پهلوی نمیباشد.

پهلوان محمد مالانی از زمین برخاست ، چون فیل مست متوجه او شد.

پهلوان عالم محمد ابوسعید نظر کرد. در قفای (پشت تخت) پادشاه

عمارتی بود و پنجره آهنی داشت و پهلوان محمد ابوسعید دست در آن پنجره

زده و خود را به آن محکم ساخت. پهلوان محمد مالانی ، یک دست در میان

۱ - پهلوان محمد ابوسعید از اولاد ابوسعید ابوالخیر است.

دو پای پهلوان در آورده ، به یک دست دیگر گردن او را گرفته ، بنوعی کشید که آن پنجره از دیوار جدا شده و بنای آن دیوار از هم فرو ریخت . پهلوان عالم را بآن پنجره بر سر دست بلند کرده ، خواست که بر زمین زند ، میرزا بر پای خاست و گفت :

- به سر من پهلوان را بزمین نذنی .
محمد مالانی پهلوان را به سلامت بر زمین گذاشت و دست از وی برداشت
(بیت) :

خدائی که بالا و پست آفرید زیر دست هر دست دست آفرید

حکایت شیرین تری که از وقایع احوال محمد مالانی مذکور است ، همآوردی او بایکی از نیرومندترین و غول آساترین فیل های هندوستان می باشد وقتی نیروی جسمانی آدمی به نهایت ممکن خود میرسد . نیروی اراده و شجاعت او نیز ، همسان آن بالا می گیرد ، تاجائی که موجب اعجاب و تحیر دیگران میگردد .

« سلطان حسین میرزا بایقرا درسنة تسعمائه دریلاق چهل دختران منجوق خیمه و سراپرده را بعیوق سپهر و قبة ماه و مهر برابر گردانیده بود که پادشاه دهلو (دهلی) فیلی باقماشهای هندوستان برسم پیشکش فرستاد و آن فیل منگلوسی (۱) بود که مردمی که بهند رفته فیلان هندی را دیده بودند گفتند که [ما] در تمام هند [که گشته ایم] ، فیلی بدین عظمت و جسامت ندیده ایم] ، توگفتی که کوهی است و خرطومش از دهائی است که از قلله او آویخته و حضرت باریتعالی زیر کوه بیستون پیکر او چهارستون برانگیخته .
سلطان فرمود :

۱ - یکی از شهرهای هندوستان که عظمت فیلهای آن معروفیت دارد .

سبحان الله ! زهی قادری که از قطره آبی اینچنین مخلوقی آفریده و عیاذ بالله آدمی بوی گرفتار شود ، چگونه جان از دست وی تواند رهانید . پهلوان محمد مالانی حاضر بود و گفت :

- تا آدمی چگونه باشد ؟

پادشاه که این سخن شنید بخود بیچید و به غایت از پهلوان رنجید و با خود گفت این چه کبرومنی بود که پهلوان اظهار نمود و به این کلام مترنم گشت :

تو غره مشو بزور سر پنجه دست کانجا که زره گراست پیکان گرهست
بعد از تفرق و ختم مجلس سلطان سید بدر را طلبیدند و از پهلوان محمد مالانی شکایت نمودند و گفتند :

- دیدید که پهلوان چه لافی زد و گزافی پیمود . امیر سید بدر فرمود :
- همان فیل آن نخوت و عجب را از دماغ او بیرون خواهد آورد .
میرزا فیلبان را طلبید و گفت :

- میخوامم پهلوان را ادبی کنم و او را گوشمالی دهم . می باید فیل را بر پهلوان برانگیزی و او را تیز سازی تا او را گوشمالی بدهد .
فیلبان گفت :

شما زود از این فیل دلگیر شده اید آن گریزی که پهلوان دارد . یکی از آن بر سر فیل میزند و مغز وی پریشان میشود .
و آن گرز را همان روز که پهلوان شنید آن فیل را از هندوستان آورده اند تهیه نموده بود ، آن بوزن هفده من بود به سنگ خراسان و هرگز آنرا یک نفس از خود جدا نمی ساخت .

میرزا فرمودند :

- این هندو راست میگوید :

امیر سید بدر گفت :

- این حيله بمن ميرسد كه پهلوان را از گرز جدا سازم . چون اميرسيد بدر به منزل خود برگشت كسى را پيش پهلوان فرستاد كه بعضى از پهلوانان گرز تو را به ناچيز انگاشته اند و لاف و گزاف مى زنند كه گرز پهلوان بدست ما بى مقدار است و از پرگوئى هاى اينان بجان آمده ايم . امير اژدر ميگويد من گرز پهلوان را كار مى توانم فرمود و اين على ميگويد كه من آن گرز را صدف نوبت بهوا مى اندازم و ميگيرم و امير مكرم دعوى ميكند كه من آن گرز را صدف نوبت بهوا برده و تا چهار انگشت نزديك زمين فرو مى آورم آن گرز را زود براى ما بفرستيد كه گردن دعوى اين مدعيان لافزن را نرم سازم .

پهلوان از اين مكر غافل گشته و گرز را فرستاد . امير سيد بدر به پادشاه خبر داد كه ما كار خود را كرديم و گرز را از چنگ پهلوان به حيله در آورديم . ديگر شما ميدانيد . ميرزا طيفور شاطر را فرستاد و گفت :

- پهلوان را بگوى كه فى الحال مانند دولت و اقبال بدين آستان سپهر مثال حاضر شو و مقيد به جامه و موزه نشو و بهر وضع كه باشى آنرا تغيير مده ! وقت نيمروز بود كه پهلوان به خواب قيلوله اشتغال داشت كه طيفور شاطر رسيد و پيغام واجب الاذعان سلطان را رسانيد . پهلوان شمه اى پى برد و گفت :

- گرز را بياريد .

گفتند :

- حالا محال است و آن ميسر نيست .

پهلوان همانطور كه بود فقط كمربندى بروى پيراهن بست و پوششى ساده بر تن كرد و بى كفش متوجه ميرزا گرديدند .

پادشاه پيش از فرستادن طيفور شاطر فرموده بود كه چند مشك شراب در حلق فيل ريخته بودند و او را مست و ديوانه ساخته بودند .

همینکه پهلوان به نزدیک درگاه سلطان رسید. فیل از قفای اردو
رها شد و بیرون آمد و متوجه پهلوان شد، میرزا فرمود:
هرکه گردن بدعوی افرازد دشمنی اینچنین براو تازد
و به طعنه رو به پهلوان کرده و گفت:

شما اید که میفرمودید تا آدمی چگونه بود و این فیل را به این عظمت
اعتبار نگرفتید. اکنون از عهده او بیرون آئید:

پهلوان فرجی و دستار خود را در هم پیچیده و پرتاب داد و آستین های
پیراهن را تا به آرنج بالا زد و دامن پیراهن را در تربندی کمر بند محکم ساخت
و یک پای را پیش نهاد.

فیل خرطوم خود را حمایل وار بردوش پهلوان نهاد و در زیر بغل او
استوار گردانید. فیل یک قوت کرد که پاشنه های پای پهلوان از زمین برداشته
شد و یک قوت دیگر کرد که فقط دو سر انگشت پایهای پهلوان بر زمین ماند
و اندیشه کرد که چه چاره کند. اگر این یک زور دیگر کند او را بر هوا برده
بر زمین میزند که استخوانهای او را لخت لخت می سازد.

پهلوان لنگر انداخت چنانکه هردو کف پایش بر زمین قرار گرفت و روی
بطرف زیر شکم فیل نمود و به قاعده کشتی لنگ کمری رسانید، بطوری که
فیل در گردید و فیلبان خود را بینداخت و کمرو پشت فیل بر زمین آمد. تو
گفتی که چهار ستون در هوا شد.
غریو از خلق برآمد.

چند روز بعد فیلبان پیش پهلوان آمده گفت:

-پهلوان، از آنروز که شما فیل را انداخته اید و او را زیون نموده اید،
کینه شما را در دل گرفته و شبها چشم از خیمه و خرگاه شما بر نمی دارد. و

میتروسم که غافل شوم و از این جانور حرکت قبیعی صادر شود که در بلا
افتم.

پهلوان گفت :

- امشب تودراستحکام فیل تغافل کن و او را کند و زنجیر نکن و بگذار
که او بجانب ما آید اورا هماننداری براصل نمایم که من بعد این نوع
دغدغه‌ها بخاطر راه ندهد و حواس خود را از ما بردارد و بکار خود گیرد.
شب هنگام پهلوان فرمود که فرش و رختخواب او را درون خیمه پهلوی
ستون گسترند و بالاپوش خود را برآن پوشاند و دستارش را بر بالای سر
گذاشت و پیکری به لباس خود در خوابگاه راست کرد و گرز خود را گرفته
با جمعی از عیاران بگوشه‌ای منتظر نشست.

دو پاس که از شب گذشت دیدند که از جانب اردو فیل بمانند کوهی
سیاه پیدا شد و بدر خیمه آمد و به اطراف و جوانب نگاه کرد و پس به یک
هجوم از درخیمه درآمد. فیل بستر را پهلوان خیال کرده و در زیر شکم درآورد
و بنیاد مالش گرفت.

در دم پهلوان با جماعتش رسیدند و طنابهای خیمه کردند و از چپ
و راست بردست و پای فیل پیچیدند. پهلوان آن گرز را بر بدن فیل زدن گرفت.
فیل در فریاد شد. چنانکه همه اردو خبردار گردیدند پادشاه از خواب بیدار
شد و پرسید :

- این چه غلغله است.

گفتند :

- فیل بر سر پهلوان شبیخون برده و پهلوان خبردار گردیده و او را در
کتک من یشاء و بغیر حساب کشیده.

میرزا فرمود مشعل‌ها افروختند و سوار شده و قریب هزار کس متوجه
خانه پهلوان شدند چون رسیدند میرزا فرمودند :

- پهلوان دست نگهدار.

پهلوان پیش دوید و گفت :

- این جانور هیچ نمانده بود که مرا هلاک سازد . لله الحمد که خبردار گردیدم .

پادشاه فیل را از پهلوان طلبیده خلاص کردند .

بامداد ، میرزا سلطان حسین فرمودند که فیل را با پهلوان آشتی می‌دهیم و برای تشریف آن جشنی برپا می‌کنیم و فی الحال گوسفندان کشتند و ضیافتی با شکوه برپا ساختند و پهلوان و فیل را لباسهای قیمتی پوشانیدند . از برای فیل ماش و کرنج^(۱) پختند و در پیش فیل نهادند .

پهلوان بر یک جانب و فیل بر جانب دیگر .

پهلوان نواله‌ها را به دهان فیل می‌گذاشت و فیل نیز نواله‌های آماده که در پیش او گذاشته بودند به خرطوم به طرف پهلوان مینهاد و پهلوان آنها را تناول می‌کرد .

در پایان جشن پهلوان پیشانی فیل را بوسه داد و فیل نیز سر خود را فرود آورد و با خرطوم بازوی پهلوان را نوازش کرد .
نقل از بدایع الوقایع

یکی دیگر از پهلوانان خارق العاده اواخر دوره سلطان حسین میرزا بایقرا پهلوان درویش محمد بود . وی نیز از طلاب علوم و اهل درس و بحث بود و در عمل از جوانمردی ، شهره روزگار گشت .

پهلوانی بدون جوانمردی و بدون فضیلت و تقوی و مروت و معرفت به جسم بی‌روح می‌ماند . تلاش پهلوان درویش محمد برای رسیدن به پیروزی

در نوع خود ، از نمونه های کم نظیر است . از این رو حکایتی که در وقایع احوال او آمده است در اینجا نقل میشود :

« یکی از جوانان جماعه مهره اثنی عشریه که در درس مولانا شیخ حسین علم و حکمت می آموخت ، درویش محمد نام داشت . مولانا می فرمود درویش محمد با هر کس در مباحثه می شود مرا بر آن کس رحم می آید زیرا چنان مدعی را مجاب می نماید که از شرم و سرشکستی به عذاب می آید . در این وقت در خطه خراسان و شهر هرات شهرت افتاد که کشتی گیری از عراق متوجه خراسان شده که از تمام پادشاهان ربع مسکون خط مسلمی ستانده ، نامش پهلوان علی روستایست که هرگز در پهلوانی و زبردستی او در عرصه جهان پهلوانی نیامده و دعوی او آنست که به هرات میروم و پهلوان سرتکیه نشین را حلقه بگوش و غاشیه بردوش خود می سازم

بمحض در آمدن این خبر به خراسان استادان درویش محمد را از درس مدرسه برای مدتی بازداشتند و به کشتی گیری برگماشتند . مقرر شد تاده تن از پهلوانان نوحاسته علی الدوام با درویش محمد کشتی بگیرند و او هر کدام را بنوعی می انداخت . کار بجائی رسید که چهار کس را مقرر داشتند در هر دفعه با او در آویزند و او هر چهار را بر بالای یکدیگر می انداخت .

دیگر مقرر شد که جوال بزرگی را پر از ریگ نمناک میکردند قریب به صدمین سنگ خراسان یک دست در ته جوال در می آورد و بدست دیگر سر دیگر آنرا گرفته از زمین برمیداشت و برپس سر می انداخت .

از ورزش او بجائی رسید که جوالی به ظرفیت دویست من ریگ نمناک ساختند و بعد آن جوال پر از ریگ را از روزن خانه آویختند و آنرا جمعی به یک جانب می کشیدند و درویش محمد در محاذی روزن می ایستاد و آن جماعت دست باز می داشتند و آن جوال بر کتف او می آمد و وی آنرا دور می انداخت .

رفته رفته کار بجائی کشید که هرچند آن جوال را دور میبردند و می گذاشتند پهلوان آنرا حمل میکرد و آن برکتف و سرو روی و گردن او از جای نمی جنبید.

ورزش که بدین نهج رسید استاد او (پهلوان محمد ابوسعید جهان پهلوان اسبق) گفت که دل ما فی الجملة جمع گردید. اما می باید که بهمین ورزشها شب و روز مشغول بود.

بعد از سه سال آن پهلوان نام آور علی روستای به خراسان آمد. چون بقصبه «کوسو» رسید پهلوان محمد ابوسعید رئیس پهلوانان خراسان کشتی گیران نامدار و معتبر پایتخت را به استقبال فرستاد که همه به تحف و هدایا به پیش او رفتند و او را اعزاز و احترام و اکرام کردند. به عزت هرچه تمامتر به شهر هرات درآوردند.

رئیس پهلوانان هرات (پهلوان محمد ابوسعید) مقرر ساخت که چهل روز پهلوان را کشتی گیران مهمانداری کنند و درویش محمد را در این چهل روز ورزش فرمایند.

سلطان حسین میرزا از رئیس پهلوانان پرسید :

- چاره این پهلوان را چه نوع کرده اید و باوی کدام پهلوان کشتی خواهد گرفت؟

پهلوان محمد ابوسعید گفت :

- یتیمکی (بچه عیاری) است که تکیه را رفت و روب میدهد. این امر

را بوی حواله نموده ایم.

میرزا پرسیدند :

- این پهلوان کیست؟

گفتند :

- درویش محمد است.

سلطان میرزا انگشت حیرت به دندان گرفتند و گفتند :
- او خردسالست ، ناگاه بی ناموسی واقع شود .
رئیس پهلوانان گفت :
- امیدواریم سبب آبرو و ناموس گردد .

بعد از چهل روز ، سلطان میرزا حکم فرمودند کشتی بگیرند . حوض
باغ زاغان را خشک کرده بودند ، در ته حوض میدان کشتی مقرر شد . چون
درویش محمد از جامه بیرون آمد [لباس از تن بیرون کرد] گویا روح
مجسمی بود و سلطان میرزا فرمود که هیچ لذتی برابر آن نیست که کسی
نظاره بدن درویش محمد نماید . لهذا او را به تیپچاق (پهلوان) کشتی گیران
ملقب گردانید .

پهلوان علی روستای در برابر او در کمال بی اندامی و ناهمواری می نمود .
القصه چون بهم در آویختند درویش محمد او را بمثابة طفلی از زمین
برگرفت و بر سر دست بلند کرده ، چرخ زده و بر زمین انداخت که صحن میدان
مثل کوره سیماب در لرزه درآمد . علی روستای از پس سر تا به پاشنه پا
بر زمین نقش بست . غریو شادی از خلق برآمد .
پهلوان علی روستا برخاست و گفت :

- این جماعت سحر کرده اند و مرا بسته اند تا مرا یارای هیچ قوت و
حرکت نماند .

میرزا گفت :

- اینها مهملا تست ، دیگر کشتی میگیری ؟ چون سه نوبت دستورست .
گفت :

- شاها ، اگر من آدمی باشم همین بس است
میرزا به امرا و ارکان دولت گفت :

- هر که سر مرا دوست میدارد به درویش محمد انعامی کند .
 چنین گویند که قریب به صد هزار درم به درویش محمد انعام شده بود
 درویش محمد همه آن ها را به پهلوان علی روستای بخشید و گفت :
 - مرا همین آبروس است او هم به امیدواری به این دیار آمده محروم
 نشود .

پهلوان درویش محمد از روی علو نسب در میان این طایفه مفاخر و
 مباهی بود زیرا که از جانب پدر به سلسله خواجه عبدالله انصاری می پیوست
 و از جانب مادر ، رشتۀ انتساب خود را به خرقۀ سلطان ابوسعید ابوالخیر
 می بست .

نقل از بدایع الوقایع

پهلوانی همیشه شأن عمومی مردم ایران بوده و از صدر تا ذیل بدان
 گرایش داشته اند . گذشته از اردشیر بابکان و ابومسلم خراسانی و یعقوب
 لیث صفار . . . یا عبدالرزاق بیهقی ، و یوسف ساوی ، شاه اسمعیل صفوی
 و نادر شاه افشار هم هر یک بنوبه از پهلوانان و نخبه عیاران عهد خود
 بوده اند که از برکت فتوت و مردانگی و نیروی بازو و خرد و هوش سرشار که
 از صفات و سجه پهلوانان باستانی ایران است : به جلب اعتماد مردم توفیق
 یافتند و بردشمنان ایران پیروز شدند .

نام پهلوانان بسیاری از دوران صفویه و زندیه و قاجاریه نیز در تذکره ها
 آمده است و در هر دوره جهان پهلوانان یکی پس از دیگری جایگزین یکدیگر
 میشدند و مقام پهلوان پایتختی را احراز می کردند و رسم و آئین پهلوانی را
 در کشور خود رواج میدادند و سنت های درخشان آنها در صحن مقدس زورخانه
 به عموم تعلیم میدادند .

* * *

پهلوان مذاقی عراقی معاصر شاه طهماسب نه تنها مقام بزرگترین پهلوان دوران را داشته ، بلکه خود یکی از برجسته ترین شعرای دربار پادشاه صفوی بود . از او دیوان شعری هم در دست هست که ارزش قابل ملاحظه ای دارد . و پهلوان بیک قمری نیز از پهلوانان معاصر شاه طهماسب بوده و بمناسبت فداکاری ها و دلاوریهای که در راه اعتلای وطن عزیز نمود و جانبازیهای که در جنگ با ازبکها که پی در پی خاک خراسان را مورد تاخت و تاز قرار میدادند نشان داد به مقام امیر لشکری رسید .

* * *

در اواسط و اواخر دوران صفویه کشتی و ورزش باستانی و پهلوانی رونق بی سابقه ای یافت . در هر شهری صدها پهلوان بنام وجود داشته اند که در اینجا ذکر اسامی آنان جایز بنظر نمی رسد .

پهلوان کبیر اصفهانی و پهلوان آقای لندره دوز اصفهانی ، معاصر کریمخان زند بوده اند و در پهلوانی و شجاعت بی مانند آنها حکایت ها آمده است .

اسامی پهلوانان بزرگ از ابتدای قرن سیزده به بعد در تواریخ و تذکره ها بیش از هر زمان بچشم می خورد . در اینجا تنها به ذکر نام معدودی از مشهورترین آنان اکتفا میشود :

پهلوان یزدی بزرگ که بیش از شصت من وزن داشته تا آخر عمر هیچکس نتوانست گرده او را بخاک برساند .
پهلوان اکبر خراسانی یکی دیگر از پهلوان پایتخت های زمان قاجاریه

بود که همچون یزدی بزرگ آوازه ای عظیم و دوره قهرمانی دیرپائی داشته است .

دوپهلوان اخیر از رواج دهندگان ورزش باستانی بوده اند و زورخانه های بسیاری در دوران حیات ایشان گشایش یافت و رموز و آئین پهلوانی و ورزش باستانی از میان طبقات مردم عادی تا آنجا کارش بالا گرفت که سلطنه ها و دوله ها را هم بمیان گود زورخانه کشاند و با آلات و ادوات ورزش باستانی به تمرین و حرکت واداشت

از آنجا که ناگزیر است بمقتضای وضع کتاب باجمال از پهلوانان نامدار هر دوره یاد شود و همچنین از ذکر نام بسیاری خودداری گردد باز نمیتوان از نام دوپهلوان بزرگ دیگر یاد نکرد .

این دو پهلوان یکی حاج محمد صادق بلور فروش و دیگر آقا سید حسن رزاز است که باید آنانرا آخرین پهلوانان دوره قدیم در آستانه عصر جدید ایران شناخت ایشان هم در رواج ورزش باستانی و زورخانه نقش برجسته ای داشته اند .

پهلوان حاج محمد صادق بلور فروش تا آخر عمر زمین نخورد و تمام حریفهای خود را بخاک انداخت آقا سید حسن رزاز نیز چنان بوده ، علاوه بر آن ، سمت مرشدی و احترام و تقدسی خاص نیز در میان پهلوانان داشت .

اسامی جهان پهلوانان کشتی ایران از زمانی که در تواریخ باقی مانده بترتیب در هر قرن اعبارتند از :

پهلوان فیله همدانی	قرن هفتم هجری
پهلوان محمودین ولی الدین خوارزمی	
معروف به پوریای ولی	قرن هشتم هجری

عبدالرزاق بیهقی	قرن هشتم هجری
پهلوان اسد کرمانی	قرن هشتم هجری
پهلوان حیدر تیرگر	قرن نهم هجری
پهلوان مفرد قلندر	قرن نهم هجری
پهلوان محمد ابوسعید	قرن نهم هجری
پهلوان محمد مالانی	قرن نهم هجری
پهلوان درویش محمد	قرن نهم هجری
پهلوان علی روستای	قرن نهم هجری
پهلوان نداقی عراقی اصفهانی	قرن دهم هجری
پهلوان بیک قمری	قرن دهم هجری
پهلوان میرزا بیک کاشی	قرن یازدهم هجری
پهلوان کبیر اصفهانی	قرن دوازدهم هجری
پهلوان آقای لندره دوز	قرن دوازدهم هجری
پهلوان عسگر یزدی	از قرن سیزدهم به بعد
پهلوان ابراهیم یزدی (یزدی بزرگ)	» » »
پهلوان شعبان سیاه	» » »
پهلوان حاج محمد بد افت	» » »
پهلوان حاج نایب رضاقلی	» » »
پهلوان اکبر گلزار کرمانشاهی	» » »
پهلوان اکبر خراسانی	» » »
پهلوان یزدی کوچک (عبدل)	» » »
پهلوان سید هاشم خاتم زاده	» » »
پهلوان ابوالقاسم قمی	» » »
پهلوان اصغر نجار	» » »

از قرن سیزدهم به بعد	پهلوان میرزا باقر در اندرونی
»	پهلوان علی میرزای همدانی
»	پهلوان مهدیخان سیف‌الملک
»	پهلوان حاج سید تقی کمالی قمی
»	پهلوان صادق قمی
»	پهلوان حاج سید حسن شجاعت رزاز
»	پهلوان حاج محمد صادق بلور فروش

مشت زنی

در تاریخ پهلوانی ایران ، بندرت مشت و مشت زدن دیده میشود و پهلوانان تنها در مخاطرات و برخوردهای شدید بان مبارزت میورزیدند مشت زنی در ردیف کشتی و سایر فنون پهلوانی و جنگی در تواریخ ایران بقلم نیامده است . باید گفته شود که مشت زنی از حرفه های پهلوانی نبوده و پهلوانان ایران بمحض روبرو شدن با حریف با او در می آویختند ، و اگر میدان زور آزمائی بود بکشتی و یا اگر میدان جنگ بنبرد تن به تن و سلاح مقابل می کردند . ایشان علاقه ای باین حرفه نداشتند . معذک گاهی باز در شاهنامه فردوسی و یا بوستان سعدی و برخ کتب دیگر کلاسیک و تاریخی ایران به چنین تعریف هائی بر می خوریم :

تهمت یکی مشت برگردنش بزد سخت و بر شد روان از تنش

شاهنامه فردوسی

یا «مشت زنی را حکایت کنند که از دهر مخالف بفرغان
آمده الی آخر»

گلستان سعدی

ولی اکنون در زمان ما به تقلید از اروپائیها مشت بازی جزء مسابقات
دیده میشود .

حرفه مشت زنی یا مشت بازی از خصوصیات روح گلا دیاتوریستی اروپائیان سرچشمه میگیرد .
 در مسابقات دونفر را بهم میاندازند و آنها مثل دو گلا دیاتور البته نه با سلاحهای جنگ بلکه با مشت بجان هم میافتند . و تماشاچیان هم از تماشای آن لذت میبرند .
 ولی از آنجائیکه در تاریخ ایران شواهدی همچون قساوت های تاریخ روم وجود نداشته و مردم ایران آنرا بمثابه آزار یکدیگر ، گناه میدانند در هیچ مورد چنین صحنه هائی بعنوان مسابقه وجود نداشته است .
 در اینجا حکایتی از بوستان سعدی که می تواند گوشه ای از احوال مشت زنان را در ایران قدیم نشان دهد آورده میشود :

حکایت روزگار مشت زن

یکی مشت زن بخت روزی نداشت !	نه اسباب شامش مهیا نه چاشت
ز جور شکم گل کشیدی به پشت	که روزی محالست خوردن به مشت
مدام از پریشانی روزگار	دلش پر ز حسرت تنش سوگوار
گهش جنگ با عالم خیره کش	که از بخت شوریده رویش ترش
که از دیدن عیش شیرین خلق	فرو میشدی آب تلخش به خلق
که از کار شوریده (۱) بگریستی	که کس دید ازین تلخ تر زیستی
کسان شهد نوشند و مرغ و بره	مرا روی نان می نبیند ، تره
گر انصاف پرسی نه نیکوست این	برهنه من و گربه را پوستین
دریغ از فلک شیوه ای ساختی	که گنجی بدست من انداختی

۱ - وارونه ، آشفته

چه بودی که پایم در این کار گل
مگر روزگاری هوس راندمسی
شنیدم که روزی زمین میشکافت
بخاک اندرش عقد (۲) بگسیخته
دهان بی زبان پند میگفت راز
چو اینست حال دهان زیر گل
غم از گردش روزگاران مدار
همان لحظه کاین خاطرش روی داد
که ای نفس بی رأی و تدبیر و هوش
اگر بنده ای بار بر سر برد
در آن دم که حالش دگرگون شود
غم و شادمانی نماند ولیک
کرم پایدارست، نه دیهیم و تخت
مکن تکیه بر ملک و جاه و حشم
خداوند دولت غم دین خورد
نخواهی که ملک بر آید بهم
زرافشان چو دنیا بخواهی گذاشت

به گنجی فرو رفتی از کام دل
زخود گرد محنت بر افشاندی
عظام (۱) زنخدان پوشیده یافت
گهرهای دندان فرو ریخته
که ای خواجه بابی نوائی بساز
شکر خورده انگار یا خون دل
که بی ما بگردد بسی روزگار
غم از خاطرش رخت یکسو نهاد
بکش بار تیمار و خود را مکش
وگر سر باوج فلک بر برد
بمرگ از سرش هردو بیرون شود
جزای عمل ماند و نام نیک
بده کز تو این ماند ای نیکبخت
که پیش از تو بودست و بعد از تو هم
که دنیا بهر حال می بگذرد
غم ملک و دین هردو باید بهم
که سعدی در افشاند چون زرنداشت
« بوستان »

معرفت در قاموس پهلوانی

از قدیمترین روزگار، در ایران معرفت از اصول و شرایط مقام پهلوانی بوده و تنها، زورمندی و تنومندی برای عنوان پهلوانی کفایت نمیکرده است. پهلوان یعنی انسان نیرومند و اهل معرفت. وقتی کسی دارای معرفت باشد، طبعاً جوانمرد و فداکار و نועدوست نیز خواهد بود.

معرفت عبارتست از شناسائی به آنچه در زندگی، تابع اعمال و رفتار آدمی باشد و یا براو محیط و حاکم است.

اهل معرفت کسی است که دربارهٔ کلیهٔ مسائل تفکر و تأمل کند و در امور صحیح و سقیم تعقل نماید و قدرت تمیز و تشخیص داشته باشد و تقوی و راستی و خداشناسی پیشه سازد و نیکی و کمال را هدف زندگی بشناسد.

پهلوانان ایران چه آنانکه سردار و اسپهبد بوده‌اند و چه آنانکه به دلیری و فداکاری در راه وطن به پادشاهی رسیده‌اند، همه خردمند و دانا بوده‌اند. درباره این طبقه از پهلوانان و نقش تاریخی آنان در مبحث بعد گفتگو خواهد شد ولی آن پهلوانان عالی مقامی که در اینجا مورد بحث هستند آنهایی‌اند که در عصر خود به فضیلت و کمال و بطور کلی معرفت بیش از اقرا ن خود بوده‌اند.

پوریای ولی از برجسته‌ترین پهلوانان اهل معرفت بوده و در حکمت و شعر مقام والائی داشته است.

پهلوان یوسف ساوی که به سلطنت قسمتی از خاک هندوستان رسید جز به نیروی تدبیر و استعدادی که بسائقه معرفت بر امور زندگی داشته بدان مقام ممکن نبود نائل گردد.

عبدالرزاق بیهقی که جهان پهلوان دوران خود بود و نهضت سریداران خراسان را به ثمر رساند، دارای ادراک قوی و سیاست و قدرت معرفت فوق العاده بود و سرانجام بانفوذ معنوی خود در جماعات مختلف مردم، به مقام سلطنت خراسان رسید.

پهلوان مفرد قلندر وقتی برای اولین بار با سلطان حسین میرزا بایقرا مواجه میشود چنان او را تحت تأثیر نفوذ کلام و معرفت خود قرار میدهد که برای همیشه محبوب سلطان میگردد. «... میرزا از فصاحت و بلاغت او حیران شد و او را پیش طلبید و دستی...» «بدایع الوقایع ص ۶۳۳ - ج ۱ و پهلوان محمد ابوسعید چنانکه شرح احوال وی گذشت. از اجله اهل معرفت و استادان زندگی بوده است: «... پهلوان محمد ابوسعید با وجود مهارت و کمال در فن کشتی در جمیع علوم و فنون و فضایل فرید عصر و وحید دهر بوده... این پهلوان در فن کشتی کتابی تصنیف ساخته و آن مقدار لطایف و ظرایف در آن پرداخته که منشیان میدان فصاحت و سخنوران معرکه بلاغت که آنرا می‌بینند زانوی عجز بر زمین می‌نهند...» ص ۶۴۴ - ۶۴۸ همان کتاب.

و پهلوان درویش محمد در بحث و منطق سرآمد بوده و کمتر کسی با او در مجالس علمی به استدلال و زبان آوری و بلاغت برابری میکرده است.

پهلوانی در کشور ما با معرفت توأم بوده و هیچگاه با دانائی و خردمندی مبیانت نداشته است. جهان پهلوانان، مذاقی عراقی و پهلوان بیک قمری

هر دو از شعرا و فضیلاى عهد شاه طهماسب بوده‌اند و پادشاه صفوى نسبت به ايشان علاقه خاصى داشته است.

امروز نيز لفظ معرفت بر زبان پهلوانان و ورزشكاران موقع قضاوت درباره اشخاص رانده ميشود. مثلاً ميگويند فلانى آدم با معرفتى است و يا فلانى خيلى بى معرفت است.

اين اصطلاح لفظى نشان علاقه و دلبستگى ورزشكاران و پهلوانان ما به فضيلت معرفت مى‌باشد.

دانائى و توانائى لازم و ملزوم و مكمل يكديگرند خوشبخت آن پهلوان و ورزشكارى كه در كمال معرفت خود بكوشد. تقوى و راستى و شجاعت و اعتماد بنفس و ايمان به حقيقت را در خود پيروزانند.

سیدای واقعی پهلوانی در ایران

از خاک پهلوان خیز ایران پوریای ولی و پهلوان محمد ابوسعید و پهلوان یزدی بزرگ و پهلوان اکبر خراسانی و حاج محمد صادق بلور فروش و پهلوانان بسیاری دیگر برخاسته اند که هر کدام در عصر خود نمونه خصال عالی انسانی و جامع جمیع فضائل بوده اند. همه و همه چه از اساطیر و چه از تواریخ و یا قرون اخیر از رستم دستان تا پوریای ولی، از صفات نیکو و کف نفس و فداکاری و جوانمردی و بزرگواری برخوردار بوده اند.

آقا سید حسن رزاز به تقوی و تدین و مردم دوستی و حمایت از ضعفا معروف بوده و هنوز از او بنام مرد حق حقیقت و مقتدای پهلوانان یاد میشود و عکسش همچون یکی از یادگارهای مقدسین در زورخانه ها مقام و جای عالی دارد.

حاج محمد صادق بلور فروش نیز مردی متقی و متدین بوده و کسی در روزگارش در زهد و صفای باطنی او تردید نداشته است. این دو پهلوان، آقا- سید حسن رزاز و حاج محمد صادق تا آن حد قلوب مردم را تسخیر کرده بودند که آن دورا نظر کرده میدانستند.

کرامات بسیاری بروصف مبالغه در فضایل پهلوانانی نظیر ایشان رائج است. یکی از پهلوانان، در خلوص نیت و فتوت و مقام تقوی بجائی میرسد که هر وقت برای نماز به مسجد میرود و دست به قفل بسته میزند در خود بخود باز میشود و هنگام مراجعت کفش پیش پای وی جفت میگردد.

پهلوان دیگری هرگاه سحر بزورخانه میرفته در مقفل خود بخود برویش باز میشده و از غیب مراسم ورزش را برای او بجای میآوردند.

این عقیده‌های عامیانه درباره چنین اشخاص اگر ارزش منطقی نداشته باشد در عوض میتواند نشان دهنده نفوذ و تأثیر ورزش باستانی در مقام مقدس زورخانه و تربیت عالی آن و انسانی بودن آئین پهلوانی در ایران باشد.

حتی تا همین اواخر وقتی متمکنین و متمولین میخواستند بجه یا سفری دور بروند، خانواده خود را بهمین جوانمردان که خصال پهلوانی تاریخی داشته‌اند و سخت پای بند فتوت و معتقدات مذهبی خود بودند می‌سپردند و یا در وصیت نامه‌های خود آنانرا قیم بازماندگان صغیر خود می‌ساختند.

این جوانمردان بخانواده‌های آنان مثل خواهران و مادران خود نگاه میکردند و حاجات آنانرا بی‌ریا برمی‌آوردند و هر روز به در خانه تحت سرپرستی خود میرفتند و چند قدم دورتر می‌ایستادند و بی‌آنکه بدان نگاه کنند احوال می‌پرسیدند که کاری، سفارشی، حاجتی به بیرون نداشته باشند.

صادق هدایت داستانسرای معاصر، یکی از این جوانمردان را در داستان «داش آکل» به نیکی توصیف میکند.

داش آکل پهلوان محل سردزک شیراز است، تمام ثروت پدر را بحاجتمندان بخشیده و جز مختصری برای رفع احتیاج زندگی خود نگاه نداشته است.

یکی از متمولین محل او را قیم صغیرهای خود میکند ، داش آکل وقتی این خبر را می شنود میگوید خدا بیامرز بد دینی بگردن او گذاشته و اما بناچار قبول میکند .

او چند سالی که قیم آن خانواده بود تا پسر ارشدشان بسن قانونی برسد ، همه چیز را بر خود حرام کرده بود . و هر ناسزا و ناپسندی را که از طرف بدخواهانی که از اموال حاجی از سوء استفاده بازمانده بودند بگوشش میرسید تحمل میکرد .

وقتی تصادفاً یکبار چشمش به دختر حاجی می افتد ، آن دختر زیباروی دل از کف او می رباید و با اینکه دختر هم نسبت باو محبت پیدا میکند ، هیچگاه دلداد گیش را بروز نمی دهد .

داش آکل که خود از خانواده معتبری بود و باندازه لازم از مال دنیا داشت میدانست اگر از دختر خواستگاری کند کسان و فامیل او با میل و رغبت دختر را باو میدهند معذک هیچگاه چنین تمایلی از خود نشان نداد و هنگامیکه فامیل های حاجی دختر را برای ازدواج با حاجی متمولی که چندین سال هم از داش آکل بزرگتر بود و صورت منکری هم داشت آماده میکردند ، داش آکل خود نیز برای آنکه در وظیفه اش قصوری نکرده باشد در سر گرفتن عروسی آنان نهایت کوشش را میکند .

پس از آنکه دختر بشوهر رفت و پسر ارشد هم بسن قانونی رسید ، با حضور چند نفر شاهد تمام اموال حاجی را همانطور که روز اول سیاهه کرده بودند تحویل داد و گفت این اموال حاجی تمام و کمال تا بحال هم هر چه برای آنها خرج کرده از جیب خودش داده و خدا حافظی میکند و میرود و داستان تا آخر ماجرا ادامه می یابد .

اخوت و فتوت ناموس زندگی پهلوانان و دلاوران ایران بوده ،

و هر کدام را در تاریخ پهلوانی مشاهده کنیم با خصوصیات داش آکل قهرمان داستان صادق هدایت بر ما آشکار میشوند.

پهلوان اکبر خراسانی و پهلوان یزدی بزرگ نیز از متقیان و جوانمردان عصر خود بودند.

پهلوان درویش مفرد که پهلوان پایتخت سلطان حسین میرزا بایقرا در هرات بود، از جوانمردان وفتیان مشهور عهد خود بود. سلطان باو علاقه‌ای وافر داشت و مردی با گذشت بود و از جوانمردی‌ها و پهلوانی‌های او حکایت بسیار است. این پهلوان نمونه کاملی از پهلوانان جوانمرد و بزرگوار ایران می‌باشد. وقتی یک بار سروکارش با یکی از او‌باش که از روی حسد و بغض داعیه جنگ با او داشت افتاد، چون حریف خود را سید معرفی کرده بود، پهلوان مفرد با احترام علی علیه السلام از کشتی با او سرباز سیزند. آن مرد بتلافی با دستیاران او‌باش خود از کمینگاهی بر مفرد هجوم میبرد و زخمهای سختی باو سیزند. اینک حکایتی که در این باره است از بدایع الوقایع در اینجا باختصار نقل میشود:

«... پهلوانان خراسان میگفتند که ما هرگز بشیرینی اندام و زیندگی مفرد کسی ندیده‌ایم. روزی مفرد وارد هرات شد و در آن شهر غریب برای شناساندن خود با چوبی سیم پیچیده، سه‌من به وزن شرع بر دست بر سرخیابان خراسان آمده و آواز برآورد که پهلوانان پنج دروازه و نه بلوک هرات را صلاست بهمین چوب هر که آید اگر رستم دستان و سام نریمان و اسفندیار روئین‌تن باشد با وی جنگ کنم.

این خبر به سلطان حسین میرزا بایقرا رسید و او را طلبید و پرسید چه نام داری بزانو درآمده گفت:

- مفرد

سلطان او را پیش طلبید و دستی بر طاقه او فرود آورد و گفت :
- مردانه باش که همت ما بجانب تو است .

در کوفان هرات امیر خلیل نامی بود که در پنج دروازه هرات
و نه بلوک خراسان سرآمد بود ، او را داعیه شد که با مفرد جنگ چوب کند
پیش سلطان آمد وقتی که مفرد نبود گفت :
مرا داعیه آنست که با مفرد شما جنگ کنم . سلطان خندان شدند و
گفتند :

- ما را مفردی نیست ، مفردی است . اگر جنگ میکنید شما دانید .
ناگاه مفرد پیدا شد . سلطان فرمود جناب سید زاده میر خلیل را باتو
داعیه جنگ است چه میگوئی ؟ مفرد گفت :
- او سید است و با آل علی هر که در افتاد و رافتاد مرا چه حد که با
سگان آن آستان جنگ کنم .

میر خلیل گفت :
- ای قلندر ، مهمل مگو و بهانه مجوی اگر خواهی و اگر نه ، من باتو
جنگ میکنم .
مفرد گفت .

- ای سید ، آن مقدار که خواهید ، چوب بر سر و دیده من زنید تا
غایتی که مانده شوید ، یا خشم شما فرو نشیند ، من خود با شما جنگ نمیکنم .
این گفت و از مجلس سلطان هردو بیرون آمدند . در بیرون باغ زاغان
امیر خلیل با او باشی چند به مفرد هجوم بردند و او را در میان گرفتند و هیچده زخم
کارد و خنجر بروی رسانیدند . خبر به سلطان رسید . حکم فرمود که میر خلیل
را هر کجا به بینند به تیر زنند . بعضی هواداران میر خلیل را پنهان کردند و
مفرد را سلطان پیش خود طلبید و جراحان را نیز جمع ساخت .
سلطان فرمود :

اگر اینرا علاج نمائید آنچه را مراد شماست از خزانه انعام من شمارا میسر است جراحان جراحات او را ملاحظه کردند و گفتند :
- همه علاج دارد . اما روده او پاره شد و علاج آن متعذر است . سلطان فرمود :

- استاد شیخ جراح کجاست ؟
گفتند :

- شاها او مریض است .
سلطان فرمود که تخته روانی بردند و او را آوردند . سلطان گفت :
- ای استاد اگر این شخص را علاج کنی آنچه مراد تو است حاصل گردانم .

شیخ جراح به مقدمات آن زمان جراحات او به بست . در عرض چهل روز مفرد صحت یافت چون مفرد از بستر برخاست ، بحکم احسن الی من أساء بجای آنکه بدی کرد نیکوئی کن زبان بدرخواست و شفاعت اسیرخلیل گشاد پادشاه خط عفو بر جریده جرمه او کشید . چون این خبر باسیرخلیل رسید بدرگاه حاضر گردید پادشاه گفت :

- اگر شما را به مفرد آشتی دهیم چگونه باشد ؟ گفت :
- شاها تا زمانیکه میان من و مفرد جنگ واقع نشود ، آشتی ما را قراری و اعتباری نخواهد بود .

مفرد را گفتند :
- تو چه میگوئی ؟
گفت :

- آنچه مقدور بود در نهایت ادب و ملاحظه حرمت جد ایشان کردیم و دیدیم آنچه دیدیم . اکنون هیچ مانعی نیست .
القصة جنگ میان ایشان مقرر شد و جای جنگ در باغ شمال تعیین

یافت جنگ (دوئل) شروع شد و میر خلیل قریب ده چوب بر سر مفرد انداخت و او همه را رد کرد.

مفرد نیز چوب خود را حواله سرمیر خلیل کرد. وی چوب خود را سپر خود گردانید. مفرد چوب را منحرف ساخته بر ساق پای او رسانید که استخوانهای توله پای وی در اندرون پوست ریزه ریزه شد. میر خلیل بزانو نشست و بعد از آن قد راست کرده پای شکسته خود را که آویزان شده بود جنبانید. همه خلائق تیره و مکدر شدند سلطان فرمود که استاد زین العابدین شکسته‌بند را آوردند و او در این فن استاد بود پادشاه فرمود:

این سیدزاده بی‌عقلی کرده و باین قلندر جنگ ساخته و پای خود را ضایع ساخت پای او را علاج می‌باید کرد. . . »

در این مختصر، جوانمردی و ناجوانمردی و جنگ دو پهلوان که آنرا نوعی دوئل میتوان بشمار آورد، گذشت در آئین پهلوانی ایران، بخوبی نشان داده میشود. جوانمردی مفرد از روی اخلاص بخاندان علی علیه‌السلام به میر خلیل که در قدرت و جنگاوری بسیار برتر از او بود حفظ و بقای آئین پهلوانی را در ایران در هر شرایط و احوالی نشان میدهد.

پوریای ولی، که از مرشدین صدر ورزش باستانی و زورخانه در ایران است تا حد کمال، مراتب مسلک و آئین پهلوانی را بجا آورده و در فتوت و اخوت و گذشت بمقام عالی طریقت آن عروج کرده و در نظر ورزشکاران باستانی از اولیاء الله بشمار میرود.

او در عین پهلوانی شاعر و همچنین عارفی به معنا بود ، از گذشت و فداکاری او حکایت‌های بسیار نقل شده است .

در تواریخ مذکور است که پهلوانی از کشور هند بقصد کشتی با پوریای ولی به خوارزم آمد و مادر خود را هم در این سفر سیاحت و تماشا همراه آورد .

روزی که فردای آن ، قرار بود کشتی دو حریف سر بگیرد ، پوریای ولی برای نماز و نیایش به مسجد رفت ، از قضا جز پیره زنی که در پس تجیر مسجد زمزمه دعایش بگوش می‌آمد و ختم دعائی داشت کس دیگر نبود .

پوریای ولی به محض ورود به شبستان سلام کرد پیره زنی جواب داد ، پهلوان اقامه نماز کرد و روی بدرگاه خدا ، فریضه بجای آورد . چون نماز تمام کرد ، پیره زن را همچنان گرم دعا و ختم دید و در موقع عزیمت او را آواز داد که ای مادر خدا حاجت تو را برآورد ما را هم دعائی کن چه حاجت داری که چنین از خود درآمده‌ئی بر من بگوی تا منم بر تو دعا کنم باشد که حاجت برآورده گردد .

پیره زن گفت :

- از خدا بخواه فردا پسر من را در کارش سر بلند گرداند .

پوریای ولی بفرست دریافت که وی مادر حریف کشتی فردای او، آن پهلوان از راه رسیده است . و در دم گفت خدا حاجت را برآورده کند مادر بلطف خدا امیدوار باش و این بگفت و از مسجد بیرون رفت .

فردای آنروز در میدان بزرگ شهر در برابر سلطان و رجال و عامه مردم که بتماشا ایستاده بودند . پوریای ولی و حریف پهلوان او با هم کشتی گرفتند . آن پهلوان در دستهای پوریای ولی با درماندگی تلاش میکرد . همه مردم میدیدند ، چون صید خود را بچنگ ضیاد قوی دست خسته میکند . ناگهان

پوریای ولی تغییر رویه داد و خود را در اختیار حریف گذاشت و چندان نگذشت که گرده بر خاک سپرد و شهر در حیرت فرو شد.

کرامات و فضایل بسیاری به پوریای ولی نسبت میدهند. بهمین مناسبت ورزشکاران باستانی خصوصیات عالی و رفتار جوانمردانه او را سرمشق خود قرار داده‌اند و همیشه از آن تعلیم میگیرند.

وقایع فوق نیز از زمره ادبیات زورخانه و ورزش باستانی و پهلوانی ایرانیان می‌باشد که هر ورزشکار باستانی با نظر احترام به آن می‌نگرد. اینک چند شعر از پوریای ولی :

گر بر سرنفس خود امیری مردی	بر کور و کرار نکته‌گیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن	گردست فتاده‌ای بگیری مردی

* * *

نه بامن دابۀ فی الارض گفته‌است	نه بر من هست رزقت فرض گفته‌است
مگر باور نمیداری زحق آن	که میسوزی بجان از بهر یک‌نان
مکن از بهر خوردن خلق سوزی	که با روز تو خواهد بود روزی
بمرگ اختیاری میر، باری	که مرگ اضطراری نیست کاری
بمیرای بی‌خبر گر میتوانی	بمرگی کان به‌است از زندگانی

* * *

گرمردرهی نظر به‌ره باید داشت	خود را نگه از کنار چه باید داشت
درخانه دوستان چو گشتی محرم	دست و دل و دیده را نگه باید داشت

* * *

آنم که دل از کون و مکان برکندم وزخوان جهان بهلقمه‌ای خرسندم
کندم زسر کوه قناعت سنگی آوردم و بررخنه آزار افکندم

گذشت وحقشناسی که ازسجایای عالی پهلوانان این مرز و بوم میباشد
نمونه‌های زیادی در تواریخ دارد.

پهلوان محمد مالانی ، بازور رستمی و پیکر کوه‌آسای خود ، با اینکه
میدانست از جهان پهلوان محمد ابوسعید بمراتب نیرومند تر و چابک دست‌تر
است ، معذک به ملاحظات حرمت مقامات معنوی پهلوان ابوسعید و پدرش
نیروی پهلوانی خود را عرضه نمیکرد و خود را از صحنه‌های میدانهای رسمی
دور نگه میداشت و از افتخارات و مزایای حتمی آن چشم پوشی مینمود
تا اینکه پهلوان محمد ابوسعید و سلطان بایقرا او را به اصرار به میدان
کشیدند و بمسابقه واداشتند چون وی از شاگردان پدر پهلوان ابوسعید بود
و بمقام معنوی و معرفت خاندان ایشان احترام قائل بود تا آخرین مراحل هم
از کشتی با حریف خودداری کرد و به پادشاه گفت : «..... چگونه من این
گستاخی توانم کرد ؟ من کمترین شاگرد پدر ایشانم.....»

وقتی صد هزار درهم به پهلوان درویش محمد که با یک ضربه حریف
نیرومند خود را بر زمین زد پاداش دادند ، او همه را یکجا به حریف زمین
خورده خود بخشید و گفت :
- مرا همین آبرو بس است ، او هم به امیدواری به این دیار آمده
است.....»

ایران مهد جوانمردی و غرب؟ ...!

آئین پهلوانی در کشور ما، تاریخ کهن و فرهنگی وسیع و عمیق دارد که در بخش دیگر درباره اصول و منشاء آن به تفصیل سخن خواهدرفت. این آئین آنچنانکه بایست، در روزگار ما معروف و شناخته شده نیست. آئین اخوت و فتوت و سجایای ملکوتی نیاکان بزرگوارمان، اگر در دنیای امروز، از لحاظ مادی خریدار ندارد، در عوض میتواند از جهت خویششناسی ارزش فوق العاده ای داشته باشد.

بی خبری از ماهیت شخصیت تاریخی ملت ایران، گاه در مواقع اظهار نظر و بیان شرح احوال ایشان، منشاء اشتباهات مهمی میگردد، و مسخ و دگرگون ساختن صورت زیبای واقعی آن، موجب قضاوت های نادرست خودی و بیگانه در این زمینه حساس میشود. مثلاً تشبیه پهلوانان قدیم ایران به گلا دیاتور، یا طرح عنوان هائی از قبیل: « گلا دیاتورهای ایران » که نظیر و مورد آن در مطالب مربوط به ورزشهای باستانی و پهلوانی ایران، در مطبوعات دیده شده، بهیچوجه با جوانمردی و خصوصیات پهلوانان ایران مناسبت ندارد و هیچکس نمیتواند در این نسبت، رابطه ای بین گلا دیاتوری و پهلوانان آزاده و با کارا کتر ایران پیدا کند. برده ای محکوم و مجبور بجنگ

بابرده دیگر را، چگونه ممکن است با پهلوان آزاده و اهل فتوت و جوانمرد ایران در یک ردیف قرارداد و آنها را یکسان دید؟! و عملیات گلا دیاتوریستی آنان را با مسابقات کشتی آزاد ایرانیان مقایسه کرد؟! .

مگر در تاریخ چند هزار ساله ایران، عملیات گلا دیاتوریستی وجود و معنی داشته؟ اگر بفرض محال این عملیات کوچکترین موردی در ادوار تاریخ کهن ایران داشت، باید اثری از آن در شهری یا محلی و یا کتابهای ایرانی و خارجی بتوان یافت. ایرانی غیر از رومی بود تا گلا دیاتور داشته باشد. دنیای شرق و خصوصیات آن کاملاً چیزی بوده و هست غیر از دنیای غرب. تاریخ کشور ما تاریخ شرق است. سرزمین احترام به انسان و جوانمردی و گذشت است. دین و مذهب چه زرتشت و چه اسلام در ایران بر مبنای اخلاق و مروت قرار میگیرد.

کوروش کبیر و داریوش کبیر پادشاهان هخامنشی از راه عدل و انصاف و نوع دوستی به پیروزیهای درخشان و تاریخی خود نائل شدند. اولین قانون حقوق بشر را کوروش کبیر توشیح کرد و حکم آن هنوز در روی ستون استوانه ای حکاکی شده، در موزه لندن بتمام وجود دارد.

احترامی که کوروش کبیر بر حقوق ملل غیر ایرانی قائل میشود و آزادی و مساوات را در حق ایشان مرعی میدارد، حقیقتی است از سجیه عالی جنگاوران و پهلوانان تاریخ ایران.

هرودوت مورخ یونانی می نویسد: «در تاریخ بشر مردی بصفات عالی کوروش وجود نداشته است» رفتار ایرانیان در کشورهای دیگر مبتنی بر رفتار یک ملت غالب بر یک ملت مغلوب نبود بلکه بحکم عدل و انصاف و مروت و قانونی بوده که از طرف دولت ایران وضع شده بود.

سربازان ایران در کشورهای بیگانه همیشه خصال ملی و انسانی خود را حفظ میکردند.

استرابون مورخ یونانی می نویسد : «وقتی سربازان ایرانی پول و کالائی
برای معامله نداشته باشند به هیچ بازاری قدم نمی گذارند .»

در زمان اردشیر اول پسر خشایار شاه پادشاه هخامنشی ، «تمیستوکلس»
یکی از سرداران یونان که بدشمنی با ایران مشهور بود و در جنگ سالامین با
ایرانیان سخت جنگیده بود روزی که از ظلم هموطنان خود با لباس زنانه با ایران
گریخت وعده ای دیگر نظیر او در همان زمان بدربار ایران پناه آوردند ایرانیان
با تمام جنایاتی که از آنان پیاد داشتند از روی جوانمردی پناهشان دادند و تمام
عمر از پذیرائی آنان کوتاهی نکردند .

گزنفون مورخ یونانی می نویسد : «ایرانیان بیش از هر کشور به مصالح
عمومی خود توجه دارند و در حسن اخلاق و عدالت نمونه اند و نوع دوستی
را بفرزندان خویش تعلیم میدهند .

بدانش آموزان قناعت و اعتدال و نیز تسلط بر نفس را تلقین میکنند .
و آنانرا از هتک ناموس و دزدی ، دروغ و دورویی و تهمت بر حذر میدارند .
ولی اسپارتهای بر عکس فرزندان خود را باصرار بشارت و غارت و جنایت
عادت میدهند .»

اسکندر برای مجازات مردم «تبای» یکی از شهرهای یونان که میخواست
خود را بجبره آنان تحمیل کند ولی نپذیرفتند چنین فرمانی صادر کرد :

« شهر تبای با خاک یکسان شود . اسیران بمزایده در معرض فروش
درآیند . فراریان در هر جا که باشند دستگیر شوند . هیچ یونانی حق آن نداشته
باشد که زیر بام خانه خود کسی از اهل تبای را به پذیرد .» سپس فرمان
اجراء شد . و شهر تبای با خاک یکسان گشت .

پیش از اسلام با آنکه در ایران اختلاف میان طبقات به مقتضای زمان
زیاد بود معذک هر ایرانی در طبقه خود حقوقی داشت .

ایرانیان حتی با اسیران خارجی هم بدرفتاری نمیکردند. آنانرا پس از مدت کوتاهی بسر زمینشان برمیگرداندند یا مورد عفو قرار میدادند.

هزارسال پیش فردوسی یکی از درخشانترین سجایای مقدس و رقیق ترین عواطف انسانی ایرانی را در شاهنامه بحد کمال بیان میکند:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل

سعدی شاعر انسان دوست در ششصد سال پیش یکی دیگر از آمال و افکار ملکوتی ایرانی را بمنصبه ظهور میرساند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
توکز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

آیا ماتی را که شعارش «میازار موری که دانه کش است» میباشد و بی غم بودن انسان را از محنت دیگران مذمت و محکوم میکند می توان با گلا دیاتور پروران مقایسه کرد؟ ! شایسته است جوانمردانش را که در کسوت پهلوانی بکمک ضعف و افتادگان می شتافتند، با گلا دیاتور اسیر و برده رومی در یک ردیف قرار داد؟ !

تمام شعرا و حکمای ایران عدل و انصاف و اخلاق و جوانمردی را که نماینده روح ایرانی آنها است در آثار خود ستوده اند. ایرانی از روی احساسات رقیق و عواطف انسانی خود بالقوه و بالفعل حکیم و شاعر بوده و فترتاً جوانمرد و شجاع و فداکار و پای بند عقاید دینی و اخلاقی است.

چطور ممکن است ایرانی با این سجایای ملکوتی روش گلا دیاتوری را تحمل کند؟ و یا بعملیات ناهنجار آن تن در دهد.

هرچند تمدن انسانی ایرانیان با تمدن رومیان قابل مقایسه نیست ولی همانطور که چند نمونه از رفتار عالی و تربیت اخلاقی ایرانی در مقابل رفتار پست و تربیت شرور اسپارتیان و یونانیان باستان ذکر شد لازم است یک نظر هم به تاریخ روم گلادیاتور ساز بیفکنیم تا ملاحظه شود که :

زرون امپراتور روم شهری را آتش میزند آنهم شهر موطنش را که طبع شعرش گل کند ولذت ببرد. تمدن روم قدیم با غارت میراث کهن و اندوخته های مردم یونان و غارت ملتها و کشتارهای بی حد و حصر پی ریزی شد. آنها برده ها و اسیرها و حتی مردم عادی را که به کوچکترین گناهی متهم میشدند در میدانهای مخصوص نمایش بکام جانوران درنده می انداختند. و از ضجه و ناله آنها و پاره پاره شدن بدنشان لذت میبردند. و نیز آنانرا با سلاحهای مهیب بجنگ یکدیگر و امیداشتند و همچنین در آن میدانها مخالفین عقاید خود را آتش میزدند.

بطور کلی گلادیاتورها مردمی برده و اسیر و یا ظاهراً تقصیر کار بودند که محکوم میشدند، در میدانهای صحنه نمایش برای تفریح و تماشای امپراتور و طبقه اعیان و طبقه خاصگان، خون یکدیگر را بریزند.

این بود گلادیاتور و آن بود یونان و روم.

آیا چنین صحنه هایی در تاریخ تمدن ایران معنی دارد؟ آیا تشبیه پهلوانان آزاده و جوانمرد ایران به گلادیاتورها و یا مقایسه مسابقه های دوستانه کشتی و مقابله های مردانه میدانی ایشان با درنده خوئی و خونخواری محکومانه آنها اشتباه محض نیست؟ متأسفانه امروز هنوز همچنان روح گلادیاتوریستی رومی بخصوص هنگام انجام مسابقات کشتی کچ در کشورهای غرب مشاهده میشود. در مسابقات کشتی کچ دو نفر بنام انسان، به صفت حیوان و جانور درنده بجان هم میافتند و با مشت و لگد و کله بصورت و بدن یکدیگر میکوبند تا جائیکه یکدیگر را لنگ و کور کر و ناقص و دیوانه و گاهی

نیز کشته میسازند. جای تعجب در اینست که این اعمال ددمنشانه را نه تنها در میدانهای عمومی بلکه در مقابل چشم میلیونها تماشاچی تلویزیون هم انجام میدهند و غریبان متمدن هم تماشا میکنند و مثل اجداد رومی خود که از بجنگ واداشتن برده ها و اسراء لذت میبردند و محظوظ میشدند از دیدن صحنه های دلخراش آن منظره از لذت و شادی در پوست نمی گنجند. در این هنگام است که انسان بیاد گفته آن رجل برجسته هندی میافتد که چند سال قبل گفت :

«غریبهاتنها در زمینه های مادی ترقی و ارتقاء یافته اند ولی در زمینه های معنوی بسیار عقب مانده و بدوی هستند»

اگر گلا دیاتورها را مجبور میکردند که یکدیگر را بکشند و آنها بناچار باین جنایت تن در میدادند امروز غریبان متمدن ، بدون اجبار ، فقط برای جیفه دنیا ، پول ، این جنایت را مرتکب میشوند. این خوبیهای وحشی را نیز در رمانهای سیاه و فیلمهای جنائی آنها هم که عمومیت دارد ، میتوان دید. ولی ایرانیان که در مذهب خود ، تحت تأثیر علی علیه السلام آن انسان واقعی بزرگ هستند و هم از حکمت سعدی بشر دوست و مولوی و فردوسی و شاعرانی که بیش از هزار سال درس اخلاق و انسانیت بایشان داده اند پیروی می کنند ، خصال عالی انسانی شان با روح گلا دیاتورستی و مشتبازی و کشتی کچ تنافر کامل و مغایرت تام دارد.

فلسفه جوانمردی آئین پهلوانان ایران بعد از اسلام

همچنانکه گفته شد - جوانمردی از ابتدای تاریخ کشور ما در زندگی ایرانیان وجود داشته و شجاعت و فداکاری و مروت و تقوی خصلت عمومی ایشان بوده است .

در تمام ادوار عهد باستان ، مردم ایران ، از این صفات چنان پیروی میکردند که گزنفون مورخ یونانی معاصر هخامنشیان مینویسد :

« ایرانیان از کودکانی تقوی و فضیلت را می آموزند »

ملتی که با چنین کمالات انسانی در عهد باستان می زیسته ، پس از آنکه با اسلام مواجه میشود ، بروی صفات مشترك دین اسلام و خصال تاریخی خود انگشت میگذارد و آنچه را که میخواهد بشایسته برمیگزیند .

این صفات مشترك فتوت و اخوت است که ایرانیان از آن استقبال میکنند و بکمالش میرسانند و در قالب مذهب شیعه بخود اختصاص میدهند .

تصوف

متصف به تصوف را صوفی گویند ، یعنی پشمینه پوش . محتمل است

ریشه آن از کلمه یونانی سوفیا (حکمت) نیز گرفته شده باشد .
تصوف دو جنبه دارد . یکی مثبت و دیگر منفی .
مراتب جنبه های مثبت تصوف را تا ده مقام شماره کرده اند :

- ۱ - جستجو .
- ۲ - طلب .
- ۳ - سیر و سلوک .
- ۴ - تربیت نفس .
- ۵ - کسب معرفت .
- ۶ - خدمت .
- ۷ - محبت .
- ۸ - ایثار به غیر .
- ۹ - نائل شدن بمقام عشق بخدا .
- ۱۰ - فنا در هستی او .

و مراتب جنبه منفی آنرا که تصوف هندی هم خوانند تا شش مقام
برشمرده اند :

- ۱ - اعراض از دنیا .
- ۲ - زهد و ریاضت .
- ۳ - ترك علائق .
- ۴ - کشتن شهوات .
- ۵ - اختیار فقر .
- ۶ - پشمینه پوشی .

تصوف در ایران وقتی باوج کمال میرسد به مقام عرفان نائل میگردد .

شیخ ابوالحسن خرقانی ، بایزید بسطامی ، ابوسعید ابوالخیر ، عین القضاة ، شبلی و بسیار دیگر از پروردگاران تصوف و عرفان بوده‌اند .

عرفان در اشعار عطار چون خورشید طالع میشود و برپهنه افکار و عالم معنای عرفای بزرگی چون مولوی و سنائی می‌تاید عطار در اشعار خود عشق بحق را می‌ستاید و خود را همچون پروانه‌ای در آتش شمع معبود می‌زند و یا چون شمع در طلب معشوق ، در شب دی‌جور دنیای خاکی می‌سوزد و گاه هدیه می‌شود و پرندگان دیگر را بجستجوی سیمرغ در قله قاف به همراه خود می‌خواند و دنیا را رها میکند :

« بعمر خویش مدح کس نگفتم دری از بهر دنیا من نسفتم »

در مقام طلب و سیر و سلوک بدانجا میرسد که مولانا می‌گوید :

« هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم »

مولوی در عرفان پیرو عطار میشود و جز عشق و طلب معشوق حق

سودائی ندارد

« گفت : یافت می‌نشود جسته ایم ما گفت : آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست »

و در دنیائی از شوق و شور و جذبه سیر میکند و در ستایش زیبایی و

فضیلت نغمه می‌سراید . وارسته از تعلقات دنیوی دیده بر مبدء و حیات جاوید

میدوزد :

« مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم » یا

« هر کسی کو دورباند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش »

و میخواهد از خاکدان زمین ، به ملکوت آسمانها بپرد و باصل ملکوتی

خود واصل گردد . عرفان همه چیز را انعکاسی از زیبایی و نیکی می‌بیند و

عالم را پرتوی از تجلی ذات ازلی حق میداند اینجاست که به اشراق میرسد
و حافظ در این مقام میگوید :

« در ازل پرتو رویت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد »
« عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد »
و سنائی جز او که کس نمی بیند و نیز در اشعار عرفانی خود بستایش
حق و نیکی میپردازد .

فتوت

چنانکه به تحقیق برمی آید آئین فتوت با جمیع مشخصاتش ، از مدتها
قبل از زمان پارتها بین پهلوانان و بزرگان و مردم ایران وجود داشته است .
پس از ظهور اسلام هم گروهی بنام اهل فتوت بوجود آمدند و فضایل
سخاوت ، علو طبع ، رشادت ، جوانمردی و بزرگواری را وجهه همت خود
ساختند و ترویج آنها را بر خویش همچون نماز فرض کردند .
فتیان شجاعت و سخاوت را یکجا و توأماً شعار خود ساختند و بکار سپردند
و بسوی کمالش بردند . بزرگواری را به مقامی رساندند که مال و دارائی را
تا سر حد فقر در راه یاران و دوستان و بیهمانان خویش صرف میکردند و در
جنگ هم جان خود را بی دریغ فدای اعتقادات و شعائرشان و یاران خود میکردند
و بدین روش با شعار جهاد فی سبیل الله معنی جهاد را باعلا درجه رساندند .
اهل فتوت جانبازی را از علی علیه السلام جان نثار دین نبی و کرم راهم
از او وهم از حاتم طائی سرمشق گرفتند .

اینان کسی را سزاوار نام فتنی میدانستند که تمام فضائل و خصایص انبیاء و اولیاء را در خود جمع داشتند و در عین حال هم خود را در مقام فروتنی کوچک و حقیر میشماردند و همواره نگران معایب و اشتباهات خود بودند و دیگران را از خود برتر میدانستند و در ارتقاء خود بسوی کمال انسانی میکوشیدند.

فتوت مقامی است از مقامات فقر که جمیع کمالات آدمی منوط بآن میباشد فتوت در مقام فقر آنست که چندانکه داری وجود خود را سبب خیر و احسان و راحت بندگان خدا سازی و باید بمردم نزدیک باشی و هم در میان ایشان غریب. و آنچه را که بر کس دشوار و گران باشد بخوشدلی برآوری.

صاحب دریای کرم و فتوت علی علیه السلام میفرماید: ارکان فتوت در چهار اصل باشد.

- ۱ - عفو کردن با توانائی.
- ۲ - بردباری در وقت خشم.
- ۳ - نیک اندیشی بادشمن.
- ۴ - ایثار کردن با وجود احتیاج.

اخوت .

از آنچه مشایخ طریقت بر ارباب فتوت فرض کرده اند و در مقام مردان حق باشد یکی تمام خلق خدا را اخی یعنی برادرم خواندن است و دیگر با اخوت مردم را به یکدیگر پیوند دادن و یگانگی در ایشان ایجاد کردن.

اخی راد و راست باشد راد و راست آنکس است که از مرتبه تقلید

به مقام راهبری برسد و هر مبحثی را با استدلال با ثبات برساند و نیز از تحقیق باز نایستد.

اخوت و فتوت جدا از یکدیگر نیستند و جادارد این دو شعار مشترك را که در حقیقت یک فضیلت است با هم بخوانیم.

گویند انوار اسرار حق ، بر جان اهل فتوت و اخوت میتابد و هم (لیس الانسان الا ماسعی) را از شعار مردان اخوت و اهل فتوت دانسته اند.

طاعات و مرام اهل فتوت و اخوت بدین قرار باشد:

- ۱ - بدن آدمی اول بحق تعلق دارد ، دوم بخلق .
- ۲ - از صفات مذموم مانند کبر ، عجب ، حرص ، حسد ، بخل که از غرائز حیوانی و تباه کننده روح انسانی است میرا باشد .
- ۳ - تیرگی چهل را بآب معرفت از لوح ضمیر بشوید و عالم حقیقی گردد .
- ۴ - باید در طریقت عشق بمولای متقیان علی علیه السلام تأسی جوید و از بذل جان و مال دریغ نکند .
- ۵ - به پیران حرمت کند و بجوانان نصیحت و به طفلان شفقت .
- ۶ - با ضعیفان برحمت و با درویشان به بذل و سخاوت .
- ۷ - با اهل علم به تعظیم و احترام و حشمت .
- ۸ - با ظالمان به عداوت و با فاسقان و فاجران با هانت .
- ۹ - با خلق خدا با حسان و مروت و بحق وفادار و با نفس به جنگ .
- ۱۰ - با خلق بصلح و با هوی به مخالفت و با شیطان به محاربت .

۱۱ - بر جفای خلق متحمل ، در مصایب الهی صابر و در حالت رضا شا کر.

۱۲ - بعیوب نفس خود عارف .

۱۳ - در مصیبت و اندوه وزیان خلق سهیم .

۱۴ - در طریقت حق ثابت

۱۵ - از اتهام بی اساس محترز .

۱۶ - بر نجات خلق حریص .

۱۷ - از منافقین متنفر .

۱۸ - بکلام آخر همچون علی علیه السلام یار مظلومان و خصم ظالمان باشد . متصوفین ایران فتوت و اخوت را بمثابة اصول لای تجزای تصوف در برام خویش داشتند . ابو عبدالرحمن السلمی ، صوفی بزرگ قرن چهارم هجری ، کلیه امثال و حکم صوفیان پیش از خود را با جوانمردی و فتوت و اخوت در هم آمیخته و آنها را همچون محاسن اخلاقی اهل طریقت تشریح کرده است . فتوت و اخوت که غالباً بوسیله صوفیان و عرفا ترویج میشده و شعارهای آن بشمار آورده شد ، آنقدر مرقی و درخشان است که نه تنها در ادوار تاریخ بعد از اسلام در صفات مردم ایران متجلی بوده ، بلکه امروز هم در میان مردم کشور ما رواجی دارد و هنوز بعض سوارد آن میتواند راهبر هر ملتی بسوی رستگاری و سعادت باشد .

پهلوانان و جوانمردان ایران ، از ابتدای پیدایش فتوت و اخوت تا به امروز آن صفات را آئین خویش ساخته و همواره دستورات آن را بکار می بسته اند .

درخشیدن اخوت و فتوت به سیهای تشیع در ایران

از آنجائیکه آئین پهلوانی ، در ایران از مذهب شیعه الهام میگیرد و اخوت و فتوت موجب ترویج حق امامت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندان او میگردد ، ایرانیان با شعار دفاع از حق خاندان علی علیه السلام بر ضد خلفای جابر بنی امیه و بنی عباس قیام میکنند و نیز در لوای تشیع با آئین پهلوانی و عیاری روی می آورند .

در اینجا لازم است مختصری از علل ظهور مذهب شیعه و ریشه های تاریخی آن صحبت به میان آید .

پس از رحلت پیغمبر (ص) بنی امیه و وابستگان ابوسفیان که از دشمنان سرسخت اسلام بودند و پس از شکست از پیغمبر (ص) به مصلحت کسب موقعیت تازه در دین نبی مسلمان شده بودند ، با توطئه حق خلافت را از علی علیه السلام سلب کردند . وقتی مسلمانان بر عثمان شوریدند و خلافت را بجانشین پیغمبر برگرداندند ، باز دشمنان اسلام که در رأس آنها بنی امیه بود در شام بر علی علیه السلام شوریدند و به نیرنگ و رشوه و فریب و خوراندن

بیت المال مسلمین به منافقین، اعتبار و منزلتی یافتند و موقعیت خویش را برای قلب ماهیت اسلام تحکیم و تثبیت کردند.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مرد حق و عدالت و دشمن ستمگران و یار ستمکشان و ملقب به یدالله یعنی دست خدا و بازوی حق، تا آنجا جامع جمیع علوم و فضائل زهد و کرامات و بلاغت و فصاحت و جوانمردی بود که او را مظهرالعجائب خواندند و جماعتی وی را خدا انگاشتند.

او بر دنیا پرستان قهار و بر حق پرستان یار و دمساز بود. علی را از یاورانش میتوان شناخت، مردانی متقی و زاهد چون سلمان فارسی و مالک اشتر و عمار یاسر و ابوذر غفاری از علی علیه السلام در مقابل معاویه دنیا پرست پشتیبانی میکردند. یاران علی علیه السلام را شاعری چون ناصر خسرو برخ دنیا پرستان میکشد:

«پسنده است؟ با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود، مرعنصری را؟!»

علی علیه السلام با چنین یارانی علیه معاویه و دشمنان اسلام به پیکار برخاست. علی علیه السلام میگفت خدایا چگونه شب سر به بالین بگذارم در حالیکه میدانم مردمانی در قلمرو حکومت من گرسنه و بیمارند.

او شبها انبانی از نان و خرما بدوش میگرفت و بخانه های یتیمان و فقیران سرکشی میکرد و خود هم با آنان غذا میخورد. علی علیه السلام با این خصال نزد ایرانیان و نیکو مردان سرمنشاء فتوت و اخوت و صاحب حق امامت شناخته شد.

معاویه چه میکرد؟ او در شام برای آسایش خود قصری بعظمت قصور امپراطوران می ساخت و بالهو و لعب و شراب پنهان و با کتیز کان ماهرو بخود می پرداخت. سودای امپراطوری در سر می پروراند و خاندانها را بر باد میداد. خلافت بنی امیه با غصب حق امامت جانشینان واقعی پیغمبر (ص)

و قلب ماهیت اسلام و حیف و میل بیت المال و غارت ملل اسیر و تاراج ایرانیان
قوام یافت.

مردم ایران که از جور بنی امیه و حکام خود کامه عرب رنج می بردند
و با خطراتی که از حقانیت علی علیه السلام و شهادت حسین ابن علی علیه
السلام بدست یزید ابن معاویه داشتند بخاندان پیغمبر گرویدند و خصال
فتوت و اخوت علی علیه السلام را مرام خود ساختند و در تحت لوای آن
بشعار (جهاد فی سبیل الله) با مظالم بنی امیه بقیام برخاستند.

اولین پایه های تشیع برخصال عالی علی علیه السلام و شعار حق امامت
وی و فرزندان مظلومش در ایران گذاشته شد.

از آن پس جوانمردان و پهلوانان ایران بکسوت اخوت و فتوت موجب
ترویج مذهب شیعه شدند، با ظهور مذهب شیعه و گرایش مردم ایران به آن
حد فاصلی بین ایرانیان و اعراب بوجود آمد و از آن پس مردم ایران حدود
کشور خویش را مرز شیعیان علی علیه السلام شناختند و در پس آن برای
آزادی ایران، از مظالم و قیومیت غاصبین حق امامت جانشینان پیغمبر (ص)
قیام کردند.

شیعه مذهب ایرانیان با گذشت زمان قوام می یافت و رو به توسعه میرفت
قیام شیعه به پیشوائی ابومسلم خراسانی آغاز شد و سپس ابوسلمه در عراق
و سادات طالبیه در مازندران قیام کردند و بتدریج در مدت دو قرن شیعیان
در ایران کاملاً حکومت مطلوب خویش را در سایه مذهب تشیع مستقر ساختند
و به ترتیب اسفار و ماکان و مرداویج و بالاخره آل بویه مذهب رسمی ایرانیان را
شیعه اعلام کردند. مذهب شیعه که با سیر تکامل فتوت و سیر تکامل
فکری و سیر تکامل اجتماعی مردم ایران رشد و توسعه یافته، و در زیر ستم
حکام عرب ملجاء یاران حق گشته و سیمای درخشان مذهب مردم ایران شده،

بود ، در میان برخوردهای فرق اسلامی بصیقل ، آینه حق گشت و سرانجام مذهب تاریخی ملت ایران شد .

آینه‌ای که در آن فتوت و جوانمردی و عرفان می‌درخشد و جوانمردان ایران در مقابل آن بکسوت پهلوانی میکوشند و نور حقانیت علی و ائمه اطهار علیهم‌السلام را در آن می‌بینند و با آن نور حرص و آرزو و زالت را از باطن خود می‌سترنند و در پرتو آن راستی و مروت و فداکاری و حس دفاع از حق و عدالت را در خود می‌پرورانند تا جوانمرد باشند تا پهلوانی اهل فتوت و اخوت و نعد و ست گردند .

ایرانیان و اسلام

خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس با انحراف از طریقه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راهی اختیار کردند که کاملاً نقطه مقابل اساس و هدف اجتماعی دین اسلام بود.

مجریان دروغین اسلام، در دوران خلافت و تسلطشان بر ایران از فجایع و حق‌کشی‌های خود، مقابل یک‌ملت‌هشیار و فداکار یمن‌ناک بودند. از این‌رو همیشه دستشان از خون فرزندان دلیر و فرزانه و آزاده ایران‌رنگین بود. فرزاندگانی چون ابن‌مقفع و ابومسلم و مازیار و افشین و بابک و فضل ابن‌سهل را ناجوانمردانه و موذیانانه از دم تیغ می‌گذراندند و سرداران ملت ایران را از ایرانیان می‌گرفتند.

ایرانیان که با کمترین مقاومت، در برابر آئین محمد (ص) از دین اسلام استقبال کرده بودند و خود یکی از ارکان موجودیت عالم اسلام محسوب میشدند، نمیتوانستند مظالم خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس را نادیده انگارند. بدین جهت پیوسته پنهان و آشکار با اعمال خلفای فاسد مبارزه میکردند تا جائی که از این راه توجه دنیائی را که داشت با مظالم آنان از اسلام روگردان می‌شد بخویش معطوف داشتند.

بخصوص آن دنیائی که اسلام را از روی رفتار خلفای خود کامه عرب قیاس میکرد، نمیتوانست درکنار آثار مسیحیت که دامنه آن روز بروز وسعت می یافت دین خود را حفظ کند، مگر باتکیه به نهضت مذهب آل علی (ع) که پرچم مبارزه آن با دست ایرانیان برافراشته شده بود.

نهال اسلام که بانثار خون حسین بن علی و یارانش آبیاری شده و داغ ننگ و بطلان بر ناصیه بنی امیه زده بود، در ایران بارور گشت و ملت ایران بخونخواهی آن مرد مقدس کلیه مخالفان بنی امیه را پناه داد و یاری کرد و بافداکاریهای معنوی خود مایه امیددنیای اسلام شد و سرانجام باقیام خود بسرداری ابومسلم خراسانی بساط بنی امیه را برانداخت.

پیغمبر (ص) که نبوغ و فداکاری ایرانیان را از پیش، در شخصیت سلمان (روزبه مهیار فارسی) که از صحابه مقرب بود می شناخت بزرگترین اظهار محبت را در حق او کرد و فرمود «السلمان منا اهل البیت» - سلمان از ما معصومین و خانواده آل پیغمبر است - در حقیقت این بزرگترین مقامی بود که پیغمبر اسلام عنوان آنرا به هیچ یک از صحابه و اعراب نداده بود و تنها افتخار آنرا منحصر بایرانیان ساخت.

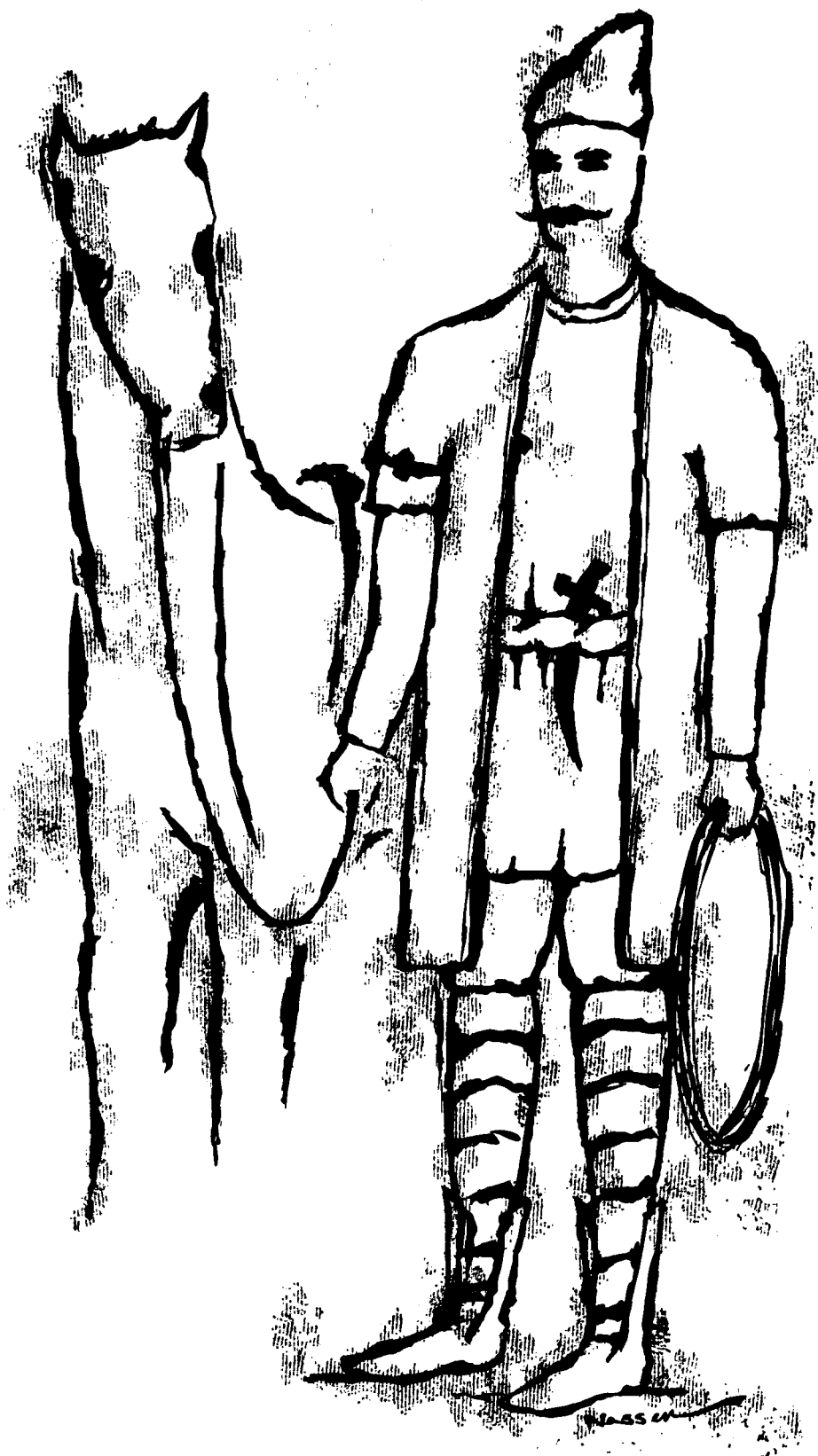
از این جمله به تحقیق میتوان ایرانیان را در مقام اهل بیت پیغمبر صاحب حرمت شناخت. پیشگوئی پیغمبر که شخصیت آینده ایرانیان را در دفاع از اسلام و اولاد بحق خویش در وجود سلمان دیده و او را داخل اهل بیت خود ساخته بود، گواه رسالت ایرانیان در احیای دین اسلام است.

فتیان دلیر ایران که باشعار جهاد فی سبیل الله بامجریان دروغین اسلام پیکار میکردند علی علیه السلام را رهبر آئین فتوت و مرام خویش ساخته و شمشیر او را مدافع مظلومان و حاکم بین ظلم و عدالت شناختند و با وصف: «لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار» در حق علی (ع)، علیکم بسلام پیغمبر که فرمود «السلمان منا اهل البیت» گفتند و داماد آنحضرت را که سردودمان جانشینان

اوقعیش بود امام و پیشوا قرارداداند و وفاداری خود را نسبت باهل بیت پیغمبر به ثبوت رسانیدند .

هم چنین اسلام را از آلودگیهایی که با مفسد خلفای بنی عباس و بنی امیه دامگیرش شده بود ، بامذهب شیعه که از اصل دین نبی ناشی میشد مطهر ساختند .

ایرانیان کشور خویش را مرکز اتکای بنی هاشم ساختند و همه جا به تبلیغ حقوق و آئین آنان پرداختند و هر روز بدینوسیله مردم را برضد بنی امیه میسورانیند ، قیامها و گردن فرازیهای مردم ایران در مقابل سیادت اعراب که ایرانیان را تحقیر میکردند ، هرچه میگذشت بیشتر توسعه می یافت . در دوران بنی عباس که باز دین اسلام دچار خلفائی نظیر بنی امیه شده بود ، مردم ایران مبارزه خود را شدت بخشیدند و از هر طرف با قیامهای ملی خود بر مذهب شیعه که مقصد دین نبی است تکیه میزدند و با نبردهای خود از مذهب عالی اسلام دفاع میکردند وقتی تسلط اعراب را از کشور خویش برانداختند مذهب شیعه را یکی از ارکان وحدت ملی خود قراردادند و بدین ترتیب عالیتین مقصد اسلام را سهم خود ساختند و چنانکه ذکر شد و باز خواهد آمد اعراب نه تنها چیزی بایرانیان نتوانستند تحمیل کنند ، بلکه تحت تأثیر تمدن و آئین کشورداری و فرهنگ ایرانیان هم قرار گرفتند و غالباً زمام امور خود را در کف با کفایت ایشان می سپردند .



عیاری

عرب ، اشخاص کاری و جلد و هوشیار را که
در هنگامه ها و غوغاها خودنمایی کرده و یا در جنگها
جلدی و فراست بخرج داده اند ، عیار نامیده است .
از تواریخ برمی آید که در زمان بنی عباس عیاران
در خراسان و بغداد افزونی گرفتند و خاصه در سیستان
ونیشابور و یعقوب لیث صفار هم از سرهنگان این طایفه
بوده است ، چه عیاران در هر شهری برای خود رئیسی
انتخاب کرده ، وی را سرهنگ میخوانده و گاهی در
یک شهر چند تن سرهنگ و چند هزار عیار موجود بوده
است .

حاشیه ملک الشعراء بهار بر تاریخ سیستان

عظمت وطن پرستی ایرانیان ، بیش از هر زمان
در مواقع شکست نمایان میگردد .

آئین پهلوانی در کسوت عیاری

پهلوانی ودلاوری در تاریخ ایران اشکال ونمودهای گوناگونی دارد:

پهلوانان جنگاوری که به میدان نبرد میتازند و میان صفوف دو سپاه
باسلاح با حریف میجنگند .

پهلوانان عیاری که هنگام تسلط بیگانگان امکان نمی یابند در پیشاپیش
سپاه ملت خویش بمیدان جنگ بمقابله دشمن بروند و ناگزیر برای تحقق آمال
و هدفهای جوانمردانه خود و بروز دلاوری وفداکاری در راه کسب استقلال
کشور ودفاع از مظلومان با لباس عیاری ، مبدل به یک جنگجوی غیر نظامی
میشوند و با سیاست وحیلت پنهان وآشکار با خصم به مبارزه برمی خیزند .

پهلوانان شاطری که بمقتضای موقعیتهای نظامی واحتشام و صولت دولتهای خود پیشقراول میشوند و باید نیز برای فعالیت در مواقع فوق العاده و ارتباط مناطق حساس و مأموریتهای خطیر چالاکی و دوندگی پیشه کنند. پهلوانان نیرومندی که برای سربلندی و افتخار کشور خود در زمان صلح در میدانهای عمومی کشتی میگیرند.

در این مبحث از پهلوانی در کسوت عیاری سخن میرود. گاه پهلوان باید لباس مبدل بپوشد و خود را دگرگونه بیاراید و یا بعرصه سپاه دشمن نهد و از چون و چند توانائی آنان آگاه شود.

ابتدا نمونه ای چند از توسل پهلوانان باستانی ایران در مواقع حساس به پیشه عیاری می آوریم. تغییر قیافه و تبدیل لباس و سلاح پنهان بستن و سیاست بقلمرو دشمن رفتن، برای کسب خبر یا نجات یاران و همزمان و چگونگی روبرو شدن با دشمن از مشخصات اساسی عیاری در شاهنامه است. در اینجا رستم برای نظاره کردن حریف خود سهراب و برانداز کردن هیکل او و سنجیدن قدرت و توانائیش و کسب خبر به اردوی دشمن میرود.

به عیاری رفتن رستم

شب تیره بر روز دامن کشید
میان بسته رزم و دل کینه خواه
کز ایدر شوم بی کلاه و کمر
بزرگان کدامند و سالار کیست

.....

چو خورشید گشت از جهان ناپدید
تهمن بیامد به نزدیک شاه
که دستور باشد مرا، تاجور
به بینم که این نوجواندار کیست

.....

تہمتن یکی جامہ ترک وار
بیامد، چو نزدیکی دژ رسید
بدان دژ درون رفت مرد دلیر
یکایک سران را نگہ کرد و دید
چو سہراب را دید بر تخت ہزم

.....

ہمی بود رستم بدانجا زدور
بشایستہ کاری برون رفت ژند
بدان لشکر اندر چنو کس نبود
«چہ مردی؟» بدو گفت: «بامن بگوی
تہمتن یکی مشت برگردنش
بدانجا یگہ خشک شد ژندہ رزم

بیوشید و آمد نہان تا حصار
خروشیدن و بانگ ترکان شنید
چنان چون سوی آہوان نرہ شیر
زشادی رخانش چو گل بشکفید
نشستہ بہ یک دست او «ژندہ رزم»

.....

نشستہ نگہ کرد مردان تور
گوی دید برسان سرو بلند
بسودش بہ تندی و پرسید زود:
سوی روشنی آی و بنمای روی
بزد سخت و بر شد روان از تنش
سرآمد بدو روز پیکار و رزم
شاهنامہ فردوسی

گاہ پهلوان به شیوہ عیاری بہ سرزمین بیگانہ میروہ تا مأموریتی را کہ
بدو محول شدہ انجام دہد.

بہ عیاری رفتن گیو دلاور بہ توران زمین بہ جستجوی گیو خسرو

چو خورشید رخشنده آمد پدید
بیامد کمر بسته گیو دلیر
بدو گفت گودرز کام تو چیست؟
بگودرز گفت ای جهان پهلوان

زمین شد بسان گل شنبلیله
یکی بارکش بادپائی بزیر
برہ اندرون باتو ہمراہ کیست؟
دلیر و سرافراز و روشن روان

نشانید کشیدن بدان مرز، کس	کمندی واسبی مرا یار بس
از آن پس مرا کارزار آیدم	چو مردم برم خواستار آیدم
پرند آور و جامه هندوان	کمندم به فترک واسبی دوان
مگر پیشم آید یکی رهنمای	مرادشت و کوه است یک چند جای
مرا باز دارند و کيفر برم	نشانید که در شهرها بگذرم
بیایم برت شاد و روشن روان	به پیروز بخت جهان پهلوان
شاهنامه فردوسی	

و زمانی پهلوان خود را برای نجات یکی از یاران به مخاطره می افکند
و با لباس عیاری همراه کاروانی به کُنام دشمن می رود .

به هیاری رفتن رستم به توران زمین و رها نیدن بیژن را از چاه

.....	تهمتن بیامد چو سرو بلند
پپوشید و بگشاد بند از میان	همه جامه برسان بازارگان
پپوشیدشان جامه های گلیم	گشادند گردان کمرهای سیم
یکی کاروانی پراز رنگ و بوی	سوی شهر توران نهادند روی
شاهنامه فردوسی	

به هیاری رفتن اسفندیار به روئین دژ به جامه بازارگان

سخن رفت هرگونه از کارزار	پشوتن بشد نزد اسفندیار
به سال فراوان نیاید به چنگ	چنین گفت جنگی که این دژ به جنگ



مگر خوارگیرم تن خویش را
 بجائی فریب و بجائی نهیب
 چوبازارگانان دراین دژ شوم
 فراز آورم چاره از هردری
 سپه را بیارای وزاید بران
 وزان جایگه ساروان را بخواند
 بدو گفت صد اشتر سرخ موی
 از او ده شتر بار دینار کن
 دگر پنج هرگونه ای گوهران
 بیار صندوق هفتاد جفت
 صد و شصت مرد از یلان برگزید
 یلان را به صندوق ها در نشانند
 تنی بیست از نامداران اوی
 بفرمود تا بر سرکاروان
 به پای اندرون کفش و برتن گلیم
 سپهد به دژ روی بنهاد تفت
 همیرفت با نامور کاروان
 چونزدیک دژ شد برفت اوز پیش
 چو بانک درای آمد از کاروان
 به دژ نامداران خبر یافتند
 که آمد یکی مرد بازارگان
 بزرگانش در پیش باز آمدند
 پپرسید هر یک ز سالار بار

یکی چاره سازم بداندیش را
 گهی برفراز و گهی بر نشیب
 نداند کس از دژ که من پهلوم
 بخوانم زهر دانشی دفتری
 زره دار با خود و گرز گران
 به پیش پشتون بزانو نشانند
 بیاور سزاوار با رنگ و بوی
 دگر پنج دیبای چین بارکن
 کجا تخت زرین و تاج گران
 همه بند صندوقها در نهفت
 کزیشان نهانش نیاید پدید
 بنه برنهاد و از آنجا براند
 سرافراز و خنجر گزاران اوی
 بوند آن گرانمایگان ساروان
 به بار اندرون گوهر و زر و سیم
 بکردار بازارگانان برفت
 همیراند پیش اندرون ساروان
 بدید آن دل ورای هشیار خویش
 زهر سو نظاره بیامد دوان
 فراوان بگفتند و بشتافتند
 درم کان فروشد بدینارگان
 خریدار و گردن فراز آمدند
 کزین بارها چیست آید بکار

چنین داد پاسخ که باری نخست
 شتر بار بنهاد و خود رفت پیش
 یکی طاس پرگوهر شاهوار
 چو آمد بنزدیکی تخت باز
 یکی کاروان شتر بامن است
 به بیرون دژ رخت بگذاشتم
 اگر رأی بینی تو این کاروان
 چنین داد پاسخ که دل شاد دار
 بفرمود پس تا سرای فراخ
 بروئین دژ اندر مراو را دهند
 یکی کلبه ای ساخت اسفندیار
 زهر سو فراوان خریدار خاست
 بیود آن شب و بامداد پگاه
 شب آمد یکی آتشی بر فروخت

 بزد نای سرغین و روئینه خم
 زهامون بیامد سوی دژ سپاه
 همه دژ پر از نام اسفندیار

تن شاه باید که بینیم درست
 که تاجون کند تیز بازار خویش
 ز دینار چندی ز بهر نثار
 زمین را ببوسید و بردش نماز
 ز پوشیدنی جامه و بر نشست
 جهان در پناه تو پنداشتم
 بدروازه دژ کشد ساروان
 زهر بد تن خویش آزاد دار
 بدژ در یکی کلبه در پیش کاخ
 همه بارش از دشت بر سر نهند
 بیاراست همچون گل اندر بهار
 بدان کلبه بر تیز بازار خاست
 بایوان روان شد بنزدیک شاه
 که تفش همی آسمان را بسوخت

 برآمد ز دژ ناله گاودم
 شد از گرد ماه درخشان سیاه
 درخت بلا حنظل آورد بار
 شاهنامه فردوسی

داستان عیاری در شاهنامه فردوسی نشان دهنده شیوه‌های گوناگون
 روش پهلوانی در ایران است و هم می‌تواند نمودار چگونگی عیاری در ایران
 در دوران قبل از ظهور اسلام باشد. عیاری در شاهنامه از روی واقعیات تاریخ
 ایران باستان نقل شده و بتحقیق ارزش آن دارد که مورد استناد قرار گیرد.

حکام عرب و عمال خلیفه ، عیاران دلاور و وطنپرست ایران را « خارجی » لقب داده بودند ، هر عیارفتی را که بر آنان خروج میکرد ، بر نام او کلمه خارجی را می افزودند : « عمار خارجی » ، « حمزه بن عبدالله آذرک خارجی » « صالح بن نصر خارجی » ، « یعقوب لیث صفار خارجی »

عیاران از غیورترین مردان آزاده این مرز و بوم بودند که در دوران تسلط اعراب بر ایران ، سر از قید اسارت آن بیگانگان میزدند و در دشتها و کوهها بشکل گروههای جنگجوی غیرنظامی به سیاست و زیرکی راه بردشمنان می بستند و با شمشیرهای برهنه گاه پیاده و زمانی سواره بر قشون خلیفه می تاختند و غنائمی که آنان به عنوان مالیات و خراج می خواستند ، از سرزمین ایران خارج کنند از آنها می گرفتند و بوسیله آن مایه ها قوا می ساختند . و یا بمردم عادی کمک میکردند .

هنگامی که گروههای جنگجوی غیرنظامی عیاران ، در دشتها به قشون ویا کاروانهای مجهز و مسلح خلیفه حمله میکردند دشمن را با این شعار از وجود خود آگاه می ساختند «الحکم لله لاحکم الله»

بلند آوازه ترین عیاران و سرآمد فداکارترین و جوانمردترین آنان یعقوب لیث صفار بود که از آغاز تا پایان زندگی خود یک لحظه از یاد احقاق حق مظلومان و فکر آزادی و وطنش از اسارت حکام عرب غافل نشد .

قبل از آنکه درباره یعقوب ، در قسمتهای بعد در جای خود صحبت بمیان آید ، به جهت آشنائی با سیره عیاری در دوران تسلط اعراب چند چشمه از کارهای آنان که به سرهنگ عیاری یعقوب لیث انجام میشده از جوامع الحکایات محمد عوفی جلد ۲ صفحات ۱۳۶ تا ۱۴۵ بطور ساده و مختصر نقل می شود :

« آورده اند که یعقوب لیث در اول به عیاری برون آمد و جوانان

عیارپیشه بوی جمع شدند و او راهمتی عالی بود. او همواره راه برقشون عمال خلیفه می بست در آن وقت که حال یعقوب لیث هنوز منتظم نشده بود جماعتی از عیاران بوی جمع شده بودند گفتند صلاح ما آن باشد که به صحرا رویم و با کاروانهای خلیفه در آویزیم تا استعدادی بدست آید. پس بصحرا رفتند . . . و با کاروانی که از اعراب بود مواجه شدند. عده کاروانیان دو برابر عیاران بود و همه مسلح بودند چون کاروانیان زن همراه داشتند، عیاران از ستیزه خودداری کردند و کسی را نزد آنان فرستادند و گفتند: «اگر ما شما را رنجه کنیم در میان شما عورتانند فضااحت شود، شما با اختیار خویش توزیعی کنید و از کاروان آنچه بدان محتاجیم بفرستید تا به سلامت روید.

اهل کاروان به دو گروه شدند، یک قوم گفتند ایشان را چیزی بدیم و قوم دیگر مخالفت کردند و گفتند ماصد مردیم همه با سلاح اگر دویست باشند همه را بزنیم.

چون خبر امتناع کاروان اعراب به یعقوب رسید، یاران خود را در موضعی بر رهگذر کاروان بنشانند و خود با بوقی دو منزل جلوتر از آنان برفت و موضع بگرفت و چون شب بر آمد یعقوب بوق را بصدا در آورد و اعراب همه سلاح برگرفتند و تمام شب بیدار ماندند و روز بار دیگر روان شدند. یعقوب در هر نیم فرسنگی بوق بزدی و کاروانیان همچنان به احتیاط می رفتند و سلاح از خود جدا نمی کردند و عیاران هر ساعت از طرفی بوق میزدید و اعراب بهر طرف روی میکردند با صدای تشویش آور بوق روبرو میشدند و همه متحیر شدند و گفتند دشمن چند برابر از ما بیش است و همه شب بیدار می ماندند و هر روز و هر شب از هر طرف صدای بوق می آمد.

بالاخره روزی که آنان خسته شدند، یعقوب باخون مرغی پیراهن خود بیالود و پیش کاروان اعراب رفت و گفت من گرفتار خارجیان شدم و آنان پنجاه نفر باشند و شما با سلاحید و دو برابر ایشان، از آنان بیم بخود راه ندهید

و اعراب مسلح مغرور شدند و کاروان بموضع فرود آمد و آنان چند شبانه روز بود که نخفته بودند. از اینرو با خیال آسوده از ضعف دشمن نخسیدند و یعقوب به نزدیک یاران رفت و ایشان را ساخته کرد و جملگی با سلاح از چهار طرف کاروان درآمدند و بانگ بر ایشان زدند و جمله از خواب در جستند و متحیر شدند و یعقوب فرمود هر که سلاح خود بیندازد و دستهای یکدیگر به بندد، جمله چنین کردند پس یعقوب گفت رئیس و سالار کاروان کیست. به چند کس اشارت کردند، یعقوب آنان را گفت ما به اندک چیزی از شما راضی بودیم و شما در آن مضایقت کردید، اکنون بدام گرفتار شدید و من با شما آن گونه رفتار نکنم که شما با ما کردید از آنچه دارید ده از صد ما را مالیات دهید و به سلامت بروید و اهل کاروان به خوشحالی قبول کردند. پنجاه جمازه خوب و مبلغی رخت و سلاح و آنچه ایشان را به کار آید دادند و هر که کم بضاعت بود از او هیچ نگرفتند و اهل کاروان از آن لطف که در باب ایشان کردند شکرگزاری کردند به دل خوش راه در پیش گرفتند»

بنقل از صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ جوامع الحکایات

«گویند یعقوب لیث و یاران او را در اول کار اسب نبود. و میخواست که اسبی چند بدست آورد تا آسان تر با اعراب به ستیزد. در این اندیشه بود که خبر یافت که کاروانی عظیم از اعراب از جانب بصره می آیند و از خوارج می ترسند. و برای تامین و حراست خود پنجاه سوار از عامل خلیفه گرفته و همراه دارند.

یعقوب یاران خود را ساخته کرد و آنان را دو نفر به دو نفر با سلاح تمام بر کاروانسرای که بر سر راه اعراب بود فرستاد تا مقام کنند. چون همه

بر جای های خود مستقر شدند ، کاروانسرا دار ایشان را پرسید که شما که هستید ؟ ایشان گفتند ما مردمانی هستیم که از سیستان به کرمان می رویم و منتظر همراهانی در این سفر می باشیم . یعقوب یاران را فرمود تا هر پیاده خدمت سواری عرب در پیش گیرد و آنان به جهت اسبان ایشان ، علف و آب می آوردند تا کاروان بموضع معینی برسید و یعقوب تکبیر گفت و هر پیاده سوار خود را که عرب مسلحی بود فرو انداخت و دست و پای او را بست و یعقوب دستور داد تغارهایی پر از آب کردند و پیش آنان نهادند و پس گفت آنقدر از این آب بخورید تا بمیرید و آنگاه بایاران خود سلاحهای سواران عرب را پوشیدند و بر اسبان سوار شدند و روی به کاروان آوردند و چون بر ایشان رسیدند ، بانک بر آنان زدند و فریاد کردند : « الحکم لله لاحکم الله » و این نشان خارجیان بود و کاروانیان عرب چون این کلمات بشنیدند ، بدست و پای فرو مردند ، پس یعقوب بفرمود که جمله سلاح بپندازند و همه سلاح بپنداختند و آنگاه فرمود که سالار شما کیست ؟ چند کس پیش آمدند یعقوب گفت می خواستم جمله اهل کاروان را بکشم و تمامت مالها را توقیف کنم . اما در میان شما زنانه نباید که فضیحت شوید . اکنون جان شما بخشیدم تنها خمس اموال خود را بما مالیات دهید که بکار خیر بپردازیم و بسلامت روید و هر کس از ده هزار کمتر دارد از او هیچ نخواهم و اهل قافله در حیرت شدند و بجان منت او کردند »

بنقل از ۱۳۹ و ۱۴۰ جامع الحکایات

« آورده اند که چون محمد ابراهیم ، عامل خلیفه ، در مقابل صالح نصر ، از عیاران بزرگ سیستان شکست خورد ، صالح نصر بر سیستان استیلا یافت

محمد ابراهیم بالشکری گران بار دیگر قصد سیستان کرد. صالح نصر و یعقوب لیث در اندیشه شدند، که چگونه دفع آن کنند. بالاخره به یکی از سیاست‌های عیاری متوسل شدند و چنین شور کردند که لشکریان محمد ابراهیم مردمانی بیگانه و عربند و راه‌های سیستان را نیکو ندانند. صلاح آن باشد که آن لشکر را به راه‌هایی که با آن آشنا نیستند در کشیم که در معبر آن پلها و جویها و گل و منجلا ب بسیار است. تا چون راه ندانند پراکنده شوند. چندانکه پریشان و مضطرب شوند و نتوانند به یکدیگر پیوندند و آنوقت سواران سیستان بیکباره بر آنها حمله برند و آنان بیچاره شوند و شکست خورند. و هنگام حمله عامل خلیفه به سیستان برای آنکه آنان را بدان راه مورد نظر کشند یکی از معتمدین معروف شهر را پیش آنان فرستادند و او به حیلت به آنان گفت: ما و مردم شهر هوادار شما ایم اما باید از راه «درمسا» در آئید تا ما شما را یاری کنیم و از «درمسا» در پشت لشکر یعقوب در آئیم و تو از پیش و ما از پس قصد ایشان کنیم و صالح نصر و یعقوب چون به بینند ما با شما ایم روی بگریز نهند و شهر به آسانی تصرف شود و سپاهیان عرب به وعده‌های او تطمیع شدند و دل بر آن خوش کردند و لشکر از پی او روان شد چندانکه به در شهر رسیدند و در میان پلها و جویها و منجلا بها افتادند و لشکر صالح نصر و یعقوب به پیش آنان تاختند و با سپاهیان عرب جنگی سخت کردند. سپاهیان عرب به امید کمک اهالی شهر پایداری میکردند. یعقوب آن معتمد معروف را که با محمد ابراهیم مذاکره کرده بود بر بالای بلندی فرستاد تا به سپاهیان عرب بگوید ای بیچارگان من بحیلت شما را بدینجا کشاندم و او چنان کرد و گفت: من شما را به پای خودتان بگور کشاندم. اگر بگریزید یکی زنده نخواهید ماند و لشکر اعراب چون این ندا بشنیدند دانستند که آنان را به دام کشانیده‌اند و همه سست شدند و یعقوب حمله کرد و تمام سپاهیان دشمن را تار و مار ساخت. «

نقل از صفحات ۱۴۰ - ۱۴۱ جامع الحکایات

داستانهای عیاران و وصف صفات و حکایات ایشان بسیار است. عیاران ایران با سازمانی بنام «فتیان» گروه فتوت نه تنها در سراسر کشور خود قدرت داشتند، بلکه ایرانیان ساکن بین النهرین و هلال خضیب را هم با خود در مبارزه علیه اعراب شریک و همتا هنگ ساخته بودند. آئین عیاری در تعلیمات سازمان «فتیان» قدرت مادی و معنوی بسیاری بهم رسانید.

تیشتر مستشرق آلمانی در رساله گروه فتوت خود می نویسد: «... دادن لباس مخصوصی بنام لباس الفتوت که قسمت عمده اش از یک سراویل یعنی شلوار تشکیل می شد به داوطلبان سازمان فتیان خود می رساند که پایه و منشاء فتیان اجتماعی از ایران است زیرا شلوار در ایران که مردمی سوارکار بودند اقلاً از زمان آغاز فرمانروائی هخامنشیان متداول بوده است در صورتیکه اعراب بآن احتیاج نداشتند».

بنا به تحقیق عده ای از مورخین عیاری از خیلی پیش از ساسانیان در ایران رواج داشته و بعقیده ایران شناسان، فتیان و عیاران از زمان حمله اسکندر به ایران فعالیت می کرده اند.

سلمان فارسی «روزبه مهیار فارسی» که خود یکی از فتیان ایران بود در درگاه فتنی بزرگ اسلام علی (ع) قرب و منزلتی فراوان داشت و بهمین مناسبت نزد فتیان و شیعیان و عیاران ایران دارای مقام فوق العاده است.

پس از اسلام عیاری همپای رشد و توسعه فتوت و اخوت و تصوف در ایران پیش رفت و در دوران تسلط اعراب باوج سیر تاریخی خود رسید. در تمام ادوار تاریخ ایران، پهلوانی یک آئین ملی است و روی آوری عامه بکسب پهلوانی بمقتضای روح سلحشوری و جنگاوری ایرانیان میباشد.

اهل فتوت و اخوت باید خود را باورزش نیرومند می ساختند تا بتوانند در برابر دشمنان کشور خود ، با قدرت بیشتری عقایدشان را ترویج کنند .

عیاران بعض اوقات با بدن برهنه و باپیش بندی از چرم که در جلو خود می بستند ، به میدان جنگ می رفتند ، تا خود را همچون حمزه بن عبدالمطلب عم حضرت علی (ع) که برهنه به پیشواز شمشیر و سنان دشمنان می تاخت و برای دین نبی جانبازی میکرد از مرگ روی گردان نشان ندهند .

عیاران با حکام ستمگر عرب ، پنهان و آشکارا می جنگیدند . ابن الاثیر می نویسد « در سالهای هجری یک حکومت تروریستی بمدت ۹ سال در بغداد بوسیله عیاران بوجود آمد . »

قدرت عیاران بدانجا رسیده بود که حتی در جنگ امین و مأمون پسران هارون الرشید در بغداد بایکدیگر ، به سود مأمون که از مادر ایرانی بود و بزبان امین وارد جنگ شدند .

یاری عیاران به مأمون که از مادر ایرانی بود گامی است که ایشان بسوی منافع آتی کشور خویش ایران برداشته اند . و در مواقع دیگر نیز نظیر چنین اقداماتی بسود یکی از خلفای عباسی که مصالح ایران را بیشتر مراعات می نمود و به زیان خلیفه خود کامه دیگری بود ، دیده میشود .

تیشنر مورخ آلمانی می نویسد : « فتیان مخالفین سرسخت حکومتهای استبدادی بودند و همیشه سعی میکردند که اعمال عمال حکومت (اعوان) را که بعقیده آنها ظلم و بی عدالتی بود خنثی کنند و حتی آنانرا بقتل برسانند . خودشانهم دارای همان تشکیلات یعنی عمال (عوانیه) بودند که بوسیله آنهاهم بین خود وهم بین مردم نظم و ترتیب ایجاد میکردند وهمچنین درمواقع نزاع ومشاجره آنها محکمه های مملکتی را که از طرف علمای بیگانه

عرب تأیید شده بودند، برسمیت نمی شناختند، بلکه خود دارای تشکیلات عدلیه (مصالحه) بودند و به آنجا رجوع میکردند».

عیاران و فتیان دارای تشکیلات سیاسی مقتدری بودند. فتیان افرادی را در میان خود می پذیرفتند که نظامنامه و مرامنامه ایشان را بپذیرد در صورتیکه کسی واجد شرایط عضویت در سازمان فتیان بود می بایستی از مقررات آن پیروی کند.

- ۱ - بستن یک پیش بند به کمر داوطلب
- ۲ - دادن لباس مخصوصی بنام لباس الفتوت که شلوار خاص عیاران بود.

۳ - نوشیدن آب نمک از جام فتوت موسوم به کأس الفتوت.

فتیان عیار در تشکیلات شان اصطلاحات و اسامی مختلفی برای اشخاص و مقاصد و مراتب خود داشتند مثلاً اعضاء سابقه دار را «پیر» و کم سابقه را «جوان» یا بعبارت دیگر پدر و پسر هم میگفتند و همه یکدیگر را رفیق خطاب میکردند. مرکزی را که در آنجا گرد می آمدند بیت یا خانه می نامیدند چند مرکز تجمع (خانه را) «حزب» و چندین حزب را که از مراکز تجمع نامحدودی تشکیل می شد «احزاب» می دانستند. هریک از این احزاب رهبری داشت بنام سرهنگ یا زعیم القوم. برای عضویت در حزب بایستی تقاضانامه می نوشتند. پس از پذیرفته شدن با معرفی افراد سابقه دار، دوره آزمایشی می دیدند. عضو سابقه دار را مطلوب و عضو آزمایشی را طالب می خواندند. طالب پس از گذراندن مراحل آزمایشی طی مراسمی مفتخر به بستن پیش بند میگشت در این مرحله یک عضو «کمر بسته» محسوب می شد.

عیاران و فتیان حد وسطی بین حق و ناحق نمی شناختند. از حق بجان و بمال دفاع میکردند و با ناحق بی رحمانه و با خشونت تمام می جنگیدند.

ایشان در ناموس پرستی و حسن رفتار و اخلاق و شرافتمندی بی همتا بودند. عیاران و فتیان از زنا احتراز میکردند. و سخت پای بند راستگوئی و تقوی در محیط خانواده بودند. فتیان چنان براستگوئی یکدیگر اعتقاد داشتند که اگر یک فتی از دهان فتی دیگری شنید که زنش مرتکب خیانت شده فوراً بدون تحقیق او را می کشت. سوگند یک فتی عیار برای عموم معتبر بود و میتوانست جانشین هر سند و مدرکی باشد.

فتیان و عیاران گذشته از وقف زندگی خود در راه جهاد با ظالمین و دشمنان خارجی ایران، پیوسته نیز مراقب حال فقرا و ضعفا بودند. اگر دولتمندان و اغنیا حقوق فرد و یا افرادی را غصب می نمودند و در کمک به مستمندان قصور میکردند ایشان آنانرا ابتدا به اعاده حق مردم و بدستگیری از درماندگان دعوت میکردند و چنانچه باین تذکری اعتنائی مینمودند، اگر امکان بود رسماً بجبر از او میگرفتند و در غیر اینصورت بروش عیاران شبانه به حصارخانه اش وارد میشدند و بعد از تراشیدن ریش و سبیل آن دولتمند، وجوه هنگفتی از وی دریافت میکردند و پرشال خود می بستند و از راهی که آمده بودند باز میگشتند و آن پولها را بصاحبانشان برمیگرداندند و یا به سراغ فقرا میرفتند و همه را میان ایشان تقسیم میکردند.

قدرت عیاران و فتیان تا آنجا بالا گرفت که خلفای عباسی در مقابل آنها عاجز شدند و وجودشان را برای دوام سلطه خود خطرناک دیدند. چون توانائی مبارزه با آنها را نداشتند به خدعه متوسل شدند.

خلیفه عباسی الناصرالدین بالله و اعوان و انصارش بظواهر آئین فتیان را پذیرفتند و بتدریج در سازمانهای آنها نفوذ کردند و از داخل تشکیلات عیاران و فتیان را متلاشی ساختند.

کتابهای بسیاری درباره فتوت و اخوت و عیاری توسط مورخین و

متصوفین نوشته شده در آنها آداب و رسوم وقواعد زندگی وجوانمردیهای ایشان ذکر شده است.

و نیز در زندگی بیشتر پادشاهان ایران علاقه و تمایل زیادی به جوانمردی بچشم میخورد.

از جمله امیرزیری کیکاوس ابن اسکندر و شاه اسمعیل و شاه عباس صفوی و کریمخان زند را از میان آنان میتوان نام برد.

چون گفتگوی جوانمردی و بزرگواری عیاران و پهلوانان این مرز و بوم است در اینجا مناسبت دارد که از چند نظریه نادرست تیشنرهم در مورد عیاران سخنی بمیان آید.

آقای پروفیسور فرانتس تیشنر استاد رشته تاریخ اسلام در دانشگاه مونتر آلمان در کنفرانسی که اول آبانماه ۱۳۳۵ تحت عنوان گروه فتوت کشورهای اسلامی^(۱) در طالار دانشکده ادبیات تهران ایراد داشتند، ضمن ستایش از جوانمردی و بزرگواری عیاران و فتیان متأسفانه در چند مورد دچار اشتباه شده اند. مثلاً مینویسند:

« از نوشته های وقایع نگاران درباره اعمال عیاران چنین بر می آید که آنان از اواسط قرن نهم تا قرن دوازدهم میلادی بوده اند. و بیشتر در مواقعی ظاهر میشدند که ضعف حکومت را فرا گرفته و هرج و مرج بر مملکت و پایتخت مستولی گردیده بود و هر کس بدون مانع و رادع ضد دیگری جنگ میکرد و در چنین مواقعی قدرت و تسلط بدست عیاران می افتاد اما روش حکومت آنان صورت تروریستی بخود میگرفت و اوضاع مملکت را بدتر از بد میکرد.»

۱ - فعالیت های عیاران تمام کشورهای اسلامی از ایران که مرکز آنان بوده سرچشمه میگرفته و هم از این کشور رهبری میشده است. اگر خلفای قاطمی مصر نیز با همکاری عیاران ایران آنان را بر ضد خلفای عباسی یاری میکردند بدان سبب بوده که خود ایشان هم ایرانی الاصل بوده اند.

آقای پروفیسور تیشنر وجود نهضت عیاری را از قول وقایع نگاران تنها به یکدوره معین تاریخی محدود کرده‌اند و حال آنکه فعالیت‌های عیاران گذشته از زمان تسلط اعراب در زمان استیلای مغولان هم با قوت زیادی وجود داشته است چنانچه در پایان کنفرانس خود نظری خلاف اظهارات قبلی خود اظهار میدارد: « در قرن چهاردهم . . . در ایران اخیت و عیاری اوج گرفت . . . » و باز از تشکیلات منظم ایشان در آن عهد که مقارن تسلط مغولان و اوائل دوران صفویه بود یاد میکند.

همچنانکه ملاحظه شد عیاران یک پدیده و یادار و دسته‌ای نبودند که مثل قارچ در لابلای هرج و مرج‌های اجتماعی برویند و دوباره پایمال شوند. بقول آقای تیشنر که عیاری را در چند قرن محدود کرده‌اند، چطور ممکن است در طی این مدت زمان طولانی بپاید بدون آنکه اصالتی و یا ایده‌ای داشته باشد بنابراین باید قبول کرد که عیاران برای خود رسالتی در آن مراحل تاریخی ایران قائل بوده‌اند.

اگر این درست باشد که در مواقع هرج و مرج و ضعف حکومتها، عیاران قوت می‌گرفته‌اند، دلیل بر آنست که آنها جهت و هدفی داشته‌اند که در مواقع مناسب برای پیش بردن آن فعالیت بیشتری می‌کرده‌اند. اصولاً باید دید چرا عیاری با آن سازمان و ترتیب در ایران بوجود آمد.

پس از تسلط اعراب بر ایران و یزنجیر کشیده شدن آزادی عمل مردان نیرومند و پراستعداد ایران و سرپوش گذاشتن روی شخصیت ایشان باید راهی برضد این خود کامگی‌ها و مفری برای بروز شخصیت‌های سرکوفته از مجرائی گشوده شود. برای آن رادمردانی که آزادی عمل نداشتند و در صورت نمایاندن شخصیت ایرانی خود که برای اعراب خطرناک بود و آنرا خفه می‌کردند، آیا راهی بهتر از عیاری میتوانست وجود داشته باشد؟

عیاری با آئین فتوت و اخوت تنها راهی بود که ایرانیان در زمان استیلای

عرب در پیش گرفتند تا برای تعمیم و بسط برنامه حداقل خود که عبارت از پرورش بزرگواری ملی و کمک به مستمندان و جلوگیری از تعدی ثروتمندان و محدود کردن مظالم حکام عرب بود مجاهدت کنند. برنامه حد اکثرشان کوتاه کردن دست خلفای بنی امیه و بنی عباس و کسب استقلال و آزادی ایران بود.

مگر آن حکومتها ئیکه آقای پروفیسور تیشنر میفرمایند، وقتی دچار ضعف میشدند قدرت عمل عیاران توسعه می یافت، حکومتها ئی بودند که مردم ایران موافق آنها بودند؟ اگر آن حکومتها از طرف خلفای بنی امیه و بنی عباس بودند شدت عمل عیاران را که نباید بهرج و مرج تعبیر کرد، بلکه باید از آنها با تعریف نهضت و قیام و گردن کشی مردان اسارت ناپذیر ایران یاد کرد.

اگر از دوران سلجوقیان یاد کنیم، آنان هم حکومتهای مطلوب ایران نبودند، ظهور فرقه اسمعیلیه یا صباحیه در ایران و گرایش مردم کشورما بان وسیله ای بود که جوانمردان و عیاران و قتیان برای برقراری حق و عدالت و استقرار حکومتی مطلوب بان متوسل شده بودند، اغنیا و ثروتمندان در زمانهای مناسب برای سودجویی خود، باتکیه به قدرتهای مسلط روز هر بیداد و ستمی که میتوانستند بر مردم عادی روا میداشتند و در مقابل نیز همین مردم ساده هم در مواقع مساعد با کمک عیاری همان اغنیا و ثروتمندان و حکام خارجی را ترور میکردند.

هزاران سال است که مردم ساده و زحمتکش در آرزوی برقراری حق و عدالت میسوزند اگر بفرض شدت عمل عیاران در زمان حکومتهای ایرانی هم باشد باز این نشان آرام ناپذیری و شجاعت و همت بلند مردم کشورما است که تاوصول به تحقق ایده آلهایشان از پای نمی نشینند و در هر فرصتی نیروهای باطنی خود را بروز میدهند.

چطور ممکن است عیاران با آئین چند قرنی خود (بقول آقای

تیشتر) جوانمردی و فتوت و طرفداری از حق و عدالت ، دست بهرج و مرج و ترور بزنند ، این رویه ها تنها برضد حکام بیگانه و فرصت طلبانی که هستی مردم را به یغما میبردند اعمال میشد .

نهضت عیاران و فتیان در ایران چنانکه آقای تیشتر می نویسند در آن مواقع شدت می یافت که حکومتها ایرانی نبودند و یا ظلم اغنیا بنهایت میرسید . والا دردوران حکومتهای ایرانی و مواقعی که حقوق مردم بطورنسبی رعایت میشده دیگر جوانمردان پهلوان عیار پیشه و یا مردم با ایده آل ایران داعیه ای نداشتند . این داعیه ها و نهضت ها تنها در مواقع استیلای عرب و مغول بنهایت کمال میرسید که در جای خود از آن صحبت خواهد شد .

آقای تیشتر چند سطر پائین تر در همان صفحه یاد آور میشوند : « بطوریکه از نوشته های مورخین برمی آید چنین قیامهایی بتوسط عیاران بیشتر از هر جا در پایتخت بنی عباس یعنی بغداد روی میداده است » و سپس از حکومت نه ساله تروریستی عیاران در بغداد یاد میکند باین ترتیب خود معلوم میدارد که ترور عیاران برضد چه کسانی بوده است .

بدنبال اظهار نظرهای فوق آقای پروفیسور تیشتر با تردید درباره ایده آلها و هدف عیاران باز چنین اظهار نظر مینمایند : « آیا این فتیان که به عیاران مشهور بوده اند دارای مقاصد خاص سیاسی و شاید هم ضد عباسیان و موافق فاطمیان بودند یا نه ، چیزی است که منابع ما درباره آن سکوت کرده اند ؟ » ایشان میتوانند با کمی تأمل و توجه ، خود سکوت را بشکنند و واقعیات امر را ملاحظه فرمایند .

وقتی تاریخ عیاران و فتیان را از زمان پارتها در ایران می بینند و میفرمایند بامشخصات فراوان مختص ایرانیان بوده و بارها از آمال ایشان صحبت بمیان می آورند باز با کمال تعجب دچار تردید شده و ندانسته اند هدف عیاران و فتیان در بغداد چیست و اینان چه کسانی هستند و نمیدانند مبارزه ایشان برضد خلفای عباسی و موافق فاطمیان بوده است یا نه ؟ !

آقای تیشتر باز در اینجا دچار فاحش ترین اشتباهات خود میشود و عیاران وقتیانی را که از ایران برخاسته بودند و بتضعیف خلفای عباسی چه در داخل کشور خود و چه در بغداد بنفع میهن خود ایران که تحت تأثیر عیاران کشور خود مجاهدت میکردند با آنهمه مشخصات نا دیده میگیرند و برای درک مبارزه عیاران محک فاطمیان (۱) را بکار میبرند و بعد مایوس میشوند آنوقت میفرمایند: « موافق فاطمیان (مصر !) بودند یا نه چیزی است که منابع ما در آن باره سکوت کرده اند. (۲) »

۱ - خلفای فاطمی مصر نیز ایرانی بودند.

۲ - تا قبل از ظهور اسلام ، ازین النهرین تا سواحل آسیائی دریای مدیترانه اکثراً جزء قلمرو ایران بوده و در تمام این نواحی ایرانیان سکنی داشتند.

ایرانیان این نواحی قبل از همه اسلام میآوردند و بعد به تبعیت از برادران ایرانی خود نیز به مذهب شیعه میگرایند.

مثلاً یکی از قبایل ایرانی ، قبیله حمراء است که در اطراف کوفه سکونت داشتند و قریب بیست هزار نفر بودند. تمام ایرانیان بین النهرین و سواحل آسیائی دریای مدیترانه همیشه بر ضد خلفای عرب و بسود ایرانیان مبارزه میکردند.

در تاریخ طبری آمده است که در جنگ عراقیان با شامیان و واقعه قتل عبیدالله زیاد در لشکر کوفه لغت و کلام عربی فهمیده نمیشد و تماماً از اهل ایران بوده اند. معاویه بخصوص از کثرت و قدرت ایرانیان بین النهرین بیمناک بود چنانچه گروه های زیادی از آنان را به نواحی دوردست تبعید میکنند.

فعالیت های چشم گیر عیاران در بین النهرین و بویژه در بغداد پایتخت خلفای عرب ، فقط و فقط بعزت کثرت ایرانیان شیعی مذهب در این نواحی بوده است.

ایرانیان بین النهرین و خلفای ایرانی الاصل فاطمی مصر که بالهام از برادران ایرانی خود و بایاری آنان با خلفای عرب مبارزه میکردند پاسخ مناسبی به تردیدی است که تیشتر در مورد هدف مبارزه عیارانی دارد که در کشورهای قلمرو خلفای عرب سکنی داشتند.

این انتقاد مختصر که در حدود وظیفه این کتاب است بکنفرانس آقای تیشنر، از آنجهت مطرح شد که نشان داده شود که درچه موارد تاریخی حساسی خارجی‌ان درباره اعمال و رفتار قهرمانان و دلاوران جوانمرد و فداکار کشورما اشتباه میکنند و بنابراین نباید هرچه ایشان می‌فرمایند باتعارف و مجامله برگزار شود.

در آئین جوانمردی عیاران

بدان ای پسر که اگر جوانمردی ورزی جوانمردی چیست؟

و از چه خیزد :

اول - خرد

دوم - راستی

سوم - مردمی

بدانکه جوانمردترین عیاران آن بود که او را از چند گونه هنر بود :
دلیر و مردانه بود، بهر کاری بردبار باشد به کس زیان نکند. پاک عورت
و پاکدل باشد. بعهد وفادار و زیان خود بسود دوستان روا دارد. از اسیران
دست بکشد. بر بیچارگان ببخشد. بدان را از بد کردن بازدار. راست
گوید. راست شنود. از تن خود داد و عدل بدهد. بر آن سفره که نان خورده
باشد بدنکند. نیکی را بدی مکافات نکند. زبان نیک بدارد. بلارا راحت بیند.
چون نیک نگری اینهمه بدان سه شرط باشد چنانکه آورده اند:

حکایت - شنیدم که روزی به قهستان قومی از عیاران نشسته بودند. مردی
از در درآمد و سلام کرد و گفت :

من رسولم از طرف عیاران مرو و شما را سلام فرستادند و میگویند که :
« در قهستان چنین و چنان عیارانی هستند و مرا از عیاران ما (از مرو) بخدمت
شما فرستاده اند و سئوالی داریم . اگر سئوال ما را جواب براست دهید که ما

راضی شویم و اقرار دهیم به کهتری و شاگردی شما و اگر جواب نادرست باشد، اقرار کنید به کهتری ما عیاران مرو.

گفتند:

- بگوی.

گفت:

- بگوئید جوانمردی چیست و ناجوانمردی چیست و میان جوانمردی و ناجوانمردی فرق چیست و اگر عیاری بر کنار رهگذری نشسته باشد و مردی از پیش روی او بگذرد و سپس چند لحظه بعد مرد دیگری باشمشیر آید که قصد کشتن آن مرد را که قبلاً گذشت دارد و بتهدید از آن عیار که بر رهگذر نشسته است پرسد که: «فلان مرد از اینجا گذشت؟» عیار را چه جواب باید داد؟ اگر بگوید غمز کرده باشد و اگر نگوید دروغ گفته باشد و این هر دو عیار پیشگی نیست.

عیاران قهستان چون این مسئله بشنودند به یکدیگر همی نگریستند مردی بود در میان اینان نام او فضل همدانی. برخاست و گفت:

- من جواب دهم.

گفتند: بگوی.

گفت: اصل جوانمردی آنست که هرچه بگوئی بکنی. میان جوانمردی و ناجوانمردی فرق آنست که صبر کنی. جواب آن عیار چنین است که بزرگی از آنجا که نشسته باشد یک قدم فراتر نشیند و گوید:

- تا من اینجا نشسته‌ام کس نگذشت. تا راست گفته باشد.

* * *

و چون این سخن دانسته باشی درست گشت ترا که مایه جوانمردی چیست؟ پس این جوانمردی که در عیاران یاد کردیم سپاهیان را هم بر این رسم نمودن شرط است تماماً.

سپاهی چون تماثر عیاری بود ولیکن کرم و مهمانداری و سخاوت و حق شناسی و پاک جامگی و بسیاری دیگر که باید در سپاهی بیش بود.

بخون ناحق دلیر مباش و خون هیچ مسلمان حلال مدار، الا خون قاتلان و دزدان بلای دو جهان بخون ناحق باز بسته باشد. اول در قیامت مکافات آن بیایی و اندر جهان زشت نام گردی و هیچ کهر بر تو ایمن نباشد و امید خدمتگاران از تو منقطع گردد و خلق از تو نفور شوند و بدل دشمن تو باشند. همه مکافاتی در آن جهان بر خون ناحق باشد . . . به تجربه معلوم کرده که مکافات بدی هم در این جهان بمردم رسد پس اگر این کس را طالع نیک افتاده شود با ولاد او برسد»

قابوس نامه

در احوال حمزة ابن آذرک در تاریخ سیستان آمده است که چون سپاه عمال خلیفه بشکست و «حومص» فرمانده اعراب متواری شد «سردار عیاران سپیده بامداد با لشکر بدر شهر آمد. بانک نماز بسیار شنید. آنقدر که در عجب ماند. آخر گفت: باز گردید از شهری که اندر آن چندین تکبیر و تهلیل گویند. شمشیر نباید کشید. به «حلاف آباد» فرود آمد و رسول فرستاد که من بامردم شهر جنگ نکنم و خلیفت سلطان را گوی بیرون آی تا جنگ کنیم.»

از تاریخ سیستان

« پس حمزة ابن آذرک سواد سیستان را بخواند و بگفت یکدم مالیات و خراج بسطان (خلیفه) مدهید. چون شمارا نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم ونستانم که من بر یک جای نامم تا کنون اعراب

از هیچ شهر مانند سیستان خراج و مالیات به بغداد نبرده‌اند و مردمان بر این جمله اتفاق کردند و مالیات منقطع گشت. »
ایضاً از تاریخ سیستان

در داد گستری یعقوب داستانهای بسیار است. « یعقوب در عین دلیری و جنگاوری مردی دادگر و با انصاف بوده است. در تواریخ آمده است که او هر روز بر بالای کوشک خود می‌نشست و هر کس که شکایت یا عرضحالی داشت به پای کوشک می‌آمد و با او بی‌حجاب سخن میگفت. دربارهٔ دلبستگی او بداد گستری آن عیار پیشهٔ بزرگ حکایتی چنین آمده است :

نوشته‌اند که روزی یعقوب بر بالای کوشک نشسته بود. از دور مردی را دید که بر سر کوئی سر بزانو نهاده است. دانست که آن مرد را غمی است. به حاجب خود فرمان داد تا او را حاضر کرد و از حال وی پرسید. مرد گفت :
- اگر امیر خلوت کند شرح حال خود بگویم. یعقوب امر کرد تا حاضران دور شدند آن مرد گفت ای امیر حال من سخت‌تر از آنست که حکایت بتوانم کرد. یکی از سرداران تو هر شب بی‌اجازه من از بام خانه فرود می‌آید و بر دختر من چشم دارد و مرا با او یارای مخالفت و جنگ نیست. یعقوب از گفتهٔ او در عجب شد و از اینکه زودتر شکایت نکرده است ملامتش کرد پس او را گفت که چون آن سردار بخانه تو فرود آمد اینجا بپای کوشک آی. مردی با سپر و شمشیر با تو خواهد آمد و انتقام تو از او خواهد گرفت. آن مرد شب دیگر بپای کوشک آمد کسی با سپر و شمشیر آنجا منتظر بود با او بخانه رفت و آن سردار در خانهٔ او بود. شمشیر بر کشید و او را هلاک کرد و سپس گفت :
- چراغی بفروز.

آن مرد چون چراغ روشن کرد یعقوب را دید که خود را برای اجرای عدالت آمده بود.

یعقوب نان و آب خواست و خورد و سوگند یاد کرد که از آن ساعت که

تو را از خود با من گفתי شرط کردم که هیچ نخورم تا تو را از این نگرانی و اندوه برهانم.

و روز دیگر فرمان داد تا جسد آن سردار فاسق را در منظر عام نهادند و منادی کردند که سزای ناحق‌ها و تب‌کاران این است.

نقل از شرح حال بزرگان از آقای نصراله فلسفی

و نیز شاه اسمعیل دلیر قبل از شروع جنگ چالدران با سلطان سلیم و سپاهیان‌ش که با سلاح‌های آتشین خود در سطح هموار دشت بهتر می‌توانستند از توپ‌های خود استفاده کنند، به عادت پهلوانان باستانی ایران، بی‌باک از خطرات آتش توپخانه اعلام کرد که دشمن سپاه بمیدان بکشد.

چنانچه پادشاه صفوی جنگ را از دشت همواره موانع طبیعی و کوهستانی شمال خوری میکشاند می‌توانست آتش توپ‌های دشمن را بلا اثر سازد و نقش فوق‌العاده آنها را در دشت چالدران خنثی کند ولی احساسات پهلوانی و تمایل به جنگ مردانه در میدان او را از حفظ‌ها بیرون کشید و دلیرانه با شمشیر به مقابله توپ‌های آتش‌زای دشمن وا داشت.

نمونه‌ای از غیرت ملکوتی و جوانمردی جنگاوران ایرانی اینکه شب قبل از جنگ هنگامیکه سرداران در حضور شاه اسمعیل شورای جنگی تشکیل داده بودند، عده‌ای من جمله خان محمد استاجلو و نورعلی خلیفه روملو از سرداران ایرانی بشاه اسمعیل پیشنهاد کردند که رخصت دهد پیش از استقرار سپاه دشمن در دشت و موضع گرفتن توپ‌چیان و تفنگ‌داران آنان، شبانه بر سپاه عثمانی بتازند ولی درمیش خان رئیس طایفه شاملو از سرداران نامی قزلباش و شاه اسمعیل متفقاً مخالفت کردند و گفتند.

- ما حرامی قافله نیستیم که در تاریکی به جنگیم. روز روشن مرد مردانه با دشمن روبرو خواهیم شد.

سرهنگ عیاران

پهلوانان ودلاوران ایران که به آئین فتوت واخوت (۱) آموخته شده بودند و روحی تسلیم ناپذیر و آزاده داشتند بهیچ روی نمی توانستند مظالم حکام عرب را برملت خویش تحمل کنند لذا بانحاء مختلف خروج میکردند و قیام مینمودند. مبارزه مردم ایران برای احقاق حقوق ملی خود با حکام عرب بدانجا کشید که یزید ابن مهلب در گرگان دستور داد برای سرکوبی ایرانیان آنقدر ایرانی بکشند تا جریان خون ایشان آسیابی را بگرداند و باین هم قانع نشد و گفت چون با خون ایرانی آسیاب گشت و گندم برای نان آرد شد دیگر تیغ دمشقی بحلقومشان آشنا نکنند، بلکه آنانرا دسته دسته باطناب بدرختان حلق آویز کنند.

یزید ابن مهلب برای ازمیان برداشتن زبان ایرانیان دستور داده بود هر کس که فارسی سخن میگوید زبانش را باقلابی از بیخ حلق بدر آورند تا عجم بماند. ایرانیان با آنکه با چنین جنایات وحشتناکی سروکار داشتند، باز هیچگاه از مبارزه با عمال بیگانه عرب و بیداد گرانی همچون حجاج ابن یوسف ثقفی و قتیبة ابن مسلم باهلی و یزید ابن مهلب باز نمی ایستادند.

اینان برای شکل دادن بمبارزه خود، درسرا سرایران سازمانهای زنجیری

۱ - به صفحات ۹۴ و ۹۵ و مراجعه شود.

نامحدودی بصورت مخفی و نیمه مخفی بوجود آورده بودند. سازمان سیاسی عیاران از بغداد تا سیستان بهم زنجیر شده بود.

همچنانکه گفته شد رسوم و تشکیلات عیاران از ابتدای خلافت بنی امیه تا زمان استقلال ایران اطوار و اشکال گونه گونی را پیموده است. تجربیات و ناکامیها و شکستها هر قدر نهضت دوام می یافت، سازمانهای سیاسی عیاران را آب دیده ترمی ساخت.

عیاران موقع خلافت بنی امیه با بنی عباس و مخالفان آنها متحد میشدند و با عمال بنی امیه میجنگیدند و هنگامیکه بنی عباس بر سر کار آمدند هردستی که بمخالفت آنان بلند می شد یاری میکردند و همدست میشدند.

آنان در هر رخنه ای که در صفوف دشمنان ایران ایجاد میشد نفوذ میکردند و در هر فرصتی که برای ضربه زدن بدشمن پیش می آید چون انبار باروت زیر پای آنان منفجر میشدند.

بامأمون که مادرش ایرانی بود متحد میشدند و دشمن صلبی و سرسخت تر خود را از پای درمی آوردند. این خود یک تا کتیک بود چنانچه طاهر ذولیمین با کمک عیاران چنان کرد و پیروز شد و بعد امکاناتی با زمینه یاری عیاران یافت و دست مأمون را از اختیارات تا حدود زیادی از ایران کوتاه کرد و یادر جنگ دو خلیفه عباسی که در سال ۲۵۱ اتفاق افتاد با مستعین متحد شدند و با المعز جنگیدند و او را بمصالح ملی ایران قربان ساختند. دائماً شکاف در ارکان حکومت خلفای عرب ایجاد میکردند و هر حاکمی با حاکم دیگر عرب درمی افتاد یکی را بیاری خود امیدوار میکردند. و پس هر دورا به جنگ هم می انداختند.

تشکیلات و دستجات آنان در هر ناحیه پیشوائی داشت که او را سرهنگ میگفتند، در تاریخ سیستان مذکور است که عیاران مردمی جوانمرد

شجاع ، و جنگجوی و متصف بصفات عالی انسانی و مردانگی بودند . شفقت و مردانگی و ضعیف نوازی آنان به منتها درجه بود .

عیاران از همه جا بیشتر در سیستان و خراسان و کرمان و فارس بودند در هر شهر تعداد نفرات آنها از هزار تا بیچند هزار تن میرسید . در شهرهای کم جمعیت یک سرهنگ و در شهرهای پر جمعیت چند سرهنگ داشتند .

در سیستان هنگام قیام حمزه ابن آذرک معروف به حمزه ابن عبدالله خارجی ، سرهنگان عیاران شهرها ، متفقاً عیار بزرگ خود را در جنگ با هارون الرشید بجان یاری کردند و او را پیروز ساختند .

برجسته ترین سرهنگ عیاران به نقل از تاریخ سیستان در اینزمان عبارتند از :

ابوالعریان سیستانی که در پهلوانی و عیاری و فتوت آوازه ای بلند داشته است .

حرب ابن عبیده از عیاران فداکار و شجاعی است که از خواش کرمان ظهور کرد و با اشعث ابن محمد ابن الاشعث عامل خلیفه جنگید و او را شکست داد .

احمد قولی از مردم بست برخاست و عیاران و مردان فتنی و جوانمرد براو گرد آمدند .

عشان ابن نصر بن مالک ، بر ضد یکی از عمال طاهریان که بظلم دست گشاده ای داشت قیام کرد و کشته شد .

صالح بن نصر برادر عشان ابن نصر ابن مالک که در بست قیام کرد و مردم بسیاری از سیستان و بست منجمله یعقوب ابن الیث صفار و عیاران سیستان او را یاری دادند .

حمزة ابن آذرک که بعدها به پیشوائی عیاران رسید و سالهائی
سیستان و کرمان را از لوٹ اءراب متجاسر پاک کرد

عمار خارجی که در زمان خلافت المتوکل علی الله از ناحیه کش
قیام کرد و در سیستان اعتباری والا یافت.

و نیز سرهنگ عیاران بسیار دیگر چون سرهنگ عیار بو عقیل که
لشکر خلیفه بشکست و نیز سرهنگ عیار کثیر ابن وقاد و درهم ابن نصر
و سرهنگ عیار سرنالوک و سرهنگ عیار ازهر ابن یحیی و بالاخره سرهنگ عیار
یعقوب ابن لیث صفار از جمله سرهنگ عیاران مشهور بوده اند.

قدرت عیاران در شهرهای ایران تا آنجا بالا گرفت که عمال خلیفه
از بیم آنان جرأت ظلم و ستم بمردم را نداشتند. والیهای خلیفه با عیاران و
مردم از در مدارا و لطف در می آمدند تا از دست آنان در امان باشند.

در تاریخ سیستان آمده است که عمال خلیفه « . . . هر چه به سیستان
بدست کردی طعام ساختی و عیاران سیستان را مهمان کردی و خلعت دادی »
عمال خلفای عباسی در این دوران آخرین روزهای استیلای سیاه خود را
برایران سپری می ساختند و آتشی را که از سرتاسر این سرزمین در کار شعله ور
شدن بود تا برای همیشه ریشه بیداد حکام عرب را بسوزاند با عجز و انکسار
و بیمناک نظاره میکردند کارها میرفت تا با قیام عیار عیاران جوانمرد سیستان
یعقوب لیث صفار بسامان برسد.

واقعیت نهضت اسمعیلیه (صباحیه)

عیاری پس از خاتمه استیلای عرب بر ایران تادوران سلجوقیان جای خود را مثل دوران ساسانیان و عهد باستان به پهلوانی و سپاهیگری و مراتب و مشاغلی نظیر شاطری میدهد. و بخدمت دولت ایران و پادشاهان خود کمر می‌بندد .

پادشاهان سلجوقی که از ترکان ماوراءالنهر و هم از اهل سنت بودند، در دوران حکومت خویش با ایرانیان که بآل علی و مذهب شیعه محبت داشتند ضدیت می‌ورزیدند و هم با تعصب زیاد با حفظ و ادامه رسوم و آئین ملی باستانی ایرانیان از در مخالفت بر می‌آمدند و از اجرای آن ممانعت بعمل می‌آوردند .

در این زمان ایرانیان که مذهب مطلوب خود را که جعفری بود در مخاطره دیدند و شئون ملی و باستانی شان را چون ملعبه‌ای بدست ترکان بیگانه یافتند و از دو طرف در تضییقات ملی و مذهبی قرار گرفتند ، ناچار از پی مفروگیزهائی برآمدند و به جستجوی وسیله‌ای پرداختند تا از شعائر ملی و مذهبی خود دفاع کنند . بالاخره با اسمعیلیان که آنان هم شیعه شش امامی بودند در یک سازمان واحد با سلجوقیان به مبارزه پرداختند .

سازمانهای سیاسی آنان از کاملترین و عالیترین تشکیلاتی بود که

تا آن زمان ممکن بود تصور کرد و شیوه پیکار و مبارزات شان نیز بسیار قاطع و مؤثر بود.

در آن زمان گذشته از مضایق فوق الذکر اختلافات طبقاتی شدیدی هم وجود داشت و دست دنیا پرستان ظالم بستم باز بود.

برنامه اسمعیلیان عبارت بود از برانداختن ترکان سلجوقی و اجرای عدالت اجتماعی.

عیاران در این زمان باز برای تحقق این آمال ملی در شیوه باطنیه در سازمان اسمعیلیان بعرضه می آیند و با عملیات محیرالعقول عیاری ترکان سلجوقی و ستمکاران را در منگنه میگذارند.

عده ای از نویسندگان و مورخان ، فرقه های باطنیه اعم از قرامطه و اسمعیلیه و غیره را مسلمانانی میدانستند که به احیای سنن باستانی خود و آئین خرم دینان گرایش داشتند و مسئله ملی برای آنان در درجه اول اهمیت قرار داشت.

البغدادی مورخ عرب شواهد بسیاری در این باره می آورد :

« دعوت باطنیه از زمان معتصم باقیام مازیار و بابک آغاز شد و اساس معتقدات آنان برثنویت (اهور مزدا - اهریمن) است. و میگویند خدا نفس را خلق کرد و خدا (الله الاول) و نفس (الله الثانی) مشترکاً کار جهان را با امشاسپندان (ستارگان هفت گانه) و ایزدان (طبایع اول) میگردانند. و نیز باطنیه افروختن آتش را در مساجد واجب میدانستند و می گفتند در هر مسجد باید آتشدانی باشد که دائماً در آن عود بسوزد و هم نوشیدن شراب را حرام نمیدانند ».

اگر این ادعاها را که بدلالته ارتداد باطنیان اقامه شده بطور کلی نپذیریم مجبوریم علی را که موجب منشاء این اتهامات است مورد توجه قرار دهیم

که عبارت از حفظ سنن ملی و احیای آداب باستانی ایرانیان میباشد . بهمین سبب باطنیه که در جهت منافع ملی و تاریخی ایران قدم برمی داشتند در این راه عیاران و گروه فتوت و مردم عادی را با خود هماهنگ و همراه داشتند .

درحقیقت نهضت اسمعیلیه (صبا حیه) را درایران نباید تنها به مذهب اسمعیلیه محدود کرد بلکه باید آنرا وسیله ای شناخت که تحت نام آن ممکن میگشت از فاطمیان ایرانی نسب مصر دشمن عباسیان که با ترکان سلجوقی همدستان بودند نیرو و امکانات معنوی و مادی و پشت گرمی گرفت .

نهضت اسمعیلیه را بهتر آنست که درایران بهمان نام نهضت باطنیه یا صبا حیه بشناسیم تا منحصر به یک فرقه یا عقیده نگردد .

خاصه آنکه با شاهکارهای تشکیلاتی و عملیات شگرف مبارزات خود ، نشان کامل و مطلق از عیاران ایران داشتند .

سرپرسی سایکس مورخ انگلیسی در تاریخ ایران خود ، اسمعیلیه را ملاحده الموت میخواند .

محدود کردن نام نهضت باطنیه از اسمعیلیه هم بملاحده الموت نشانه خشم و کینه تاریخی آگاهانه یا ناخود آگاهانه اروپائی است به این جنبش وسیع باطنیه در ایران که در آن زمان جنبه شرقی داشته است .

اروپائیان که خاطره تلخی از فاطمیان مصر که از جانب باطنیه (اسمعیلیان) ایران حمایت می شدند از دوران جنگهای صلیبی و اسلام دارند قاعدتاً باید از نهضت باطنیه و اسمعیلیان بناخوش یاد کنند . سرپرسی سایکس می نویسد :

«اعضای این تشکیلات را اروپائیان اساسن ! ASSASSINS میگویند .

در این زمان و تا دو قرن بعد فعالیت های مهمی در صحنه شرق نزدیک و ایران داشتند و بسبب همین فعالیت های محنت زا و تأسف آور ! میباشد که شعبه شامی آنها در اروپا آوازه ای بسیار بهم رسانیده است .» بخصوص تکیه مورخ انگلیسی روی شعبه شامی آن که نزدیک بیت المقدس و فاطمیان مصر و اروپا است قابل

توجه می‌باشد. و پس از آن عقاید مخالفین اسمعیلیه و فاطمی (۱) را تأیید میکند و آنها را از زبان دشمنانشان می‌شناساند.

بعضی از مورخین هم می‌نویسند: «عده‌ای از خاصگان مذهب اسمعیلیه با فرق غیر مسلمان مانوی ها و نسطوریهای مسیحی و آگنوستیکهای بردسانی مراوده فلسفی و فکری داشتند؟»

اسمعیلیه را باید با تجدیدنظر در آنچه تا کنون در باره‌شان ذکر شده مورد بررسی قرارداد و مطمئناً چیزی از آن استخراج خواهد شد غیر از نتایجی که تا کنون بدست مانده است.

یکی از مؤسسين نهضت باطنیه یا اسمعیلیه عبدالله ابن میمون القداح اهوازی است که از ایرانیان اصیل میباشد.

این شخصیت فوق العاده در سال ۲۶ هجری اقدام به تأسیس یک سازمان سری کرد که در آن تمام ملتها و تمام ادیان میتوانند جمع آیند: ایرانی، عرب، یهودی، مسیحی، در حقیقت کلیه افراد بشر را صرف نظر از اختلاف نژاد و دین و مذهب و ملیت و زبان در مکتب واحدی متحد میکرد و بهم مرتبط میساخت.

عبدالله ابن میمون القداح جامع علوم زمان بود. بقول ادوارد براون: «روشی فلسفی و درعین حال مذهبی داشت از آئین ایرانیان باستان و از سنتهای سامی ها و از عقاید افلاطونی نو و حکمت فیثاغورثی جدید. . . . جهان بینی عظیمی بوجود آورده بود که میتواندست تمام ملل را در یک خانوار جمع نگهدارد». آيا عبدالله ابن میمون القداح کسموپولیتست بود یا باطنی یا با آن شواهدی که

۱ - فاطمیان ایرانی بودند و سرسلسله آنان ابو محمد عبیدالله نوّه عبدالله بن میمون القداح اهوازی است. فاطمیان بوسیله دعوت و عودت شخصیت‌هایی مانند ناصر خسرو و حسن صباح به ایران و با حمایت از شیعیان و از آئین باستانی هموطنان ایرانی شان و مراوده با صباحیه، با ترکان بیگانه سلجوقی و نفوذ اعراب در ایران مبارزه میکردند.

البغدادی مورخ عرب می آورد اسمعیلیه مسلمان بودند یا زردشتی ؟ آیا ناصر خسرو با آن عقاید و اشعار معروف اسمعیلی بود یا مادی ، کدام ؟ اینها پرسشهایی است که باید در کتابی جداگانه بآنها پاسخ داده شود. در اینجا بحث در کیفیت کار اسمعیلیان و باطنیان و قرامطه خارج از حدود و موضوع این مقال میباشد و آنچه مورد نظر است نقش فعالیتهای تاریخی دلاوران عیار ایران در نهضت ضد ترکان سلجوقی و اعراب بنی عباس میباشد که متفقاً مذهب و شعائر ملی و آثار باستانی ایرانیان را به بیهوده گرفته و در نقض آن میکوشیدند.

نهضت باطنیه، دنباله نهضت «سازمان گروه فتوت» فتیان و عیاران است که بعد از اسلام در میان ایرانیان و ساکنین ایرانی بین النهرین و اعراب تحت نفوذ معنوی اینان نیز قوت گرفت.

گروه های فتوت ایران با قیامهای عیاران دلیر ایرانی و ادامه و وسعت آن در سراسر کشور موجب برافتادن انقیاد ایران از زیر فرمان اعراب گردید و تا قریب ۲۰۰ سال که دولتهای مقبول و مورد حمایت عموم ملت در ایران حکومت میکردند با گروههای فتوت ایرانیان مقیم بین النهرین چندان رابطه ای نداشتند ، ولی در اثر روش خلاف ملی و مذهبی ترکان سنی سلجوقی و ستم اغنیا و تضيیقات دیگر باز در این دوره ظاهر شده اند و با گروه های فتوت ایرانیان مقیم بین النهرین و هلال خضیب (اخیان و فتیان) که همچنان زیر سلطه حکومت بنی عباس قرار داشتند و بیایاری فاطمیان ایرانی مصر بر سر ادعاهای خود باقی بودند مجدداً متحد شدند و موجب آنهمه شاهکارهای عیاری در سازمان اسمعیلیه گردیدند. شیعیان اثنی عشری و سبعی ایران، در مقابل خصومت ترکان سلجوقی با سنن باستانی و عقاید مذهبی مردم ایران ، بایکدیگر متحد و متفق المشی بودند. صحنه فعالیت های هر دو مذهب در ایران ، در کنار هم بوده است و نیز در مباحثات مناظرات خود با علمای ضد شیعی تشریک مساعی داشتند.

خواجه نظام الملک ، درباره یکی از داعیان نهضت اسمعیلیه می نویسد که «او» چنین دستوری از رئیس خود دریافت کرده بود: « برو به ری ، زیرا

در ری و آوه و قم و کاشان و درایالت طبرستان و مازندران شیعیان بسیاری هستند که دعوت تو را قبول خواهند کرد.»

خصوصاً این نکته قابل توجه است که داعیان این نهضت به نقاطی گسیل میشدند که گذشته از مسکن شیعیان بودن، مراکز اسکان اصیل ترین و ناب ترین جماعات ایرانی بوده است. بقول مستشرقین تاریخ اسمعیلیه که در آغاز صورت ابتدائی تشیع بود با سرنوشت ایران در آمیخته است.

عده ای از مستشرقین به سبب عدم آگاهی از ماهیت نهضت صباحیه در ایران علل و شرایط ظهور آنرا در ابهام و ایهام اعلام کرده اند و آنقدر دانسته اند که توصیفهای ناهنجاری که از ایشان شده، تمام مغرضانه و دور از حقیقت می باشد.

در واقع، نهضت باطنیه (اسمعیلیه) را در آن دورانها باید مبارزه ای علیه مداخله جویان عرب و ترکان غیر ایرانی سلجوقی، مبارزه ای علیه ستمگران داخلی که دستشان بر جان و مال مردم به تعدی باز بود و بالاخره مبارزه ای برضد دشمنان شعائر ملی و مذهبی ایرانیان شناخت.

فتیان پرچمداران تشیع و نهضت صفویه

مذهب شیعه با مبارزه ایرانیان در طی قرنهای متمادی سرانجام باوج پیروزی خود رسید وبا قیام صفویه ومردم شیعه باردیگر برای همیشه مذهب رسمی ایران شد.

رهبری نهضت شیعه با صوفیان و « مرشد کامل » آنان شاه اسمعیل صفوی بود شاه اسمعیل از پهلوانان پیرو اخوت و فتوت آئین عیاران ودلاوران ایران بود. وی دردیوان اشعار خود که به لهجه آذری است اخیان عیار را که همه جا وی را یاوری کرده اند تمجید وستایش میکند.

دراین مرحله مذهب شیعه که با آئین فتوت و اخوت وحکمت تصوف درسیر تکاملی خود بقوام آمده بود با سه اصل سنجیه مطلق ایرانی پیوند حاصل میکند و ارکان چهارگانه وحدت ملی ایران را تشکیل میدهد:

- ۱ - مذهب شیعه.
 - ۲ - آئین فتوت و اخوت.
 - ۳ - نیروی پهلوانی ودلاوری.
 - ۴ - احساسات وغیرت وطن پرستی.
- کلیه این محاسن و خصال در نهضت ملی صفویه جمع آمد و وحدت

حاصل کرد و پادشاهان صفوی در زمینه مستعد عناصر چهارگانه آن، ایرانی مقتدر و امپراطوری عظیمی بنیان کردند چنانکه امپراطوری بلا معارض عثمانی را خیره کرد. و در زمان شاه عباس صفوی کشور ایده آل مردم جهان گشت. فداکاری صوفیان در آن زمان بسیار درخشان بود حتی قبل از صفویه در خراسان نهضت سربداران را در اویش صوفی و عیاران بر ضد مغولات برپا ساختند. در اویش با خواندن مدح علی (ع) در شهرها و نواحی که دشمنان شیعیان مسلط بودند بزرگترین جانبازی ها را از خود نشان میدادند. چه بسیار در اویش مناقب خوانی که هنگام ذکر علی (ع) درملاً عام بدست متعصبین مذهبی مخالف خود کشته شدند و چه گوشه‌اوینی‌هایی که از ایشان بریده شد. ناگفته نماند، در آن روزگار در اویش و صوفیان در اوج سیرت کامل اجتماعی خود بودند و نقش اجتماعی خود را در کنار پهلوانان و عیاران و جوانمردان برای اشاعه مذهب شیعه بنحو احسن انجام میدادند. مقتضیات تاریخی در هر دوره بر منوالی است. در اویش در بازارها مدح علی (ع) میخواندند و پهلوانان و عیاران و جوانمردان شیعی این منقبت خوانان را حمایت میکردند پیش از دوران صفویه با اینکه تقریباً ایرانیان با نحاء مختلف به مذهب شیعه اعتقاد داشتند ولی شکل و صورت آن مذهب را به ترکیب کامل خود نشناخته بودند. مذهب شیعه با قیام فتیان و متصوفین در دوران صفویه جامع و کامل شد و شکل گرفت و عمومیت یافت فلاسفه و حکمای شیعی در تهذیب و اعتلای آن در کتب و رسالات مختلف با امعان نظر جهدی بلیغ نمودند.

شیعیان که تا مدتی قبل از دوران صفویه (۱) تقریباً وضعی مشابه یک اقلیت مذهبی داشتند و مقام و رسمیت حاکم خود را از دست داده بودند وقتی زمام امور را مجدداً بدست گرفتند، بجان و مال برای استقرار حکومت مذهبی خویش بجهاد

۱ - پیش از این ابوسلمه در عراق و سادات طالیه در مازندران و بعد بترتیب اسفار و ماکان و مرداوچ و بالاخره آل بویه و نیز سلطان محمد خدا بنده مذهب رسمی ایران را شیعه اعلام کرده بودند.

پرداختند ، زیرا میدانستند در صورت شکست بازخواری و انحطاط ملی از سر گرفته خواهد شد . از اینرو هنگامیکه شاه اسمعیل قیام کرد عموماً تاحد فوق طاقتی از او و از قیام صوفیان و فتیان و مذهب خود پشتیبانی میکردند و فداکاری مینمودند .

مثلاً در جنگ چالدران وقتی شاه اسمعیل در مهلکه جنگ از اسب سقوط کرد و دشمن ناگهان باو حمله ور شد ، یکی از صوفیان جانباز بنام میرزا سلطان علی که شباهت زیادی در صورت و لباس بشاه داشت بدفاع برخاست و خود را بجای شاه اسمعیل دستگیر کردند و بگمان آنکه در حقیقت خود شاه است او را نزد سلطان سلیم عثمانی بردند شاه عثمانی بمحض مشاهده او پیروزمندانه خندید و وی را تحت عتاب و خطاب گرفت :

« تو چطور با بیست هزار سوار با اسلحه سرد جرأت کردی که بجنگ سپاه صد و بیست هزار نفری ما که بتوپهای آتش زا و تفنگ مسلح است یبائی ؟ »
میرزا سلطان علی هربار بسئالات امپراطور عثمانی جوابهای مبهم میداد و او را عصبانی میکرد و آنقدر آنها را بخود مشغول کرد که وقتی متوجه شدند او شاه نیست کار از کار گذشته و فرصت را از دست داده بودند .
با فداکاری این صوفی عالیقدر وقتی جوانمرد شاه اسمعیل از مرگی حتمی نجات یافت و سلطان عثمانی سخت خشمگین شد و فرمان داد آن سردار فداکار و باوفا را گردن زنند .

اصول عقاید شیعه را در سالهای (. . ۴ - . . ۳ هـ) ابتدا شخصیت‌های برجسته‌ای همچون : عبدالله کلینی ، ابن بابویه ، ابو جعفر طوسی طرح ریزی کردند و نیز مشارب اشراق و عرفان را صوفیان و عارفانی چون شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی ، و شیخ نجم الدین کبری و شیخ عطار مبنی و معنی مذهب فلسفی

ایرانیان ساختند. ورستاخیزی از عالم معنوی در دنیای اسلام آن عهد برپا کردند. هدف، دریافتن مذهب ایرانی از ماجراهای فرقه‌های مختلف اسلامی بود. شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی بطرح نقشه‌ای جدید میپردازد. وی دین ایران باستان و فلسفه یونان و حکمت اسلامی را یکجا مورد بررسی قرار میدهد و فلسفه مذهب ایرانی شیعه را بنیاد مینهد.

دانشمندان ایرانی مصنفات و آثار فلسفی مذهبی خود را نسلاً بعدنسل به یکدیگر منتقل میکردند و مسائل فلسفی عرفانی را منشاء الهام خود میساختند و مذهب ایرانی شیعه را از نشأت آن بارور میکردند. اینان تفحصات حکمی و فلسفی را با سیر وسلوک عرفانی اهل تصوف بهم می‌آمیختند.

یکی از فلاسفه بنام شیعه میرداماد است که با درک کامل فلسفه یونان و حکمت ارسطو و ابن‌سینا و فارابی و سهروردی جامع جمیع علوم و ملقب بمعلم سوم گشت.

وی شیعه‌ای پرشور بود که عمیقاً بر حکمت الهی خود تسلط داشت و در سیر وسلوک معنوی و روحانی بکمال فلسفه شیعه عروج کرد.

یکی دیگر از فلاسفه اسلام که مبانی شیعه را بر واقعیات زمان استوار کرد و در عین حال هم با آئین تصوف برخلاف سلف خود از در مخالفت درآمد و پایه‌های نوینی بر آن قرارداد علامه مجلسی بود وی با تعصبی خاص کلیه فرق غیر شیعی را مرتد و ملحد شناخت. در آثار متعدد و عظیم خود دلائل و براهینی بر رد نظریات مذاهب غیرشیعی و اثبات شیعه اثنی‌عشری اقامه نمود. علامه مجلسی لباس تصوف را از قامت شیعه بدر کرد و آئین دیگر بر آن آراست بطور کلی تشیع بعد از مجلسی سیمای مشخص و ثابتی می‌یابد و برای همیشه مذهب بزرگ و بلا معارض ایران می‌گردد.

چهره‌های فناپذیر فتیان قهرمان و عیاران دلاور ایران

وحدت فتوت و اخوت در کسوت تصوف در ایران و ظهور مذهب شیعه
سیمای ملی ایرانیان مسلمان را از اعراب متمایز می‌سازد. ایرانیان با خصوصیات
فکری و اعتقادات دیگر حساب خود را از اعراب جدا می‌کنند و در مقابل
آنان می‌ایستند.

عیاری در هر روزگاری که مقام مقتضی می‌یافته مورد احترام و ستایش
مردم قرار می‌گرفته و عیاران در میان تمام طبقات و اصناف از غنی و فقیر
شیفتگان فراوانی داشتند که از آئین ایشان پشتیبانی می‌کردند و چنانچه
نمی‌توانستند رسماً بدین گروه بپیوندند در عوض از طرفداران سرسخت ایشان
بودند.

ابو مسلم خراسانی

اولین چهره درخشانی که از میان جنبشهای ملی عیاران و فتیان ایران
طالع شد ابو مسلم خراسانی است. دلاوری که آرزوی آزادی ایران را از قید
سیادت عرب در دل و جان می‌پروراند و سرانجام با برانداختن حکومت

بنی امیه مقدمهٔ رهایی مردم ایران را از سلطهٔ حکام عرب و زمینهٔ استقلال ایران را فراهم ساخت.

ابومسلم در لوای شعار احقاق حق فرزندان علی (ع) با مردم ایران که از او ان حکومت بنی امیه بخاندان علی (ع) محبت داشتند همداستان شد. عباسیان هم برای برانداختن بنی امیه با ایرانیان متوسل شدند و در زیر پرچم سردار بزرگ ایران پناه گرفتند. عباسیان که رهبری قیام را در دست داشتند، نقشهٔ خلافت خود را در زیر شعار «الرضا من آل رسول الله» پنهان کردند تا بحیلت مقاصد خود را از ایرانیان که برای استقلال قیام کرده بودند پوشیده نگهدارند. بنی عباس وقتی برمسند خلافت تکیه زدند، مجدداً رویه بنی امیه را تعقیب کردند ابومسلم پس از مرگ سفاح اولین خلیفه عباسی بمدینه رفت تا با مذاکره با علویان و امام جعفر صادق (ع) طرحی دیگر بریزد ولی منصور که در آن موقع در آستانه خلافت قرار داشت (دومین خلیفه) در آنجا در محضر آنان حاضر شد تا ایشان از مجالست خویش طرفی برنهند. ابومسلم در اولین ملاقات با منصور پس از مرگ برادرش سفاح تنها با وتسلیت گفت و از تهنیت آغاز خلافت وی خودداری کرد. منصور دومین خلیفه عباسی دائماً مراقب سردار نیرومند ایران بود. ابومسلم هنگام عزیمت بخراسان با عریضه پر از عجز و الحاح منصور مواجه شد و بنزد وی مراجعت کرد. ولی آن ناجوانمرد، به حيله، شمشیر ابومسلم را گرفت و پس او را باسئوالهای گستاخانه و دشنام تحقیر نمود و ابومسلم در جواب گفت جز از خدا از کسی باك ندارد و در این وقت منصور دستها را برهم زد و جلادان تیغ بر کف وارد شدند و پیکر ابومسلم را مثله کردند.

عیاران و فقیان در قیام ابومسلم نقش فوق العاده ای داشتند و در خدمت وی مجاهدت فراوان کردند ابومسلم از میان ایشان برخاست. عیاران برای رهایی یاران ابومسلم از زندان و آگاه کردن وی از اوضاع و احوال دشمن

فداکاریهای بسیار کردند. ابومسلم هنگام حکومت نصر بن سیار در خراسان ابتدا یک تنه در مقابل او قیام میکند. دلیرها و جوانمردیهایش اعتماد خلق را بوی جلب میکند و سرانجام او را بقیام بزرگ وامیدارد.

پایگاه اجتماعی ابومسلم بطور اعم شیعیان و بطور اخص بازرگانان و پیشه‌وران و پبله‌وران و کسبه بودند.

او را دردی بتمام معنی وقتی و عیاری در جمیع صفات بود. گشاده‌دست، فداکار و حامی مظلومان بود. بالاخره او بود که شکست قادیسیه را پس از صد سال در کنار «زاب» تلافی کرد و ایرانیان نشان داد همتی دیگر باید تا زنجیرهای اسارت حکام عرب را از هم گسست.

چهره جاویدان ابومسلم پس از کشته شدن بدست ابوجعفر دوانیقی منصور دومین خلیفه عباسی در خاطر مردم ایران برای ابد درخشان ماند و مردم ایران زنده می‌گشت و در داستانها و حماسه‌ها، پهلوانیها و دلاوریهای بی‌مانندی از خود نشان میداد.

داستان ابومسلم نامه (۱) یکی از آنهاست چهره ابومسلم در صفحات

۱ - نسخه‌های خطی کتاب ابومسلم نامه، در کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است. و نیز آقای دکتر محمد جعفر محبوب اینک کتاب کامل آنرا که از روی نسخه‌های خطی یکی از کتابخانه‌های پاریس عکسبرداری شده و در حدود ۸۰۰ صفحه می‌باشد در دست دارند. این کتاب که قدیمترین و اصیل‌ترین داستان ابومسلم نامه است، به اهتمام آقای دکتر محبوب بزودی چاپ و در دسترس علاقمندان آن قرار خواهد گرفت.

کتاب ابومسلم نامه تاریخ مبارزه ملت ایران، با مظالم حکام عرب است. و قهرمانان آن آهنگرها، کنده شکن‌ها، کفش‌دوزها و برزیگران و مردم زحمتکش و اصیل ایرانی هستند.

زندگی پر حادثه ابومسلم و قهرمانی‌های او با هاله‌ای از افسانه نورانی و رنگ آمیزی شده است.

آن میدرخشد و با مردم سخن میگوید در این کتاب می بینیم که نویسنده کتاب ابومسلم را مدافع آزادی و اعتقادات مذهبی ایرانیان معرفی میکند. در جایی وقتی مادرش او را از مخاطرات پی جوئی آمل و آرزوهایش آگاه میکند در جواب میگوید: «آب و نان بخوشدلی نخورم و سربالین راحت و پهلوی بر بستر استراحت نگذارم تا لعنت از خاندان بر ندارم و منبر و محراب به مدح و ثنای ابوتراب و فرزندان او زیب و آرایش ندهم» و باز به اخطار دیگر مادرش جواب میدهد: «اگر خیل و حشم و طبل و علم و دینار و درم ندارم اما همت بلند دارم و اعتقاد درست»

بابك خرم دین

از پهلوانان و دلاورانی که به نیروی بازو و خرد سالهای متمادی قیامهای پرشکوه ملت ایران را برضد سیادت عرب راهبری کردند و سرزمین خود را گورستان متجاوزین ساختند بعد از ابومسلم بابک خرم دین و مازیار و مرداویج میباشند.

بابک در آذربایجان قیام کرد و در حدود بیست سال با اعراب جنگید گاه تا کردستان پیش رفت او نه تنها دست اعراب را برای سالهای زیادی از قلمرو قدرت خود کوتاه نگهداشت بلکه در اجرای عدالت و جوانمردی عملاً اقدام کرد. بخصوص در رفاه طبقه کشاورز و اعاده حقوق زحمتکشانش روستاها سنتهایی بر جای گذاشت.

سرانجام بدست افشین سردار ایرانی معتمد شکست خورد و دستگیر شد و او را برای مجازات نزد خلیفه بردند. بابک در مقابل او آنچنانکه عادت پهلوانان و سرداران دلاور ایران است شجاع و بی اعتنا قرار گرفت. وقتی معتمد فرمان داد تا پیکر او را قطعه قطعه کنند، دلیر و گشاده روی سینه سپر کرد و مانند کوه استوار و محکم برپای ایستاد. چون تیغ جلاد فرود

آمد و یکدست او را قطع کرد ، بابک همچنانکه بر سر پاستوار مانده بود ، بادست دیگر مشتی از خون بدن خود را که جاری بود گرفت و به چهره خود مالید . چهره اش از خون چون مس گداخته قرمز و درخشان شد .

معتصم خشمگین و شگفت زده پرسید : « اینکار چه معنی دارد ؟ ! » بابک با غرش یک سردار فاتح جواب داد : « بدن که از خون خالی شود زردی جایش را بگیرد ، برای آنکه دشمن زرد روئیم را حمل بر ضعف نکند چهره خود را با خون سرخ کردم . »

مازیار و مرداویج

مازیار و مرداویج دوسردار ایرانی بودند که سالهای متعددی با دلیری با لشکریان خلفای عباسی جنگیدند و خطه مازندران و گیلان را از دستبرد آنان دور نگهداشتند مازیار در سال ۲۰۰ هجری با عمال خلیفه عباسی جنگها کرد دهقانان مازندران از او پشتیبانی میکردند و او گاه یک تنه و گاه با نیروی دسته جمعی مردم بر دشمن می تاخت . تاجائیکه برای مدت زمانی خطه مازندران را برای ایرانیان حفظ کرد .

مرداویج سردار دلیر گیلانی بر اعراب شکستهای بسیاری وارد ساخت و سرانجام عمال خلیفه او را ناجوانمردانه در حمام غافلگیر کردند و بر آن سردار بی سلاح هجوم بردند و آن مرد شجاع با بدن برهنه در مقابل تیغهای بران دشمن مقاومت بسیار کرد تا کشته شد .

طاهر ذوالیمینین

یکی از مردان اهل فتوت خراسان بود وقتی که مأمون که از طرف مادر ایرانی بود ، بسال ۱۹۴ هجری قصد جنگ با برادرش امین کرد ، با

سپاهی گران به بغداد رفت و در آنجا با کمک عیاران پس از چند جنگ امین را شکست داد.

عیاران بغداد که میدانستند، طاهر سردار خراسانی سودائی دیگر دارد او را قدرت دادند، آنچنانکه سایر عیاران و جوانمردان بزودی بوی گرویدند. طاهر پس از مدت کوتاهی در سال ۲۰۵ هجری تمام خاك ایران را از مأمون گرفت و حکومتی نیمه مستقل در ایران بوجود آورد و باب آزادی و استقلال ایران گشت.

حمزة ابن آذرک

عیار بزرگ سیستان حمزة ابن آذرک اولین واصل ترین عیار بزرگی است از فتيان و اخیان که برای دفع مظالم حکام بنی عباس و آزادی ایران قیام کرد.

این عیار بزرگ ابتدا با ایجاد مبارزه منفی بر ضد اعراب پیکار خود را شروع کرد. مردم سیستان با کمک عیاران از پرداخت خراج به عمال خلیفه خودداری کردند.

عیاران براهبری حمزة ابن آذرک، خود تمام اختلافات مردم را حل و فصل مینمودند بدین ترتیب رفته رفته از اعراب خلع ید می ساختند و سرانجام حمزة ابن آذرک قیام کرد و بالشکریان جرار هارون الرشید جنگهای بسیار کرد و عرصه را در خراسان و سیستان و کرمان بر اعراب تنگ ساخت و چندین بار آنها را شکست داد.

هارون الرشید نامه ای برای مصالحه با او ارسال داشت ولی آذرک و عیاران مجرب ایرانی که خاطره قتل ابومسلم آن فتی بزرگوار را بخاطر داشتند جواب را با جنگ دادند و سی هزار سپاهی بجنگ خلیفه بسیج کردند و جنگ کنان تا نیشابور پیش رفتند.

این عیار فتنی و کریم باشنیدن خبر مرگ هارون در نیشابور جنگ را متوقف کرد و خود عازم هندوستان شد و پیش از حرکت پنج هزارتن از سواران خود را در خراسان و سیستان و فارس و کرمان گماشت و بآنها سفارش و تأکید کرد: « نگذارید این ظالمان بر ضعیفا جور کنند »

صالح ابن نصر بستی

« . . . و باز صالح ابن النصر برادر عشان ابن نصر بن مالک به بست برخاست و مردم بسیار بر او جمع آمدند ، از سیستان و بست یعقوب لیث و عیاران سیستان او را قوت دادند . . . و کار صالح ابن نصر به بست بزرگ شد به سلاح و سپاه و خزینه و مردان و همه قوت و سپاه او از یعقوب ابن لیث صفار بود و این اندر ابتدای کار یعقوب بود »
تاریخ سیستان

یعقوب لیث صفار که از دسته عیاران سیستان بود در مکتب صالح بستی در فتوت و جوانمردی بمقامات عالی رسید و پیشوائی و سرهنگی عیاران یافت . نصر پس از برادرش که مقام سرهنگ عیاری داشت و در جنگ بایکی از عمال طاهریان که سر سپرده خلیفه بود کشته شد ، به پیشوائی و سرهنگی عیاران رسید و مبارزه او را دنبال کرد و در اندک مدتی مردم بسیاری بویژه عیاران براو گرویدند و سرهنگان عیاران که یکی از آنان یعقوب لیث صفار بود براو ملحق شدند .

یعقوب لیث صفار

مبارزات خستگی ناپذیر مردم ایران طی دو قرن علیه خلفای بنی امیه و بنی عباس سرانجام با ظهور یعقوب لیث صفار به نتیجه رسید . عیاران و

فتیان که در سراسر ایران پنهان و آشکار برای تحقق آئین فتوت و اخوت این آئین جوانمردان و پهلوانان و بالاخره استقلال کامل ایران یکدم از مبارزه باز نمی ماندند و در زیر هزاران خدعه و نیرنگ دشمن و ضربات خورد کننده سپاهیان عرب از پای در نمی آمدند و انجمنهای ملی گروه فتوت و اخوت خود را حفظ میکردند روزی را دیدند که نخستین حکومت مستقل ایرانی را پس از دویست سال تسلط اعراب بوجود آوردند.

عیارانی که پیش از یعقوب بسرکردگی حمزه ابن آذرک و صالح ابن نصر بستی در سیستان قدرتی بهم رسانده بودند ، کارشان برهبری عیار بزرگ خویش یعقوب تاجائی بالا گرفت که قدم باریکه حکومت مطلق ایران گذاشتند . یعقوب ابتدا عیاری پیشه کرد - هرچند پیشه او رویگری بود ، ولی همت والای او که پهلوانی چیره دست و عیاری جوانمرد بود ، بر شغل پدر قرار نگرفت و رسماً وارد میدان کارزار شد .

گویند یعقوب قبل از رسیدن بحکومت با گروهی از عیاران بریکی از قلاع دشمن دست یافت و گنجینه فراوانی در آنجا دید و دستور داد آنها را ببرند و بر چهارپایان بار کنند ، وقتی کار تمام شد و عزم حرکت کردند چیزی بلورین نظرش را جلب کرد آنرا برداشت و معاینه کرد و برای اطمینان بزبان زد و چشید ، نمک بود . یعقوب دردم فرمان داد ، تمام غنائم را در جای خود بگذارند و از بردن آنها صرف نظر کنند زیرا طعم نمک دشمن ، آن عیار جوانمرد را گرفت . یعقوب و عیاران تا بدین حد حق نمک نگه میداشتند .

یعقوب در دستگاه صالح ابن نصر با ابراز شجاعت و فتوت و نفوذ در

مردم اعتبار و شهرت نیکویافت. درهرجامیان خلق بود، ازایشان نیرومیگرفت. درجنگهای صالح ابن نصر باظالمین بیگانه آزمایش فداکاری و جانبازی داد و سرانجام بمقام سرهنگی عیاران نائل گشت.

فرزندسیستان عیاری نیرومند و دلاوری جانباز و فتنی بزرگ و میهن پرستی بی همتا بود.

یعقوب ابتدا هرات و کابل را متصرف شد و بعد در سالهای (۲۰۴ - ۲۰۸ ه) باستقرار پایه های قدرت ملی آتی ایرانیان اشتغال داشت و پس از آن به یک حمله به آسانی بسراسر کرمان دست یافت و در سال ۲۰۹ آخرین فرد طاهریان را که باخلیفه همکاری میکرد، برانداخت و برخراسان درفش آزادی ملی برافراشت و سپس به مازندران و گرگان رفت و آن خطه ها را برمیهن عزیز برگرداند و بسال ۲۱۱ فارس را نیز بخانواده میهن ملحق ساخت.

فرزند دلیر سیستان برای تحکیم کار خود موقتاً باخلیفه معتمد عباسی کنار آمد و خلیفه نیز از بیم و هم از زیرکی فرمان حکومت از سند تا شرطه بغداد را برای وی فرستاد.

یعقوب که به هیچ روی نمیتوانست غیر ایرانی را تحمل کند پس از یکسال با سپاهی گران برای یکسره کردن کار خلفای عباسی به بغداد لشکر کشید و در مقابل سپاهیان خلیفه صف آرائی کرد. در این وقت خلیفه بانیرنگ یکی از خطیبان خود را برای اتمام حجت جلوسرداران یعقوب فرستاد و با ترساندن آنان از آتش جهنم عده ای مردم جبان و نادان از سپاه ایران جدا شدند و بصف خلیفه پیوستند و یعقوب با همان سپاه کم چندبار لشکریان خلیفه را تا آستانه شکست کشانید، ولی متأسفانه بعلت کمی قوا سرانجام شکست خورد و بخوزستان مراجعت کرد و در جندی شاپور مستقر شد.

خلیفه عباسی بخیال آنکه آن عیار دلاور را که مظهر فتوت و جوانمردی محض بود و سودائی جز استقلال کامل کشور خویش و آزادی ملت ایران

و عدالت اجتماعی نداشت با وعده امارت خراسان و سیستان بفریبد رسولی بنزد وی فرستاد. یعقوب که از پیش از نیت خلیفه آگاه بود قبل از رسیدن رسول خلیفه جواب خود را مهیا ساخت و :

« » بفرمود تا تره و ماهی و پیازی چند بر طبق چوبین نهاده و پیش آوردند. آنگاه بفرمود تا رسول خلیفه آوردند و بنشانند. پس روی سوی رسول کرد و گفت : برو و خلیفه را بگوی من مردی رویگر زاده ام و از پدر رویگری آموخته ام. خوراك من نان جوین و ماهی و پیاز بوده است و این پادشاهی و گنج و خواسته از سرعیاری و شیرمردی بدست آورده ام ، نه از پدر میراث یافته ام و نه از تو دارم . از پای ننشینم تا خاندان تو ویران نکنم یا آنچه گفتم بجای آورم و یا باز بنان جوین و پیاز و تره قناعت کنم . »

نقل از سیاستنامه خواجه نظام الملک

از قرن هفتم تا نهم که اولادان چنگیز و تیمور بر ایران دست داشتند عیار پیشگی همچون دوران تسلط اعراب ، باز قوت و رونق گرفت . همه جا شهرت عیاران که به انحاء حیل بمقابله با حکام غیر ایرانی در ستیزه بودند ، به آفاق بود .

گردنکشی و تسلیم ناپذیری عیاران درین زمان ها نیز موجبات ضعف و انحطاط اتابکان را که هریک قسمتی از خاک ایران را تیول خود ساخته بودند فراهم می ساخت آنان به شیوه عیاران دوران تسلط اعراب ، سر از اطاعت حکام بیگانه باز می زدند و مردم را بخود متوجه می ساختند و از آنان دفع مظالم میکردند و مردم هم متقابلاً از عیاران پشتیبانی می نمودند .

پهلوانی و عیاری در این دوران تقریباً عمومیت یافته بود و نام پهلوانان

بسیاری از این زمانها در تذکرها و تواریخ آمده است. هر کشتی گیر پهلوان در عین حال عیار هم بود. در اینجا چند نمونه از مشخصات عیاران آن عهد خراسان از بدایع الوقایع نقل میشود: « . . . در دروازه فیروزآباد یتیمی (عیاری) بود که او را حیدر تیرگر میگفتند چنانکه بهادران در روز جنگ از نوك ناولك زره شکاف او میترسیدند، . . . هرگاه که کمر به شبروی بستی، ماه ترك شبروی کرده، پس خم زده در گوشه نشستی و چون خنجر بدست گرفتی، تیغ بر دست بهرام، بر فلک پنجم بلرزه درآمدی . . . »

ص ۶۳۴.

« . . . پهلوان گفت: مقراض حاضر ساختند و اهل مجلس را گفت از خانه بیرون رفتند، پهلوان چنانکه رسم پیکانست (شاطران و عیاران)، محاسن خود را مورچه پی زدند و جامه های عیاری را پوشیدند و زنگ و تیربند بر دور کمر مرتب ساختند و باد مهره بر ساق بستند و بعد از آن، پیکان را طلبیدند، طیفور که پهلوان را دید فریاد برکشید. . . پهلوان روبروی طیفور شلنگ زدن گرفتند . . . »

ص ۶۵۲.

« . . . از وقتی که پیک (عیار و شاطر) فلک تاج منصفیت خورشید بر سر نهاده و بدسته پره های شعاع آنها زینت داده و زنگهای زرین کواکب را بر دور کمر ترتیب داده و قنطره زربفت نیلگون خطائی پوشیده مثل این پیکی، هیچکس ندیده، محل آنست که خود را و این پیک خود را به اهل عالم نمایم . . . »

ص ۶۵۲.

آئین پهلوانی در پیشه عیاری، در این دوران مثل گذشته سیره فتوت و اخوت بوده پهلوانان و عیاران، با از خود گذشتگی و فداکاری و جوانمردی تکیه گاه مردم شده بودند.

عیاران عموماً مردمی با ایده آل و درستکار و آزاده بوده اند و کمتر اتفاق می افتاد که کسانی از قدرت حرفه عیاری سوء استفاده کنند. چون لازمه عیاری جوانمردی و فتوت و اخوت بود اگر خلافتش دیده میشد از این سلک مطرود شناخته میشدند اگر در مواردی از عیاران به ناخوش یاد شده، آنهم یا از نظر خرده بینان بوده و یا از قلم و زبان تذکره نویسان پرورده نعمت حکام زمان بوده که عیاران با آنان سرچنگ داشته اند. چنانچه عیاران رفتار و مراسمی خلاف عرف و سود خلق خدا داشتند مردم مورد حمایتشان قرار نمیدادند و کارشان تا آن جاها بالا نمیگرفت که به حکومت و قدرت برسند.

با این توضیح مختصر بر احوال عیاران و عیارپیشگی در دوران تسلط مغولها بر ایران اکتفا میکنیم. زیرا آنان به مرام و رفتار تقریباً با همان خصوصیات عیاران دوران تسلط اعراب عمل میکردند. بدین ترتیب دنباله فصل «چهره های فنا ناپذیر فتیان قهرمان و عیاران دلاور ایران» نیز آورده می شود:

عبدالرزاق بیهقی

مجاهدات و تلاشهای مردم ایران در دوران تسلط اعراب با آئین عیاری و فتوت بشمر رسید و اولین سلسله فرمانروایان ایرانی (صفاریان) در کشور ما مستقر شد و باز مبارزات و پیکارهای ایرانیان در دوران استیلای مغول با همان روش عیاری و فتوت بارور شد و حکومتهای عیاران و فتیان را یکی پس از دیگری براریکه سلطنت و فرمانروائی ایران مستقر کرد و در بدو کار دست بیگانگان را در قسمتی از کشور کوتاه نمود.

در زمان استیلای مغول طایفه‌ای از دراویش و جماعت عیاران در خراسان قیام کردند و موجب نهضت سربداران آن دیار شدند اینان از شیعیان و جان سپاران علی (ع) بودند و به طریق عیاران و بآئین فتیان با بیگانگان مبارزه کردند. اینان از آن روی خود را سربداران خواندند تا هنگام مبارزه از مرگ بیمناک نباشند و سرخود را بالای دار به پبند و تردید بر دل راه ندهند. یکی از سرکردگان ایشان که عیاری بتمام بود از راه کشتی پهلوانی و ترویج آئین فتوت و با سابقه جوانمردی و عیاری به نیروی بازو و تدبیر دست عمال بیگانه را از خطه خراسان کوتاه کرد پهلوان عبدالرزاق بیهقی (۱) بود که در سال ۷۳۸ هجری در سبزوار به سلطنت رسید و بقول این بطوطه سیاح مراکشی سرسلسله پادشاهان عیار خراسان شد.

شاه اسمعیل و شاه عباس

شاه اسمعیل سرسلسله دودمان صفوی، پهلوانی از سلک عیاران و فتیان بود و به نیروی بازو و اراده و قدرت معنوی که در میان عیاران و فتیان داشت به تخت سلطنت تکیه زد. و حکومت‌هایی را که هریک در بخشی از ایران فرمانروائی میکردند برانداخت و کشوری واحد و توانا بوجود آورد. ارادت شاه اسمعیل به آئین فتوت و اخوت و عیاران آزاده و جوانمرد آنقدر زیاد بود که در دیوانی که با تخلص «خطائی» به لهجه آذری سروده فتیان و اخیان را ستوده و ایشانرا در ردیف غازیان و ابدالان و پشتیبانان فداکار حکومت خود بشمار آورده است.

۱ - به بخش پهلوانی صفحات ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ شرح حال عبدالرزاق بیهقی مراجعه شود.

شاه عباس صفوی تا آنجا به آئین عیاری و فتوت و اخوت دلبستگی داشت که خود به لباس ایشان بود و گاه شبها همچون عیاران بلباسهای مختلف در می آمد و بطور ناشناس به همه جا سرکشی میکرد. حتی در میان دشمنان خود راه می یافت و چاره ایشان می ساخت.

وی یک فتی تمام عیار بود. بخانه فقرا و ناتوانان سرکشی میکرد و احوال می پرسید و از کمک ویاری آنان باز نمی ماند.

شاه عباس آنقدر فروتن بود که هیچ فرقی بین خود و دیگران قائل نمی شد. مثلاً در یک میهمانی رسمی که در دربار از تمام نمایندگان کشورهای دنیا پذیرائی میکرد خود بالباس ساده کمر بخدمت بسته بود. وقتی به یکی از میهمانان تاتار کمک کرد تا کفشهایش را در آورد، نماینده پادشاه اسپانیا از سادگی رفتار شاه اظهار تعجب نمود و شاه عباس گفت: « تعجب ندارد، مهمان خیلی عزیز است »

سرپرستی سایکس می نویسد: «..... در حقیقت بین سلاطین صفوی یک روح فتوت و جوانمردی خارق العاده وجود داشت. . . .»

این فروتنی و مهمان نوازی و جوانمردی نشان دهنده زوال ناپذیری آئین عیاری و فتوت در میان ایرانیان است.

از دلاوری شاه عباس در تاریخ سخنها بسیار آمده و از جمله وقتی یکی از اسیران عثمانی را مؤاخذه میکرد بتصادفی مشعلها خاموش شد و اسیر خنجر یکی از درباریان را از کمرش کشید و پشاه حمله کرد و از دحام برپاشد و پس از چند لحظه صدای متین شاه عباس برخاست که میگفت « چراغها را روشن کنید » همه در روشنائی چراغ دیدند که اسیر عثمانی در پنجه های نیرومند شاه پیچ و تاب می خورد.

شاه عباس از میان ورزشها بیش از همه بچوگان بازی و شکار و تیراندازی علاقه داشت.

عیاری در داستانهای قدیم ایران

عیاران از مهمترین و شگفت‌انگیزترین قهرمانان داستانهای قدیم ایران هستند، اگر بعضی از قهرمانان درجه اول این داستانها خود عیار پیشه نباشند، از عیاری نیز برکنار نیستند.

عیاران در این کتابهای افسانه‌ای یا رومانتیک، پهلوانانی فداکار هستند که تن بهر گونه خطر میدهند و نیز بی‌باکانه به میدان نبرد میروند و هم برای کشف خبر از میزان نیروی دشمن به لباس مبدل باردوی دیگر میروند.

اینان پهلوانانی ورزیده و پر دل و توانا هستند، با تجهیزات کامل بمأموریت میروند. آنچه مورد نیاز خود بدانند به تن می‌آریند: جبه سیاه تنگ آستین، نیم جبه، قباچه زره، داروی بیهوشی، کارد، خنجر، وسیله نقب زدن، زنبور، کنج کاو، چکشی کوچک بنام خایسکچه، اره، سوهان، مقراض، کمند و آنچه را که برای نجات دوستان از زندان و وارد شدن بقلعه‌ای لازم باشد با خود بر میداشتنند.

آنچه از این داستانهای افسانه‌ای یا رومانتیک، تا آنجائیکه باین کتاب مربوط میشود، میتوان بهره یافت عبارت است از روانشناسی اجتماعی ایران، خاصه پهلوانان و عیاران و جنگاورانی که با خصال عالی انسانی خود موجب افتخار و سربلندی مردم کشور ما هستند و هم شناختن تمایلات

و آرمایانهای مردم ساده و قهرمانانی که به اشکال دیگر وجود داشته اند و در سراسر تاریخ ایران مشعل جوانمردی و فتوت و اخوت را فروزان نگه داشته اند .
در طی هزاران سال تاریخ ایران شعرا و حکما و داستان سرایان و نویسندگان این سامان جز درستایش راستی ، جوانمردی ، بخشندگی ، فداکاری و مظلوم نوازی ، دلاوری و شجاعت و ملکات عالی انسانی سخن نگفته اند . تکرار دائمی این خصال از زبان بزرگان این مرز و بوم و خواندن و شنیدن لاینقطع آن کلمات و قصار بوسیله عامه مردم در تمام تاریخ ، کلیه آن فضائل ملکوتی را جزء طبیعت ثانوی ایرانیان ساخته است .

در داستانهای مفصل حسین کرد ، اسکندرنامه ، خاور نامه ، رموز حمزه ، ابومسلم نامه ، داراب نامه ، سمک عیار ، هزار و یکشب ، مختارنامه نقشهای اصلی را عیاران بعهدہ دارند . موضوع این کتابها درستایش جوانمردی و راستگوئی ، مردانگی ، عدالت ، عفت و تقوی و شجاعت و بخشندگی است .
مثلاً داراب نامه قهرمانان اصلی حادثه را که داراب و فیروز شاه و فرخزاد و ده ها قهرمان دیگر هستند با این خصال توصیف میکند . عیاران و جوانمردان ایران مردمی راستگو ، دادگر ، پاک نهاد ، آزاده ، بیباک ، دلاور ، دیندار ، شکست ناپذیر و دوستدار آبادانی جهان و فروتن و میهن پرست و سخاوتمند و بشردوست هستند . و نیز دشمنان آنانرا در شخصیتهای جبار و حیلہ گر و ستمکار و بری از خصلت های عالی بشری نشان میدهد .

ملک داراب که یکی از شاهزادگان خیالی ایران است عیاری پیشه میکند نه از راه رفاه و آسایش بلکه از راه پهلوانی و شجاعت و از میان ماجراها خود را بشاهی میرساند . این مشخصات ، در ماجراهای به پادشاهی رسیدن اغلب سردودمانهای پادشاهی ایران مثل کورش کبیر ، اردشیر بابکان ،

یعقوب لیث صفار، شاه اسمعیل صفوی، نادر شاه افشار بچشم میخورد.
داراب جهانگشائی دلیر بود، خود و سرداران سپاهش با شعائر
پهلوانی وجوانمردی عیاران رفتار میکردند. داراب پس از فیروزیهای بسیار
وقتی بنزدیک مکه و مدینه میرسد میگوید:

« حکم ملک داراب چنین است که اهل مکه و مدینه را آسیبی
نرسانند... و اکنون که بمکه رسیدیم مصلحت در آنست که راه بگردانیم»
(صفحه ۲۶۹)

این گفتار نشانه دینداری و تقدس ایرانیان از قدیم ترین روزگارها
است و خاطره احترام کورش کبیر را به مردوک خدای بابلیان در اذهان
زنده می سازد. خصال قهرمان داستان، خصال یک دیندار واقعی است
نه یک خشکه مقدس، دین و عمل او یکی و جدائی ناپذیرند.

گذشت وجوانمردی قهرمانان این داستان تا جائی میرسد که وقتی
پسرپادشاه یمن که پدرش سرداران ایران را بزنگیان سپرده بود تا بکشند
اسیر ایرانیان میشود و نزد دارابش می آورند دستور میدهد بند از دستش
بردارند و تشریف خاصش بپوشانند و نیک نگهدارندش و آنگاه میگوید: «مارا
با پادشاه یمن خصومتی نباشد. اما حالیا بی اختیار واقع شده است. بجهت آنکه
با فرزند من بسیار بدی کرده است اما، ما نکنیم آنچه او کرد» ص (۳۰۳)

در صفحه ۳۰۷ در باره رعیت نوازی و داد گستری ملک داراب آمده
است: «چون ملک داراب نزدیک طایف رسید امرای ایران را جمع کرد و گفت
این دیار یمن است و ملک یاغی است... در میان ماحرب است و ما را
با رعیت کاری نیست. باید که در لشکر جار اندازیم و حکم کنیم تا رعیت
یمن را کسی زحمتی ندهد و در ولایت یمن کسی خرابی نکند و یکمن
یونجه و کاه بزور نستانند. هرچه لشکری را احتیاج باشد به زر بخرند تا رعیت

از ما بزحمت نباشد تا نام ما در یمن بظالمی در نیاید که پادشاهان را هیچ طاعتی و رای عدل نیست».

و باز در همان صفحه درباره ناپایداری این جهان و عدالت و عمل صالح و روز قیامت و داوری سخن میرود و داستان چنین ادامه می یابد. «بهرجا که آبادانی بود چنان میگذشتند که هیچ آزار بکسی نمیرسید و اگر احتیاجی بودی به زر میخریدند. چون آوازه عدل ملک داراب در ملک یمن در افتاد و مردمان آگاه شدند از راه دور می آمدند و نعمت سی آوردند و میفروختند و میرفتند تا چندان نعمت در میان لشکر پیدا شد که آنرا صفت نتوان کرد. در صفحه ۳۱۳ - ملک داراب در ضمن نامه ای که به ملک سرور پادشاه یمن نوشته ، این نکته را یاد آوری کرده است: « و بهر منزل که میرسیدند معامله به دل رعیت میکردند و بر هیچکس دست درازی نکردند . ملک داراب حکم چنان فرموده بود که وای بر آن لشکری که یک طوبه گاه از کسی بزور بستاند؟ ما را بارعیت هیچ کاری نیست ما را باملك سرور سرو کار است».

و هنگامیکه داراب بر دو پادشاه یمن و مصر ظفر یافت و پایتخت مصر را گشود بروشن رأی وزیر گفت :

«در شهر منادی کنند که هیچکس را بارعیت کاری نباشد وای بر جان آنکس که دست بر رعیت و ملک رعیت نهد».

و در صفحه ۸۶۶ داستانرا درباره آئین های جوانمردی و دلاوری و راستی ایرانیان می نویسد : «رسم ملوک فرس چنین بود که چون آواز طبل آسایش بشنوند دست فرو نیاورند و در حال جنگ را باقی کنند» و این بدان معنا است که اگر در حال شمشیر فرو آوردن هستند دست نگهدارند و کار زار را بفرصتی دیگر گزارند.

در داراب نامه همه جا از داد گستری و رعیت نوازی و بزرگواری و انسانیت داراب شاه سخن میرود.

در سیمای داراب شاه، عدالت و جوانمردی و فتوت کورش کبیر و داریوش کبیر شاهان هخامنشی هنگام جهانگشائیهایشان دیده میشود. داراب نامه تحت تأثیر شاهنامه نوشته شده و ایرانیان همه جا بیاری یزدان و دلاوری سرداران و تدبیر عیاران چابک دست و ماهر خویش بر مشکلات فائق می‌آیند.

نقش عیاران ایران و دلاوریها و هوشمندیها و زبردستی‌های آنان در کشف خبر و راه بردن بزندانیهای عظیم که از سنگ خاراساخته شده و در نهایت استحکام است، تا زندانیان ایرانی را رهائی بخشند و همچنین فداکاریهای فوق‌العاده آنان حیرت انگیز می‌باشد.

در داستان داراب‌نامه کشتی گرفتن و کمند انداختن و شکار و رجز خوانی و جنگ تن به تن دو پهلوان در میدان همه از خصوصیات نبردهای ایرانیان حکایت میکنند.

در داستان سمک عیار نیز شعائر عیاری اخوت و فتوت در رفتار و کردار قهرمانان بفرآوانی دیده میشود. در اینجا چند سطری از داستان سمک عیار نقل میشود: سمک با زنی رامشگر بنام روح افزا گفتگو میکند و سخن از رازداری و وفاداری میرود.

- سمک بروح افزا گفت :

- ای مادر دانی که جوانمردی چیست و پیشه کیست؟
روح افزا گفت:

- جوانمردی از آن جوانمردان است، اگر زنی جوانمردی کند مرد آنست.

سمک پرسید :

- از جوانمردی کدام شقه دای ؟

روح افزا گفت :

- از جوانمردی امانت داری بکمال دارم که اگر کسی را کاری افتد و بمن حاجت آرد ، من جان پیش او سپر کنم و منت بر جان دارم و بدویار باشم و اگر کسی در زینهار من آید بجان از دست ندهم تا جانم باشد و هرگز راز کسی با کسی نگویم و سر او را آشکار نکنم ، از مردی و جوانمردی اینرا دانم . اکنون ترا مقصود چیست ؟ اگر کاری و رازی داری آشکارا کن و اگر امانتی داری بمن بسپار .»

سمک براو آفرین خواند و گفت :

- بلی ، رازی دارم بگویم و امانتی دارم بتو بسپارم . اما خواهم که باین گفته خود سوگند یاد کنی
آنگاه روح افزا با این عبارات باشکوه و درخشان سوگند وفاداری یاد میکند :

به یزدان دادار ، به پروردگار آمرزگار ، بجان پاکان و راستان که دل با شما یکی دارم و بادوستان شما دوست باشم و بادشمنان شما دشمن و هرگز راز شما را آشکار نکنم . و هرچه شما را از آن رنجی خواهد رسید از شما بگردانم .

بهر که توانم کرد نیکی کنم و دقیقه های حیل نسازم و اندیشه بد نکنم و اگر از دوستی شما کاری باشد که من برباد شوم روا دارم و اندیشه ندارم و گرنه مراد شما حاصل کنم و از زنان مرد کردار نباشم .

امانت داری و راز داری و اهمیت سوگند و وفاداری جزء خصال بیشمار عیاران بوده و آنانرا در کردار راهبری میکرده است .

اسکندرنامه در زمان صفویه نوشته شده ، در این کتاب شاه عباس بالقب اسکندر قهرمان تحقق آرزوهای ملی و مذهبی ایرانیان میشود و عیاران در راه مقاصد و نیات او فداکاری میکنند .

عیاران باردوی دشمن میروند و کسی را که دستور دارند ربوده و در چادر شبی می پیچند و برای امیر خود می آورند . تمام پهلوانان در لباس عیاری شبروی میکنند یا در میدان جنگ با حریف نیرومندی در می آویزند . هیچ مرد نیرومند و جنگاوری در اسکندر نامه نامی جز عیار ندارد .

در این داستان عیاران ، همانطور که شاه عباس با لباس مبدل و یا درویشی شبگردی میکند ، عیارانه و قلندروار بدنبال سوداهای خود میروند « نسیم » روزی لباس درویشی میپوشد و وارد شهر مغرب میشود . آن شهر مقر فرمانروانی هیکلان پیر بود که ادعای خدائی داشت و مردم را بعبادت خود دعوت میکرد . هیکلان عیاری داشت بنام مهتر مزدك و او نسیم را در لباس درویشی می شناسد و با همان لباس بمقابله او میرود و با او میگوید اگر تو درویشی چرا در بدو ورود به این شهر بسراغ من که مرشد این شهرم نیامدی ؟ نسیم جواب میدهد : من تو را به مرشدی قبول ندارم بعد برای محکوم کردن یکدیگر بسخنوری میپردازند . و نسیم تمام نشانهای درویشی او را با هر شعری که میخواند و مهتر مزدك نمیتواند جواب بدهد از او میگیرد . مطراق و کشکول و رشته و حتی پیراهن و شلوار مهتر مزدك را در می آورد !! .

در اسکندر نامه ، شعائر تشیع متداول آن زمان و نحوه های تبلیغ آن که درویشی و سخنوری در قهوه خانه ها و خانقاه ها بوده مرام قهرمانان داستان است .

در اسکندر نامه دو تن از عیاران زبردست و پر قدرت داستان یکی مهتر نسیم و دیگر مهتر برق ، رقیب و دشمن یکدیگرند و با هم به مبارزه و ستیزه برخاسته اند و با حيله های عیاری و چابك دستی به مات کردن یکدیگر

می‌پردازند. در اینجا برای شناختن شیوه عیاری در عصر صفویه چند سطری از عیاری مهتر برق نمونه می‌آوریم :

« برق گفت من امشب سلطان طیفور (پسراسکندر) را میبرم . نسیم گفت : - اگر عیاری بیا ببر .

امیر ، برق را مرخص کرده ، مهتر برق بدر رفت چون شب بر سر دست درآمد نسیم گفت : امشب در بارگاه سالاران و عیاران مهمان من باشند . از برای ایشان میخواهم صحبت بدارم . پس شاهزاده طیفور با سالاران قرار گرفتند و به صحبت مشغول شدند . سلطان طیفور برخاست که بیرون برود ، نسیم گفت کجا میروی جواب داد کاری دارم . مهتر نسیم ، نعیم را گفت : شمعدان را بردار و همراه او برو و باخبر باش که برق او را نبرد و نعیم برخاست و روانه شد اما چون نعیم شاهزاده را داخل سراب نمود و خود در همانجا ایستاد ، مهتر برق که خود را در پشت چادر گرفته بود شب پرک عیاری بر سر مفتولی بسته پیش شمعدان آورد که شب پرک ترکید (و نعیم را) بیهوش کرد پس برق ، شب پرک دیگر بدماغ شاهزاده ترکانید و او را نیز بیهوش نمود و در شال و دستمال پیچیده و بردوش کشید و بدر رفت . نسیم دید ساعتی گذشت ، شاهزاده و نعیم پیدا نشدند . برخاست در مبرز آمد و نعیم را دید بیهوش افتاده و شاهزاده پیدانیست و نعیم را بیهوش آورده چند پانچه بر سر و صورت او زد .

در عیاریهای اسکندر نامه قدرت عیاران بسیار زیاد است آنان حریف خود یا هر کس دیگر را که بخواهند باسانی در شال و دستمال خود می‌پیچند و بدوش میکشند و مثل گرگی که گوسفند را برباید بدر میبرند .

عیاری هنر پهلوانی جنگاورانی بوده که در سپاه شاهان ایران بر ضد دسیسه های بیگانگان و جاسوسان فعالیت میکردند . بسیاری از اینان جان

خود را در این راه از دست داده و حتی نامی هم از خود برجای نگذاشته اند .
هنر عیاری چنانکه از اسکندر نامه برمی آید در عهد صفویه باوج رواج خود
رسیده بود و سپاهیان دلاور ایران و پهلوانان خدمتگزار میهن باین پیشه روی
مینمودند و خود را برای روزهای پر مخاطره و جنگها آماده میساختند .
بخصوص که در آنزمان کشور ایران از سه طرف در تهدید حمله مهاجمین
عثمانی و ازبکها و اروپائیان بود .

تنها رواج آئین پهلوانی و آموختن آداب و فنون جنگ و ورزشهای سخت
و تعمیم مذهب شیعه بود که میتوانست مردانی جنگاور و نیرومند ، با اعتقادات
مذهبی شیعه اثنی عشری بوجود آورد و وحدت ملی در مقابل مهاجمین ازبک
و عثمانی اهل تسنن بوجود آورد .

داستان حسین کرد یکی دیگر از قصه های پهلوانی زمان صفویه است
که در همان زمان تألیف شده است .

در زمانیکه کشور ایران مورد تاخت و تاز و دستبردهای بیگانگان
قرار گرفته بود ، پهلوانی بنام حسین کرد بالباس دهقانی و هیکلی غول آسا
بشهر تبریز وارد میشود .

یکی از پهلوانان و استادان جنگ و عیار پیشگی بنام مسیح تکمه بند
تبریزی به نیروی حسین کرد و خلوص نیت او به خدمتگزاری به وطنش و آل علی (ع)
پی میبرد و او را شاگرد خود میسازد و بوی فنون جنگ و پیشه عیاری
می آموزد .

در این هنگام دو تن از عیاران ازبک بنام بیرازخان و اخترخان
به چهار سو قهای شهرهای تبریز و اصفهان و خانه های آنها دستبرد میزدند

و پیغام میفرستادند و رجز میخواندند: « در ایران آتشی روشن کنیم که دودش چشمه خورشید را تیره و تار کند و حسین کرد بمقابله با این دو حریف می‌رود آنها را یکی پس از دیگری مغلوب می‌سازد و پس از آنکه دشمنان را از خاک ایران بیرون میراند خود بتلافی برای ترویج مذهب شیعه بقلمرو ازبک ها می‌رود و نام علی (ع) را که شعاری بود مردم شیعه را متحد می‌ساخت در آنسامان زنده میکند و در لباس عیاری با ظالمان مبارزه مینماید و از آنان ریش و سبیل می‌تراشد و حق مظلومان را از ایشان می‌ستاند.

نویسنده کتاب حسین کرد که موضوع داستان خود را از واقعیات و اتفاقات زمان خود می‌گیرد نقش عیاری را در یکی از دوره‌های پرهرج و مرج تاریخ ایران بطور بارزی نشان می‌دهد.

قهرمان داستان به جنگ متجاسرین و متعدیان داخلی می‌رود. حسین کرد یک قهرمان ملی و مذهبی است برای انتقام از قرقچه‌خان ازبک و داروغه‌اش که گوش و بینی درویشی را که مدح علی (ع) می‌گفته بریده‌اند به مشهد می‌رود. در اینجا برای آشنائی با مراتب و رفتار و لباس عیاری و شبروی عیاران در آستانه دولت صفوی شمه‌ای از داستان حسین کرد را که سهم قابل اطمینانی از واقعیات آنزمان را در بر دارد می‌آوریم.

« . . . بشنو از تهمتن دوران ، یکه تاز عرصه میدان و نور دیده
اسلامیان ، منظور نظر مرشد کامل فرزند زاده اسدالله الغالب و دست پرورده
بابا حسن بید آبادی و مسیح تکمه بند تبریزی (حسین کرد) چون از بارگاه
بیرون آمد بمنزل خود رفت و داخل کاروانسرا شد و در حجره خود قرار گرفت
دو ساعت از شب گذشت. یاری ازبک در میان چهار سوق نشست و مانند
خرس تیر خورده لب را بدندان می‌جاوید ، فرمود طبیل بزنند و بگفت یاری
طویل زدند (توضیح آنکه در آنزمان شبها طبیل قرق می‌زدند و سرداروغه‌های
پهلوان در چهار سوق بازار شهر کشیک میدادند) صدای گرم گرم طبیل

بلند شد. صدا بگوش حسین رسید. آن شیر نر زانو بزمین زده، غرق آهن و فولاد شد. و پاتاوه خود را محکم بست و بقاعده هر شب از بام بالا رفت و از دیوار سرازیر شد. در کوچه و بازار گردش کرد... نظر بر طارم خانه امیر انداخت. کمند را جمع کرد و انداخت و بالا رفت، خانه بسیار خوبی دید. چهار شمع کافوری در سوز و گداز بود پا گذاشت در طالار، از بکی خوابیده بود، تهمتن بالای سرازیک رفت. دست در جلبندی کرد و پنجه عیاری را بیرون آورد.»

او مردی پاک باز بود. رقاصی که شیفته جوانمردیش شده بود، شب بیاس بخشندگیش به بستر او می‌آید و خود را در اختیار وی می‌گذارد، ولی حسین کرد شمشیرش را بحکم ذوالفقار علی (ع) میان خود و او حائل میکند و میگوید که تا کنون بندش بروی حرام و حلال باز نشده است. حسین کرد مظهر پاکی و شجاعت و وطن پرستی و جوانمردی است. او به آنچه اعتقاد دارد عمل میکند دین برای او مرام و ایدآل است.

عیاری و شوالیه‌گری

عیاری همچنانکه ملاحظه شد در کشورما تاریخی کهن دارد. این شیوه پهلوانی با آئین خاص خود از ایران بکشورهای همجوار و از آنجا باقصی نقاط دنیا رفت. خاصه باروپا از طریق ترکیه و رم شرقی راه یافت و مورد استقبال مردم سودائی آنسامان که شیفته مشرق‌زمین بودند قرار گرفت.

در کشورهای اروپائی، بیش ازهرجا، ایتالیائیها و فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها به‌عیاری روی آوردند و مردانی که شیفته جوانمردی و فتوت مشرق زمینی‌ها بودند و نیروئی درخود سراغ داشتند، عیارپیشگی را که تا آنجا برسد مقدار زیادی از اصال‌ت خود را از دست داده بود، به‌نام شوالیه‌گری عنوان خود ساختند و شمشیری بکمربستند و اسبی تیز پای بزیر ران کشیدند و قرن‌ها در عرصه اروپا یکه‌تازی کردند.

بدیهی است در هر جای دنیا مردانی ظالم و بدکار و هم نیکمردانی فداکار و با عاطفه وجود دارد. بدکاران و ظالمان ب مردم ساده ستم میکنند و دست تعدی بمال و ناموس آنان می‌گشایند و نیکوکرداران و جوانمردان بحمايت مظلومان و اعاده حقوق ایشان برمی‌خیزند و با ظالمان بمبارزه و ستیزه می‌پردازند.

شوالیه‌های اروپا که سهم کوچکی از آئین فتوت و اخوت از راه دور

شرق بسرزمینشان رسیده بود و از فرهنگ و ادبیات وسیع ایرانی آن چندان بهره‌ای نداشتند بهمان اندک ارمنان مباحثات کردند و آنرا شمع دل افروز وجدان خود ساختند و همچنین از نیروهای مادی عیاری مثل ده‌ها آلات و ابزار و ادوات کار و روشهای ورزشی و آموزشی و خود سازی و سیاست و فوت و فن آن محروم مانده بودند تنها بهمان شمشیری و تیرو کمانی و کمندی و چابک سواری و احیاناً کاردی بکمر بستن قناعت کردند.

نا گفته نماند که در سفرها و حضرها و مساجرا ها باز هم به تقلید از کوچک ابدالهای عیاران ایران که نوچه های پهلوانان تمام عیار بودند و چندان از استاد خود در نیرو و قوت و سرعت عمل دست کم نداشتند، دستیار یانو کری لاغر اندام سوار بر اسبی ضعیف به همراه خود یدک میکشیدند تا در کنار اوصولت بیشتری از خود برخ بکشند. این کوچک ابدالهای بیچاره موظف بودند که تنها نوکر وفاداری باشند و خوش خدمتی کنند و گاهی که شوالیه مغموم میشد با مسخرگی و لودگی موجبات خرسندی وی را فراهم سازند.

نویسندگان رمانتیک اروپا شوالیه‌ها را سردار فاتح آمال و آرزوهای خود ساختند. بزرگترین آنها مثل آلكساندر دوما (۱) و ميشل زواگو (۲) مقدرات دنیای داستان خود را بدیشان سپردند.

پاردا یانها و سه تفنگدار و شوالیه‌های لوکرس بورژیا و روبن هود قهرمان داستانهای هستند که در آنها نقش درجه اول را دارند. شوالیه در آمریکا بصورت زورو و یامرد نقابداری در می‌آید که برای احقاق حق مردمی که گرفتار حاکم ظالم هستند مبارزه میکند. در روسیه در کتاب دو بروفسکی اثر پوشکین (۳) نیز شوالیه‌ای که از حقوق خود و دیگران دفاع میکند بمنصبه ظهور میرسد. در ایتالیا ژرف گاریبالدی (۴) جمیع خصال و قهرمانیهای

1 - Alexander Dumas 2 - Michel Jivaguou 3 - Alexander Poushkin
4 - Joseph Garibaldi

شوالیه‌های چند قرن اروپا را با اصالت بیشتری در نهضت آزادی کشور ایتالیا از خود بروز می‌دهد.

ضمناً شوالیه‌های اروپا سعی می‌کنند تا مقداری از آئین پهلوانان عیار شرق را که فتوت و اخوت است با جوانمردی از خود نشان دهند، ولی چندان توفیقی حاصل نمی‌کنند و مثل كودك نابالغی نمیتوانند، سدی مقابل هوسها و تمایلات خویش بگذارند. آنان اغلب تنها برای تسکین غرور جریحه دار شده‌شان یا برای نامجوئی و یا عشق دختری زیبا روی و یا انتقامکشی از کنت و یادوکی که پدر دختر محبوبشان را کشته وارد معرکه و ستیزه میشوند.

شوالیه‌ها کمتر از افراد عادی پشتیبانی می‌کنند و بندرت میان آنان می‌روند. اغلب پیرامون قصر دو کُها و کنت‌های والاتبار که دختری باب‌دل شوالیه‌هم در قفس دارند پرسه می‌زنند.

از دوکی دفاع می‌کنند که دختر زیبایش زودتر قلب او را تسخیر کرده باشد. دختران زیبا عمده‌ترین انگیزه کشاندن شوالیه‌ها بماجراهای رومانتیک هستند.

این قهرمانان اروپائی معمولاً از حوائج فردی خود بیشتر پیروی می‌کنند و وصال معشوقی زیباروی که وارث ثروت و مکتبی باشد هدف و مقصود نهائیشان است و شراب هم وسیله تحریک سودای دلشان.

اگر ظالمی و یا غاصبی در مقابلشان باشد آنانی هستند که دشمن پدر معشوقه ایشانند، کمتر دفاع از حقوق مظلومین یا مبارزه برای نجات ملتشان را از اسارت خارجی بعهدہ دارند.

البته لازمست در نظر داشته باشیم که آنان بایست از عیاری و اخوت و فتوت پهلوانان عیار ایران بقدر استعداد و سرشت تاریخی خود بهره‌ای بعنوان شوالیه بر دارند. همانطور که در بخشهای پیش گفته شد، شقاوت

رومی که عامل و سرفصل قهرمانیهای آنهاست با قرنهای غارت، شرارت و خودبینی و ستمگری و جنایت راهبرشان بوده است. آنها قرنهای بشر را بصورت گلابیاتورهای اسیر و برده در میدانهای نمایش با نیزه و شمشیر بجان هم انداخته‌اند و زنهای و حتی کودکان بی دفاع را به کام حیوانات درنده رها کرده‌اند تا از تماشای آن لذت ببرند و تفریح کنند. آنها تمدن خود را از راه غارت ملت‌های دیگر حاصل کرده‌اند. از اینرو وقتی بصرافت می‌افتند که در وجدان خاموش خود شمعی از فتوت و اخوت پهلوانان عیارپیشه ایران بیفزوزند، چیزی بیش از یک شعله از آن آتش روانهای بزرگ و پرفتوت قهرمانان ما نمیتوانند برگیرند.

اینست که جوانمردی شوالیه‌ها و حسن حق طلبی و عدالتخواهی‌شان تحت الشعاع حوائج شخصی و سوداها و عقده‌های روحی آنان میشود. عیاران ایران بار دوگاه دشمن میروند و از صدها معرکه میگذرند و یکی از خطرناکترین افراد آنها دستگیر میکنند و در چادر شبی می‌پیچند و بدوش میگیرند و مثل باد صرصر بقرارگاه خود می‌آورند ولی شوالیه‌های اروپا غالباً از دیوار قصر کنت بالا میروند اگر در ربودن دختر محبوبشان توفیقی نیابند از پنجره با او راز و نیاز میکنند.

بخشندگی شوالیه‌ها تنها در میخانه‌ای هنگام مستی آنها به گل روی رقاصه‌ای طناز ظاهر میشود. ولی عیاران ایران بی آنکه قصد ریا در کارشان باشد به ریینوائی دست کرم می‌کشایند.

نویسندگان رومانیک اروپا آنچه توانائی داشته‌اند بکار برده‌اند و شوالیه‌هایی بهتر از اینکه در کتابهایشان می‌بینیم نتوانسته‌اند بسازند. روبن هود و پاردایانها و سه تفنگدار و شوالیه‌های دیگرشان تقلیدی است از آئین پهلوانی و عیارپیشگی سرزمین ما که بوسیله سیاحان مغربی و از راه نشر تدریجی آن از راه آسیای صغیر ورم شرقی باروپا برده شده است.



شاطرری

جوان، شاطر نیکو بود از شاطری
بلا نخیزد و بهره خویش از جوانی نخست
طاقت بر دارد که چون پیر شوی خود
نتوانی بود .

از : قابوسنامه

شاطری جلوه دیگر پهلوانی و دلاوری در ایران

در گذشته های دور، رابطه افراد آدمی بویژه در مواقع فوق العاده و هنگام جنگ و موقعیتهای خاص حمله و دفاع و لشکرکشی و ارتباط سپاهیان در مواضع مختلف و شهرها اهمیت خطیری داشته و شاطران بعد از عیاران نقشهای پراهمیتی در آن لحظات بحرانی بعهده داشته اند.

فرستادن قاصدی پیاده و تیزپا بمأموریت، نسبت به سواری چشم گیر که از هر راهی نمیتواند برود و باسانی از عهده اختفای خود بر نمی آید، خطر کمتری در برداشت، شاطران از میان کسانی انتخاب میشدند که درعین قدرت دوندگی، نیروی بدنی کافی برای مقابله با دستبرد دشمن و دفع آنها داشته باشند.

فرستادن نامه ها و پیغامهای سری نظامی از شهری بشهر دیگر، یا از ناحیه ای بناحیه ای بوسیله شاطران بوده و آنها پیغام و یا نقشه را در حال دویدن (شتافتن) بمقصد میرساندند.

تندی و کندی حرکت آنان بمیزان فوریت و اهمیت نامه بستگی داشته است در قدیم الایام دویدن و تند دویدن کاری بود بس خطیر، از

اینرو احتیاج به آموزش و پرورش در این فن آنرا که باین حرفه میگرائیدند و امیداشت که زیر دست استادان شاطری کارآموزی کنند.

شاطران هنگامیکه حامل نامه و پیغامی بودند، بدون خواب و آسایش میدویدند، تا آنرا از مهالک و خطرات بگذرانند و به مقصد برسانند. ایشان در مواقع حساس، براههای دور و مخوف، از معابریکه چارخانه نداشت و نیز علوفه برای اسب پیدا نمی شد، فرستاده میشدند. اینان چنان پیاده بسرعت راه میرفتند که از سواران سبق میربودند.

شاطری بعد از اسلام بیش از هزار سال همراه آئین و فرهنگ پهلوانی ایران در کشور ما متداول بوده است. شاطری با خصوصیات دیگر، از قدیم ترین دوران تاریخ عهد باستان وجود داشته و وظایف خاص حرفه خود را عهده دار بوده است.

آداب و آئین ایشان، بعد از ظهور اسلام بر نسق پیشه عیاران بوده است. تقوی و طهارت و صداقت و امانت و جوانمردی را در کسوت خود اشعار میداشتند. بطور کلی با آنکه شاطری کسوتی غیر از عیاری بوده معذک صفات و خصوصیات مشترکی باهم دارند و شاطران هم در ردیف دیگری در خدمت همان مراجعی بودند که عیاران. شاطران گاه همچون عیاران به پشت اردوی دشمن برای کشف وضعیت و کسب خبر میرفتند و خود را به آب و آتش میزدند.

در اغلب اعصار تاریخ کشور ما، تربیت شاطر اهمیت بسیار داشته است. داوطلبان پس از حائز بودن شرایط لازم که عبارت بود از سلامتی و قدرت بدنی و چالاکی و ایمان بمذهب رسمی و آئین ملی و داشتن معرف معتبر، در این حرفه پذیرفته میشدند آنگاه دوره نسبتاً طولانی کارآموزی را می دیدند که در طی آن ریاضت دوندگی و فنون خستگی نا پذیری و تحمل گرسنگی و تشنگی برای بالا رفتن مقاومتشان در برابر شدايد تعليم داده میشد.

طالبین شاطری وقتی مراحل آموزش را تمام میکردند ، بایک آزمایش برتبه‌ای از مقام شاطری نائل میگشتند. آزمایش بدین قرار بود که شاگردان باید در طول خیابان و یا جاده‌ای مثلاً بمسافت ۱ کیلومتر یکبار بسرعت بدو بروند و برگردند.

طبق معمول ، یکسر جاده ، عده‌ای باتیرهای سفید رنگ می‌ایستادند و در ده کیلومتر سوی دیگر جاده عده‌ای دیگر باتیرهای سیاه. شاطر باید تیر سفید را از مبداء بگیرد و بمقصد برساند و در آنجا تیر سیاه را بستاند و برگردد. مراقبینی هم در مسیر دو طرف جاده میگذاشتند که اگر شاطر ایستاد ، دویدن او را تمام شده اعلام کنند و نیز کسی و یا چیزی مانع حرکت شاطر نشود. یک مسابقه دونامحدود هم معمول بود. در این وقت شاطران با گیوه‌های سبک و مچ پیچ تا زیر زانو و قبای بلند دورچین دار که پس از احراز مراتب مقامها بآنها زنگ بسته می‌شد و کلاهی تقریباً بوقی شکل و کمر بندی سخت بکمر آماده آزمایش می‌شدند. همچنین نیز کولباری نان بردوش و مشکی کوچک آب بکمر حمایل می‌ساختند.

و بعد همه منتظر فرمان حرکت (دومقاومت) در یکسر جاده می‌ایستادند در حالیکه هر کدام تیر کوتاه و سفیدی بدست داشتند تا در طول آن جاده ده کیلومتری شبانه روز تا جائیکه توانائی در بدن دارند بدوند.

وقتی فرمان حرکت داده میشد ، همه باتیرهای سفیدی که بدست داشتند ، یکدفعه با هم میدویدند. برای هر دونه دو نفر تیر میداد. یکی در مبداء تیر سفید می‌داد و دیگری در مقصد ده کیلومتر آنسوتر ، تیر سفید را تحویل میگرفت و تیری سیاه میداد. دونه می‌بایست تیر سیاه را به مبداء برساند و تیر سفید دیگری بگیرد و مجدداً برگردد و در نقطه مقصد تحویل بدهد. در این مسابقه یا آزمایش دو امتیاز قائل میشدند. یکی برای طول مدت زمانیکه در این مسافت دویده بودند و دیگر تعداد دفعاتی را که

مهرفته و برمیگشته‌اند و آن از روی عدد تیرهای مبادله شده تعیین می‌شده است. مدت زمانی که شاطرها در حال دویدن بودند، اغلب از سه تا چهار روز طول میکشید. چنانچه گرسنه یا تشنه می‌شدند، می‌بایست بدون توقف از انبان نان و خورشتی که بردوش داشتند و از مشک آبی که بکمر بسته بودند، سد جوع و رفع عطش کنند. وقتی شاطران در این حرفه فداکاری و ممارستی بکمال نشان میدادند، زنگ حیدری به بازو و دامن یا کمرشان می‌بستند. این به علامت چابکی و قدرت عمل آنان بود. شاطران از قدیم الایام پای پیاده جلوسب شاهان پیشقراول میشدند و میدویدند و اغلب کمانی بردوش و خنجری بر کمر داشتند. و پای اسب شاه حرکت میکردند و وقتی اسب شاه چهار نعل میرفت، شلنگ اندازان میرفتند و اگر یورتمه با قدمهای کوتاه و سریع. اینان در این کار سمت پیشمرگی شاه را داشتند و آماده مقابله با هر خطر احتمالی بودند.

اینان از استادان فن شاطری بودند که پس از گذراندن درجاتی و گذشتن از آخرین آزمایش که در حضور پیر استادان این حرفه انجام میشده، عالیت‌ترین مقامات خود را احراز میکردند.

به‌خصوص در عهد پادشاهان صفوی و بعد از آن، بزرگان و ارکان دولت و محتشمین سوار بر اسب یا استر با همراهی شاطر حرکت میکردند و دویدن شاطرها همپای مرکوب خود، نشانه بزرگی و عظمت و شخصیت خود می‌شناختند. گاه تعداد شاطرانی که همپای مرکوب محتشم حرکت میکردند تا ده نفر میرسید. شاطرها مایه افتخار و تکیه‌گاه بزرگان و امیران و شخصیت‌های معتبر اجتماعی مملکت بودند.

* * *

سیاح فرانسوی تاورنیه (۱) مشاهدات خود را هنگام انجام یکی از آزمایشات نهائی شاطری در اصفهان چنین شرح میدهد:

Tavernie - ۱

تمام شاطران شاه و بزرگان ایران از کسانی هستند که در این حرفه بمقام استادی رسیده‌اند. اگر شاطر پیشکسوتی بخواهد بمقام استادی برسد، باید یک آزمایش دو فوق‌العاده که با تشریفات همراه است و آن بمثابة شاهکار فن شاطری بشمار می‌باشد انجام دهد.

چنانچه شاطری که میخواهد، بمقام استادی برسد در جرگه یا وابسته یکی از بزرگان درجه اول باشد، مسابقه آزمایش نهائی او با تشریفات صورت می‌گیرد آن شخص بزرگ و محتشم تختی در جلوی عمارت عالی قاپوی میدان نقش جهان قرار میدهد و روی آن شیرینی و تنقلات و میوه‌های گوناگون می‌چیند و در حضور رجال و اعیانی که دعوت کرده جشن می‌گیرد. زنان رقاصه و آوازه خوان با ساز و تنبک سرور و شادمانی به مجلس میدهند.

هر کس که در این جشن دعوت میشود، باید خلعتی برای خاتمه آزمایش نهائی دوندگی شاطر با خود بیاورد که در آخر جشن باو بدهد. تمام کسانی که دعوت میشوند، هریک چیزی با خود همراه می‌آورند. یکی کمر بند و دیگری قبا و . . . شاطر از این هدایای گوناگون بهر یک از شاگردان خود نیز سهمی میدهد. هنگام شروع آزمایش شاطر برهنه میشود و تنها زیر شلواری کوتاهی بتنش میماند. آنگاه پاهاى خود را با پیه چرب میکند و بعد کمر بندی که سه زنگوله آن روی شکم می‌افتد بمیان می‌بندد و از طلوع تا غروب آفتاب دوازده بار از جلوی عمارت عالی قاپو تا دامن کوهی بنام سنگ‌ماره که بیرون شهر واقع است میدود. در این زمان کم ۳۶ لیو (۱) طی میکند که برابر است از پاریس تا اورلئان.

در مسیری که شاطر در حال دو آزمایشی میباشد رفت و آمد را قدغن میکنند و فقط سیصد یا چهارصد سوار با او همراه میشود تا سرعت حرکت

۱ - مقیاس طول فرانسه Lieu = ۴ کیلومتر

اورا کنترل کنند و هر بار که بشهر نزدیک میشود از پیش بازگشت او را به مبدء و داوران اعلام دارند.

هر بار به مقصد که سنگ ماره است میرسد ، چند نفر که آنجا مأمور تحویل جویه تیر باو هستند ، یک چوب تیر بعلامت تا مقصد رسیدن باو میدهند تا آنرا هر بار بعالی قاپو برساند . هر دفعه که شاطر میرود و بر میگردد در جلو عالی قاپو مراجعت او را با کرنا و طبل اعلام مینمایند . در اینوقت زنهای مطرب پیش میروند و او را نوازش میکنند ، شاطر در تمام مدتی که میدود هیچ چیز نمیخورد زیرا مانع سهولت حرکت و زحمت او میشود . فقط گاهی شربت می نوشد .

غروب که از دوازدهمین دور دوییدن مراجعت میکند تیر هائی را که از سنگ ماره تحویل گرفته می شمارند و استاد شاطرها که اغلب شاطران شاه هستند استادی وی را گواهی مینمایند و از آن لحظه او به جرگه استادان فن شاطری وارد میشود .

در این هنگام غریو شادی و هلهله انبوه تماشاچیان میدان نقش جهان را پرمیکند و رفقا و نزدیکان آن محتشم بشاطر موفق هدیه های خود را پیشکش میکنند مراسم این آزمایش که بشاطر دوانی معروف بود در کلیه مراکز حکومتی ولایات رواج داشت و همیشه فرمانروایان عده زیادی شاطر در خدمت خود میگرفتند تا حامی آنان باشند و جلال و جبروت دستگاه خود را خیره کننده تر سازند .

ایرانیان قدیم حرفه شاطری را محترم و ارجمند می شناختند و هر کس را به آسانی در این پیشه نمی پذیرفتند . حرفه شاطری خانوادگی بود از پدر به پسر و پشت به پشت حرفه آن آموخته میشد و منتقل نمیگردید . در خانواده هائی که شاطری ارثی بود شاطران فرزندان خود را از هفت سالگی وادار بدویدن واز روی قاعده تند رفتن میکردند . بچه تا ده سالگی دو کیلومتر را یک نفس

باید بدود و شلنگ بیندازد و تا دوازده سالگی و کیلومتر را و بهمین ترتیب هر سال بر بعد مسافت بیافزاید. در سن هیجده سالگی یک انبان نان و یا آرد با ساج نان پزی بر دوشش می بستند و یک مشک یا کوزه آب در کمر او می آویختند و با آن وضع شاطر بچه را میدواندند، تا برای مسافرتها و مأموریتهای خطیر در بیراهه ها و صحراهای لم یزرع و راههای میان بر و دور از جاده های عمومی که در آنها نان و آب پیدا نمیشود آماده کنند. برای آموختن فنون و رموز شاطری، استادان و معلمین به شاطر بچگان مشق پر دویدن و شلنگ انداختن و روی قاعده دویدن و سایر ریزه کاریهای این فن را میآموختند.

استاد شاطرهائی را که در جلو اسب شاهان ایران میدویدند باید از پهلوانان جنگاور پیاده محسوب داشت. شاطران اغلب در خدمت امور مهمه دولتها و کارهای نظامی و غیر نظامی بودند و وظایف خطیری بر عهده داشتند. بعد از صفویه حرفه شاطری رونق و عمومیت بیشتری یافت و شاهان قجر و درباریان هنگام عبور از شوارع و معابر برای نشان دادن حشمت و جلال خود گروه زیادی از شاطران چابک پا را بصف در التزام رکاب سلطنتی حرکت میدادند.

چنانچه سفیر یا مهمان عالیمقامی وارد پایتخت میشد در تشریفات استقبال، صف های شاطران همه جا پایپای اسب مهمان میدویدند و او را با جلال و احترام بشهر و از آنجا بمرکز پذیرائی وارد میکردند.

ناصرالدین شاه با اینکه توسط کالسکه حرکت میکرد باز از همراهی صفوف خیره کننده شاطران چشم نمی پوشید و همه جا آنها را بخصوص تایپرون دروازه شهر همراه میداشت. هر وقت ناصرالدین شاه با اسب بمسافرت یا شکار میرفت گروهی از شاطران از پیش و دنبال بهمراهش میدویدند. معروفترین شاطران ناصرالدین شاه که منصب شاطر باشی شاه را

داشتند ابتدا حاج محمد قلی خان صارم الملک و بعد از او پسرش فضل الله خان بود.

در زمان قاجاریه هم استاد شاطران شاگردان خود را از میان کسانی انتخاب میکردند که تیزپا و چست و چالاک باشند. اینان در حرفه خود چنان ورزیدگی و مهارتی پیدا میکردند که در مواقع فوق العاده و اتفاقات وقتی برای ابلاغ امری فوری یا رسانیدن نامه‌ای محرمانه از پایتخت و یا از شهری بشهر دور دست مأمور می‌شدند، از مأمور سواره زودتر به مقصد میرسیدند.

شاردن (۱) در سیاحت نامه خود شاطر را نوکر پیاده شاهنشاه تعریف کرده است و آزمایش نهائی شاطری را جشن شاهکار پادوئی برای ورود بخدمت شاهنشاه میخواند.

شاردن در فصلی از کتاب خود آنچه از شاطری و چگونگی احوال آن در ایران دیده است بدقت بیان میکند. مشاهدات وی از لحاظ قرب و منزلت شاطری و اهمیت ورزش چالاکی و ورزیدگی در حرکات و قدرت بدنی شاغلین آن حرفه در خور مطالعه و توجه بسیار است.

در اینجا یکی از صحنه‌های جالب و شگفت جشن شاهکار آزمایش ورودی شاطر بخدمت شاهنشاه صفوی از نظر شاردن بطور اختصار تعریف میشود:

برگزاری جشن شاطری در حضور شاه سلطان سلیمان صفوی

شب پیش از جشن، شاطر بحضور شاهنشاه صفوی باریافت و شاهنشاه بوی امیدواری دادند، چنانچه مراحل آزمایش دویدن را باموفقیت

پایان برساند او را بشاطری خود بر خواهد گزید و نیز یکدست خلعت که پوشاک کامل است بوی مرحمت خواهد فرمود و در دم فرمان داد تا مغازه‌ها را با فرش وقالی بیارایند و همه جا را آذین بندند. تمام مسیر آزمایش دوندگی را آب پاشی کنند.

فردا صبح، روز مسابقه در همه جا همه چیز مرتب و آراسته بود. میدان شاه اصفهان خلوت و تمیز و آماده گشت.

در جلو عمارت عالی‌قاپو چادری بطول و عرض ده متر و بارتفاع یازده متر برستونهای زرین برپای داشتند.

چادر را با منسوجات زربفت آستر گرفته بودند و زیر آن روی زمین قالی یک پارچه گرانبها و بسیار بزرگی گسترده بودند. از ستونهای زرین، منگوله‌ها و کاکلهای زیبائی که شاطرهای شاهی بر کلاه میزنند و بر پیکر خویش حمایل میکنند آویخته بود.

ده تا بیست نفر از شاطرهای سلطنتی، بالباسهای فاخر و نفیس نسبت بکسانیکه وارد میشدند، احترامات و تشریفات بجای می‌آوردند.

دربانان گارد سلطنتی در آستانه خرگاه مستقر بودند. نگهبانان شاهی در تمام معابر میدان فاصله بفاصله در یک صف ایستاده بودند. روبروی در عالی‌قاپو، نه قلاده از فیلان با غاشیه‌های گرانبها و کنده و زنجیر وزینت‌های زرین صف بسته بودند. فیلبانان با لباس هندی مراقب و مواظب بودند و بزرگترین فیل که برگرده اش تخت سلطنتی مسقف و مجهزی بسته شده بود بسواری شاهنشاه اختصاص داشت.

در یک طرف میدان جانوران درنده که برای روزشکار تربیت یافته‌اند از قبیل: شیر، ببر، پلنگ، گربه وحشی و انواع دیگر درندگان بچشم میخورند

در جانب دیگر میدان ارابه‌های هندی که با گاوهای سفید کشیده

میشود ردیف شده‌اند و نیز حیوانات مخصوص پیکار مثل گاو میش، گاوهای نر، گرگ، قوچ که هر یک قلاده‌ای بگردن دارند نگهداری میشود. در قسمت شمالی میدان دسته‌های تفریحی نمایش دهنده قرار گرفته بودند. رقاصه‌ها، دسته‌های معرکه گیر و شعبده بازان و شمشیر بازان و خیمه شب بازان و در بین فاصله‌های هر دسته گروههای نوازندگان مستقر بودند.

تمام راههایی را که شاطر باید در حال دوازدها بگذرد، آب پاشی کرده و با دسته‌های گل آذین بسته بودند و تمام دکاکین کویها و برزنها و گذرگاههای مسقفی که شاطر باید از جلوی آنها بگذرد با فرش و منسوجات گرانبها بطور شگفت انگیزی آراسته شده بود.

در یک طرف میدان شاه - دو، سه هزار نفر هندی صف بسته بودند و در سوی دیگر دو یا سه هزار نفر از آرامنه و نیز زرتشتیان در جای دیگر و یهودیان در جائی مستقر بودند.

مقابل در منازل اغلب رجال کشور که در مسیر شاطر واقع شده بود میزهای مجمر و گلاب و سینی‌های شیرینی چیده بودند خلاصه در سراسر خط سیر حرکت شاطر طبل پایه‌دار و شیپور و آلات موسیقی دیده میشد تا موزیکچیان به محض مشاهده شاطر آنها را بنوازند.

شاطر پیراهن و شلواری از کرباس نازک بتن داشت و نیز پارچه‌ای سفید چندلانی محکم روی سینه و پهلوهایش بسته بود. پاتاوه‌های سفیدی هم دور ساقهای پایش پیچیده داشت.

شاطر میدود و عده زیادی مدام همراه وی میباشند و سی نفر از گروه سواران که بعضی از آنان از اشراف و اعیان میباشند جلوتر از او اسب میتازند. گروه چاپار مخصوص سلطنتی، برای مراقبت شاطر را در سراسر مسیر حرکتش دنبال میکنند تا صحت عمل او را بهنگام بازگشت گواهی دهند و

نیز آنان پیوسته بسروصورت وساق پا وران و بازوان شاطر گلاب می پاشند تا طراوت پیدا کند و از عقب و جلو و طرفین طوری با تردستی او را باد میزنند که مانع حرکت وی نگردند.

از همه جا، از همه سو، زبان بتحسین شاطر میگشایند. هزاران نذر و نیاز نثارش میکنند. ندای خدایا، پروردگارا، یا امام، یا پیغمبر باسمان بلند است.

اعیان و اشراف و رجالی که درطول راه با او برخورد میکنند بوی وعده ثروت و نعمت و افتخار و تشریف میدهند و بدینوسیله بشجاعت و قوت قلب شاطر میافزایند.

شاطر که ابتدا برای عادت بدویدن بازوان خود را مثل شمشیر بازان حرکت میداد اولین دوره های راه پیمائی خود را بسرعت رفته و برگشته بود، در این مراحل لحظه ای برای تنفس متوقفش میکنند.

اکنون شاطر، وقتی بچادری که باید تیرهای خود را تحویل بدهد مراجعت میکند، دو نفر پادو شاطر نیرومند بزور بازو او را متوقف میسازند و روی فرش می نشانند و شربت باو می نوشانند و جلو بینیش عطر میگیرند.

در همین لحظه یکنفر از شاطران تیری از یکی از افسران میگیرد و بر پشت او میگذارد. درازای این تیرها در حدود $\frac{1}{4}$ متر است (قبلاً توضیح داده شد که شاطر باید دوازده تیر از مبداء به مقصد برساند و از آنجا در هر دفعه دوازده تیر بگیرد و به مبداء برگرداند و تحویل بدهد). اینک تیری که پرشال پشت او گذاشته میشود برای به مقصد رساندن و تیر دیگر تحویل گرفتن است.

اشراف و رجال دربار همچنان همراه شاطر سواره در حرکتند. شیخعلیخان حکمران ایالت مرکزی ایران با اینکه پیر مردی شصت ساله بود پنج بار شاطر را مشایعت کرد.

وزیر اول هم که مرد سالخورده‌ای بود سه دفعه مسیر حرکت را طی کرد. وزیر دربار نیز که از آن دو سالمندتر بود، دو مرتبه شاطر را مشایعت کرد.

چون شاهنشاه فرمان داده بود، دوازده نفر از مهمترین شخصیت‌های دربار هر کدام بنوبه یک‌دور شاطر را سواره مشایعت کنند، لذا آنروز تمام ایشان یکی پس از دیگری وظیفه خویش را انجام میدادند.

شاردن می نویسد: در هفتمین دور حرکت او که بر اثر آفتاب سوزان و گرد و غبار راه رو به کندی نهاده بود، من سوار بر اسب او را دنبال کردم گاه برای رسیدن بشاطر مجبور میشدم چهار نعل برانم. موقع بازگشت شاطر به میدان از هر طرف فریادهای شادی با آسمان برمی‌خاست و صدای طبل و شیپور و آلات موسیقی چنان در فضا منفجر می‌گشت که در سه فرسنگ دورتر شنیده می‌شد.

شاطر شش دفعه راه پیمائی اول را درست در شش ساعت به پایان رسانید. شاه سلطان سلیمان صفوی، شخصاً برای انجام ششمین دوره راه پیمائی شاطر بدرون‌چادر تشریف فرما شد و وی را با نوازش‌های بسیار تشویق و تشجیع نمود.

در دور هفتم، سی دستگاه سینی زرناب مملو از خوراکی‌های مطبوع برای پذیرائی شاطرها بچادر آوردند.

ساعت سه بعد از ظهر شاهنشاه مقابل یکی از پنجره‌های بزرگ عالی قاپو که مشرف میدان بود نزول اجلال فرمودند.

در این هنگام گروه‌های مختلف نمایش دهندگان در چهار گوشه میدان کار خود را آغاز کردند. نوازندگان ورقاصان بنوازش ورقص پرداختند. جانوران درنده بجنگ یکدیگر رها شدند شعبده‌بازان بعمليات و بندبازان به بندبازی

مشغول گشتند. شمشیر بازان باشمشیرهای آخته به هنرنمایی دست زدند و همچنین ورزشها و بازیهای مختلف در کنار هم بنمایش درآوردند. شگفت‌ترین صحنه‌های نمایشی دنیا در آن واحد از هر طرف چشمها را خیره میکرد انسان نمیدانست کدام یک را تماشا کند. همه فوق‌العاده و جالب بودند. مردم از آنهمه نمایش بیش از همه به جنگ جانوران درنده که از گیراترین نمایشهای تفریحی ایرانیان است چشم دوخته بودند.

جنگ شیر و ببر بنگال، جنگ پلنگ با گاووان نر، جنگ گاومیشان، پیکار گرگها با یکدیگر، قوچان و خروسان نوعاً باهم مناظر هیجان انگیز و سرمست‌کننده‌ای پدید آورده بود.

حیوانات شاخ دار بشیوه‌های گوناگون با یکدیگر نبرد میکردند. گاومیشها هنگام ستیزه شاخ‌بشاخ می‌آویختند و کشمکش میکردند، تاییکی مغلوب نمیشد و یا از میدان بدر نمی‌رفت دیگری به پیکار ادامه میداد. قوچها در مقابل هم دورخیز میکردند و یکدفعه از دو طرف با شدت و فشار بهم هجوم می‌بردند و کله‌های خود را چنان محکم و بضرب بهم میکوبیدند که صدای تصادم آنها از پنجاه متر آنسوتر شنیده می‌شد. و باز هردو از دو طرف بعقب می‌رفتند و با حمله دیگر کله به کله می‌شدند آنوقت، این جنگ گستاخانه ادامه می‌یافت تا یکی بر زمین می‌افتاد.

گرگهای گرسنه را قبلاً خشمگین می‌سازند و پس به جنگ و امیدارند بدین طریق که یکپای گرگ را با ریسمان بلندی می‌بندند و سر ریسمان را در دست نگه میدارند و آنگاه گرگ را رو به طمع زنده‌ای در وسط میدان رها میکنند و گرگ بتاخت بسوی آن هجوم می‌برد و همینکه بنزدیک طعمه میرسد یکدفعه بسرعت ریسمان را پس میکشند و گرگ را از رسیدن به طعمه باز میدارند. آتش خشم و غضب گرگ زبانه میکشد و از بیقراری بروی دو پا

میایستد و نعره میکشد. در این وقت هر دو گرگ را با چشموهای خون گرفته از دو طرف بسوی یکدیگر رها میکنند و هر دو بهم هجوم میبرند و جنگ گرگها آغاز میشود.

شاهنشاه صفوی در ساعت ۵ بعد از ظهر برای اعلام پایان نمایش هنگام مراجعت شاطر سوار بر اسب تاجلوی دروازه باستقبال او میرود. شاطر قبل از رسیدن بدروازه در بین راه پسر بچه‌ای را بردوش خود سوار میکند تا نشان دهد که خستگی برایش مفهوم ندارد و باشوق رو شهر میدود. این هنرنمایی او را مردم بیش از پیش با هلهله و شادی استقبال میکنند و از هر طرف فریادهای تحسین نثارش مینمایند.

شاهنشاه صفوی وقتی در حین حرکت با شاطر روبرو میشود، با صدای بلند خطاب باو دستور میدهد برایش خلعت دهند.

یکدست لباس کامل شاهانه شاطری و پانصد تومان پول بوی می‌پردازند و سپس بزرگان و درباریان و ارکان دولت هریک بنوبه پیشکشی‌های گرانقدری باو هدیه میکنند.

بهنگام غروب آفتاب جشن شاطری با طبل و شیپور و موزیک پایان می‌یابد و شاطر بمقام شاطرباشی سلطنتی نائل میگردد.

اشکال لباس شاطرها از عهد شاه صفی صفوی تا اواخر دوره قاجاریه

شاطری در هر دوره لباس و ظاهری خاص زمان خود داشته و در طی ادوار مختلف دستخوش تغییراتی میگشته است.

در این قسمت تطور لباس شاطری از اواسط صفویه تا آخر سلطنت قاجاریه با تصاویر و عکسهائی که از سفرنامه‌های خارجیان در دست است نشان داده میشود.

شاطرهای عهد شاه صفی قبائی بلند میپوشیدند و هنگام دویدن گوشه‌های دامن آنرا بعقب برمیگردانیدند و محکم به کمر خود می‌بستند تا هنگام دویدن مانع سرعت نشود.

یقه پیراهنی را که زیر قبا میپوشیدند گرد میدوختند و حاشیه دور آنرا با قیطان و یا یراق می‌آراستند. این پیراهن آنقدر بلند بود که تا بالای زانوها میرسید. آنها یک نوع کلاه پوستی که آفتاب گردانی بزرگ داشت بستمیگذاشتند تا هنگام مسافرتها ی طولانی و راه پیمائیها صورتشان از تابش آفتاب سوزان در امان باشد و چشمشان در مقابل نور آن خیره نشود و نیز برای زیبائی پری به پهلوی کلاه خود میزدند که ضمناً علامت شاطری هم بود.



شاطر در عهد شاه صفی

شلوارشان بسیار تنگ بود و قسمت بالای آن در زیر پیراهن و پاچه‌های آن در زیر مچ پیچهای که بدور پاها می‌بستند کاملاً پنهان میماند. کفش سبک و نرم پیامیکردند تا آسان وتند بدونند باطراف کمر بند خود تعدادی گوی یا زنگوله های گرد مجوف که از علائم مخصوص شاطرهای آنزمان محسوب میگشت می‌آویختند و عصای بلند سرکچی که سلاح دفاعی و کمک آنها در راه پیمائی و کوهنوردی بوده بدست می‌گرفتند.

ظاهر لباس شاطرها در عهد شاه سلطان حسین صفوی نسبت بزمان شاه صفی کمی تغییر یافته است.

کلاه پوستی آفتاب گردان دار به عمامه خوش پیچی تبدیل یافته که از وسط کلگی آن یک دسته پر رنگین وزیا بیرون آمده و عقب سر می‌ریخته و همچنین در طرف راست عمامه تک‌پری که از علامات شاطری میباشد بطور عمود زده شده است.

پیراهن شاطرهای این دوره با گذشته فرقی نکرده و همان یقه های گرد و قیطان دوزی شده را دارد.

از بالای شانها دو رشته گوی یا زنگوله های مجوف که بدو منگوله ابریشمی خوش رنگ منتهی میگشته روی دوطرف سینه تاب میخورده و نیز شالی بکمر می‌پیچیدند و از روی کمر بند زنگوله دار شاطری می‌بسته اند.

چند رشته منگوله بلند که ته آنها بجلو کمر بند وصل شده بود درپیش دامنشان آویزان بوده و نیز دو منگوله بزرگ با گویهای مجوف از طرف راست به پر شالشان می‌آویختند.



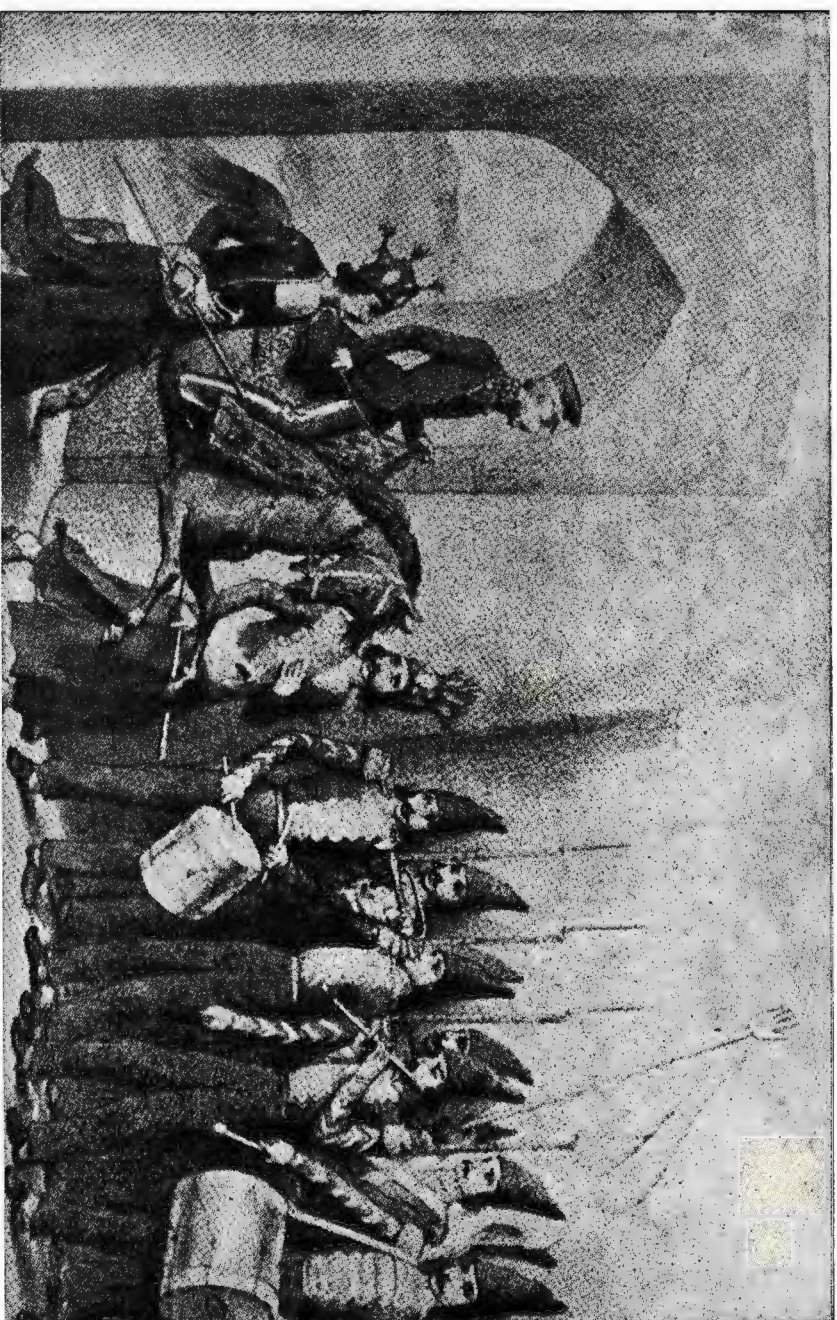
شاطر در عهد شاه سلطان حسین صفوی

دوبند چرمین بشکل تسمه باریکی ازچپ وراست سینه وپشت میگذاشته و برای نگهداشتن کمر بند شاطری به آن متصل میگشته است. شلوار شاطرهای این دوره نیز مانند پیش تنگ و کوتاه بود که زنگالی هم بروی پاچه های آن کشیده و یا مچ پیچ می بستند.

کفشها به نیم چکمه هایی تبدیل یافته که دوساقه چرمی تو در تو دارند تاساق وقوزك پاها هنگام راه پیمائی طولانی از هرگزند مصون بماند. آن عصای سرکج بلند، به چوب بندبند کوتاه و گرزمانندی تبدیل یافته که سر باریکشی در دست و سرقطور آن بطرف پائین گرفته می شد. در این تصویر عمامه و ریش که از مختصات رواج زهد و دینداری در عهد شاه سلطان حسین است باقیافه رند و ماجراجوی شاطر بیگانه و موقتی مینماید.

همانطور که گفته شد، شاطران در زمان قاجاریه هنگام ورود مهمانان خارجی به پایتخت در مراسم تشریفات پیشاپیش اسب آنان میدویدند. با این تعریف آنها وظائف گارد احترام را عهده دار بودند. تعداد شاطرها در مراسم تشریفات، نسبت به مراتب اهمیت مهمانان کم و زیاد می شد.

در زمان محمدمشاه قاجار چنانکه در تصویر ملاحظه میشود، لباس شاطرها تغییر محسوسی یافته است. کلاه نمدی خوش ترکیبی بسر میگذارند که چهار دسته موی یال یا دم اسب از چهار گوشه آن بیرون آمده و در گرداگردش نشانها و پولکهای فلزی دوخته شده است. قبای بلندی که سمت راست آن چاک دارد به بر میکنند و شال بزرگی بکمر می بندند و خنجر را بر آن میگذارند



شاطر در عهد محمد شاه قاجار

و نیز بر روی بازوها و سینه لباس پولک‌هایی فاصله بفاصله میدوزند و همچنین حمایلی هم که قلاب دوزی‌هایی بشکل برگ خرما در آن منقوش است روی دوش راست خود می‌اندازند. پیراهنشان همچنان سفید و یقه گرد می‌باشد.

شلوار گشادی می‌پوشند که دامن بلند قبا روی آنرا می‌پوشاند، جوراب‌های سفید خالدار بپا میکنند و کفش بی‌پشت پاشنه مثل نعلین‌های نوک برگشته دارند. نعلین پای شاطرها و زیب و زیور سراپای آنان در این دوره شاطران را بصورت افراد گارد احترام و بل گارد محافظ پایتخت نشان میدهد.

* * *

در تصویر صفحه مقابل ورود سولتیکف نقاش و نویسنده روس هنگام ورود بشهر از یکی از دروازه‌های قدیم تهران مشاهده میشود وی بدعوت محمد شاه به تهران آمده است تا تصویرهایی از صورت شاه ایران و درباریان بکشد. او در حالیکه سوار بر اسب است بوسیله دو شاطر سلطنتی گارد میشود دسته موزیک نظامی که بفرم سربازان فرانسوی و انگلیسی لباس پوشیده‌اند با کلاه‌های بلند نوک تیز ایرانی دیده میشود.

لباس شاطرهای عهد ناصرالدین شاه، چنانکه در تصویرهای صفحات بعد مشاهده میشود بدینقرار است:

سرداری از ماهوت سرخ که دامن چین دار دارد و روی سینه وحاشیه‌ها و آستین آنها با نوار دوزی و تکه‌های برنجی زیب و زیور شده است. کمر بند پولک‌دار خوش‌نمائی سرداری را به بدن برازنده‌تر و محکم‌تر نگهمیدارد.

کلاه، تاجی کنگره دار و بزرگ است که با گل‌های پشمی سرخ و سیاه و سبز گلدوزی شده است.



شاطر در عهد ناصرالدین شاه



شاطر درعهد ناصرالدین شاه

جوراب ، پاتاوه سفیدی است که تا سرزانوها میرسد و لبه شلوار سبز ماهوت را در زیر می پوشاند .

چوب دستی ها اشکال مختلفی دارند یکی چماق سرنقره ای است که ظاهراً متعلق بشاطرهای صاحب منصب میباشد و دیگر چوب دستی ساده و نیز چوب دستی بند بند و گره دار .

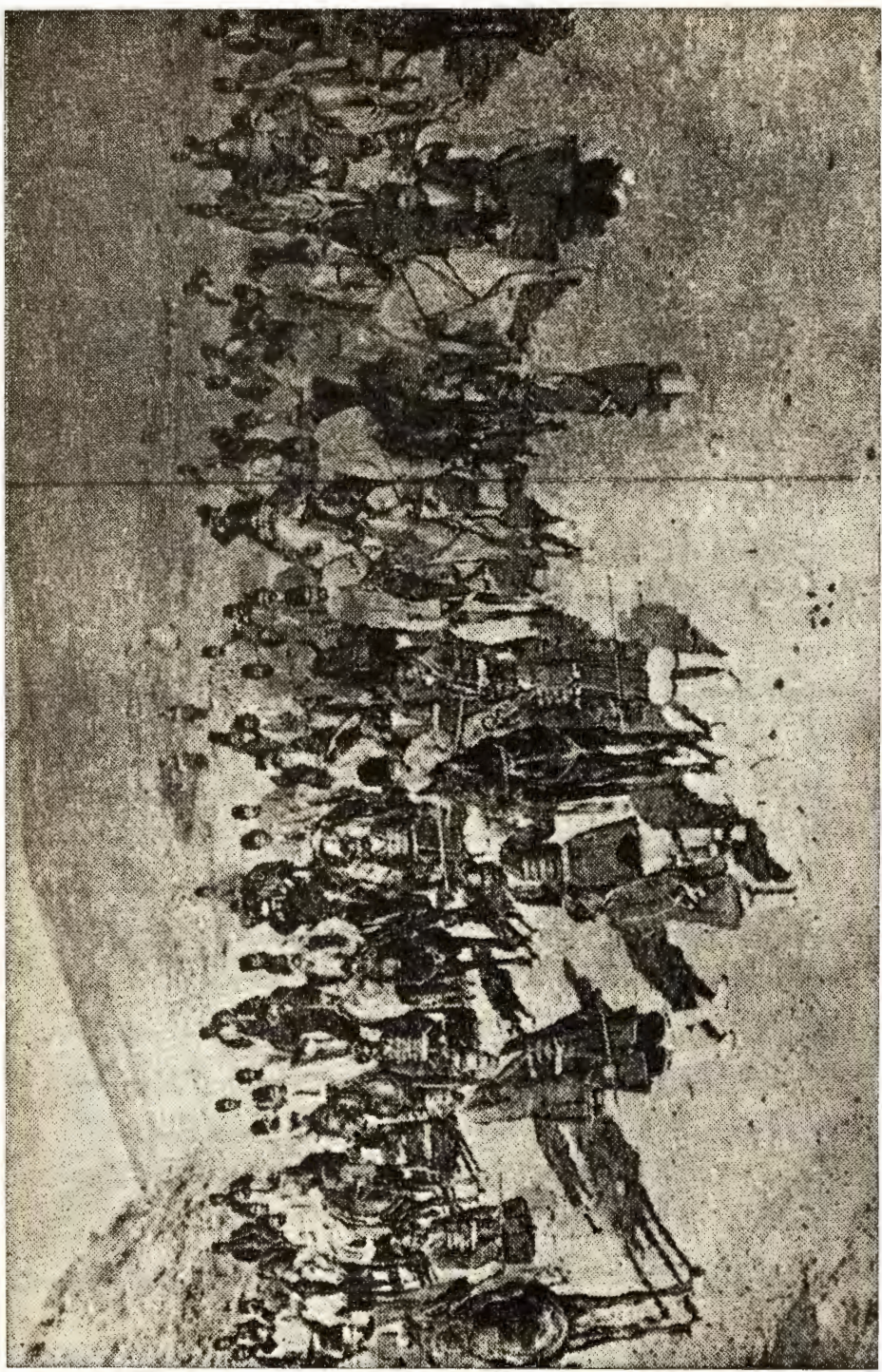
جلوی سینه سرداریها ، یک جور نیست و چنین مینماید که این اختلاف لباس نشانه تفاوت منصب باشد و نیز کلاهها باندازه ها و اشکال متفاوتی هستند و در هر دو عکس گویای مراتب مافوقی و مادونی میباشد .

شاطری سوای پایتخت ، در شهرستانها هم رواج داشته است بخصوص در آنزمانها که قدرت تنها به پایتخت منحصر نمیشد ، و حاکم ها و خان ها در هرايالت و ولایت کر و فری داشتند و از لحاظ جاه و جلال باشاه دم برابری میزدند و خود را آنقدرها کم نمیدانستند ، شاطری که یکی از اصول نمایش قدرت بود و در همه جا خریدار فراوان داشت .

حکام ولایات باصف شاطرها اسکورت براه میانداختند و گارد احترام و محافظ برای خود تشکیل میدادند .

لباس شاطرهای ولایات هم بمتابعت از لباس و ظاهر شاطرهای پایتخت تغییر و تکامل می یافت .

چنانچه در عکس مقابل دیده میشود شاطرهائی که ملازمت حاکم جوان شیراز را بعهده دارند ، با پاتاوها و کفشهای سبک و قبای بلند نوار دوزی شده و پیراهنهای سفید یقه گردچندان اختلافی باشاطرهای پایتخت عهد ناصری ندارند .



شاطر در اواخر عهد قاجاریه

بطور کلی تصاویر و عکسهائی که ملاحظه شد تمام شاطران رامردان قوی بنیه و تندرست و چابک نشان میدهد.

اینان مردانی بودند که با حفظ احترام و شخصیت خود بخدمت دولتها در می آمدند و آنچه بزرگان و زمامداران را وادار باستعانت از آنها میساخت استعداد و نیروی بدنی آنها بوده است.

شاطری تا چهل سال قبل هم در ایران معمول بود.

اینان دنبال کاروانها و باسردمی که از معابر ناامن میخواستند بگذرند همراه میشدند و از ایشان محافظت میکردند. آنها تا اوان سلطنت رضا شاه فقید دیده میشدند و نیز در مراسم تاجگذاری با لباس شاطری شرکت داشتند پس از پیدا شدن وسائل نقلیه و تلگراف و تغییر سیستم اجتماعی کشور از فرم قدیم بصورت جدید دفتر تاریخ کهنسال شاطری در ایران بسته میشود و دیگر نامی از آن و نشانی از آثار «شاطرخانه سلطنتی» و «شاطرخانه گمرگ» باقی نمانده است و امروزه تنها در بعضی دهات ایران در تعزیه خوانیهای روز عاشورا، و نفر شاطر برسم ایرانیها بالباس شاطرهای عهد شاه سلطان حسین صفوی همراه ذوالجناح شبیه امام حسین (ع) می دوند و مثل پروانه دور را کب میگردند آن دو به اصرار اذن جنگ میخواهند، تا جانشان را فدای امام حسین کنند ولی شبیه امام، آنها را از به میدان رفتن منع میکند و میگوید: «نه، شما نباید به میدان بروید و کشته شوید. شما باید زنده بمانید و بهمه جا بروید و یزید ملعون را رسوا کنید و از قول من به مردم دنیا بگوئید که من در راه حق کشته شدم و حق بالاخره پیروز می شود و همچنین اگر بتوان گفت، از این فن تنها شلنگ اندازی (باقدمهای بلند و کشیده پریدن و دویدن) مانده که ورزشکاران باستانی در گود زورخانه به آن مبادرت میورزند.

در آئین پهلوانی شاطران

شاطری از ابتدای تاریخ ایران وجود داشته و بنا به مقتضیات حجم قدرت دولتها تا قرن اخیر مقامهای مختلفی را، گاهی در اوج و زمانی در حضيض پیموده است. چنانچه معلوم است شاطری تنها در دورانهای اقتدار دولتهای ایرانی در غالب ادوار تاریخ کشورها بوده و در زمانهای کوتاه دوران تسلط بیگانگان در ایران دچار رکود میشده و شاطران هم در جرگه عیاران در می آمدند و تحت لوای یک شعار بادشمنان ایران، پنهان و آشکار در مبارزه کشیده میشدند.

خصال شاطری نیز همچون عیاری از یک مجرای تاریخی میگذرد. قدر مسلم اینست که شاطری در تمام دوران تاریخ باستان ایران قبل از اسلام وجود داشته و پس از ظهور اسلام، اخوت و فتوت که یکجا در مذهب شیعه جمع آمده اند، اعتقادات و خصال شاطران را شامل گشتند.

شاطران بطور اعم از کلیه خصال عیاران برخوردار بودند و بطور اخص روی این خصال: ترك لذات دنیوی، امانت داری، بردباری و مدارا و صداقت و همچنین جوانمردی و رازداری که بحرفه شان اختصاص داشت تکیه میکردند و سخت به آنها پای بند بودند.

شاطران همچون عیاران، در مواقع جنگ از فداکارترین افراد بودند

واضحمة بن عبدالمطلب عم علی (ع) که در راه دین نبی برهنه با پیش بندی چرمین باستقبال شهادت میرفت پیروی کرده و چنان نیز برهنه بعرصه میدان می تاختند .

شاطران و عیاران بیش از هر دوره در زمان تسلط اعراب مشترك المسلك و متحدالامال شدند و در حقیقت شاطران هم بعیاری گرائیدند و در جنگهای موضعی و شورشهای ضداعراب با یکدیگر هم داستان می شدند، بخصوص در بغداد در دوران ضعف حکومت خلفا ، دولتی در دولت بوجود آوردند ، و از داخل بسستی بیشتر ارکان حکومت خلفای عباسی کمک میکردند .

با اینکه در داستانهای رمانتیک و افسانه ای ایران عیاران نقش برجسته ای دارند، معذک شاطرها آنقدرها در صحنه ها دیده نمیشوند . در اینجا چند سطر از داستان سمک عیار که خصال شاطری را وصف میکند آورده میشود :

« فقفور شاه ، در چهره و قد و بالای فرخ روز نظر کرد . جوانی دید شاطر و چالاک » شغاد و چند پهلوان دیگر که در داستان کمتر عیاری پیشه میکنند و بیشتر مینماید که شاطرنده بفرخ روز میگویند :

« در خانه جوانمردان بروی همگان گشوده است » و آنگاه فرخ روز بشغاد میگوید : « پهلوان جوانمردی چه حد دارد ؟ » و شغاد میگوید : « حد جوانمردی از حد فزون است اما آنچه فزون است هفتاد و دو طرف دارد و جوانمردان آندو را اختیار کرده اند ، یکی نان دادن و دیگر راز پوشیدن . . » علت آنکه در داستانهای عامیانه یا بتعریف دیگر رمانتیک افسانه ای شاطران کمتر نقش دارند آنست که معمولاً حوادث داستانها در مواقع فوق العاده و غیرعادی بوقوع می پیوندد و شاطران که از ارکان دولت ها و خدمتگزاران هستند ، در چنین زمانهایی چنان وظائفی را نمیتوانستند عهده دار باشند زیرا آنان در کنار سازمانهای منظم تشکیلات دولتی در مواقع جنگ و صلح خدمت کرده اند . ولی در زمان تسلط ناپایدار ییگانگان همان وظائف را بطور دیگر

منتهی بصورت حرفه عیاران انجام میدادند و متحداً با استیلاگران بانحاء مختلف مبارزه میکردند مثلاً همکاری شاطرها و عیاران در مدت نه سال در بغداد یکی علائم عدم لزوم حرفه شاطری در زمانهای غیر عادی و تسلط بیگانگان می باشد. در ایران در ادوار مختلف رواج و کثرت عیاری و شاطری در یکدیگر نسبت معکوس داشته است هرگاه شاطرپیشگی اوج میگرفت عیاری بحضیض می افتاد و بالعکس هر وقت عیارپیشگی رونق می یافت شاطری رونق خود را از دست میداد.

ورزش باستانی و زورخانه به مثابه سازمان سیاسی و اجتماعی را در مردان در دوران تسلط اعراب و نقش آن در نهضت های استقلال طلبانه ملت ایران و اهمیت آن در ترویج مذهب شیعه

تاریخ کشورما، تاریخ پهلوانیها ودلاوریها وافتخارات پرشکوه انسانی است. در کنار تمدن چند هزار ساله سرزمین ما، آئین وویژگی های یک ملت بزرگ وزنده جهانی می درخشد. علاقمندی فطری ایرانیان به پهلوانی ونیرومندی و پیروی از آئین جوانمردی وفداکاری ونوع دوستی و راستی وامانت که نشانه خصال ابدی یک ملت جاویدان است، موجب دوام یکی از آثار درخشان باستانی ایران یعنی زورخانه و ورزش باستانی شده است.

پس از تسلط اعراب بر ایران، مردان آزاده ودلاور این سامان، برآن شدند که با وسیله شایسته ای اجتماعات پراکنده وی جهت جوانان کشور را جمع آورند تا از یکطرف آنان را از زیر نفوذ زبان وخصوصیات غیر ایرانی بیگانگان خارج کرده و از طرف دیگر با بیدار کردن شخصیت سرکوفته آنان نیروهای مادی ومعنوی اصیل شان را در جریان استقلال طلبی وحفظ سنتهای

باستانی بیاندازند و آنگاه ایشان را برای یک جنبش وسیع و عمومی بمنظور آزادی کشور ایران آماده و تجهیز نمایند.

قدر مسلم اینست که در عهد باستان ورزشهای مختلفی در ایران وجود داشته، ولی دلائلی که وضعیت زورخانه را در آن دوران روشن کند حی و حاضر نیست. قاعده^۲ بایست ایرانیان قبل از اسلام هم محل و مکانی برای ورزشهای غیر صحرائی خود میداشتند. چون ملتی که بکشتی و پهلوانی و قدرت بدنی نیاز مبرم داشت تا بدستور پیغمبر باستانی اش، خود را برای یاری اهورمزدا در جنگ با اهریمن نیرومند سازد نمیتوانسته از داشتن ورزشهای غیر صحرائی بی نصیب باشد.

حکومتهای عربی در تمام دوران تسلط خود با کلیه مظاهر تاریخی و ملی ما، زبان و فرهنگ و کتابخانه و ابنیه و کتاب و حتی ابراز شخصیت ایرانیان خصوصیت می ورزیدند و میکوشیدند ملیت ایرانی را نابود و ملیت عربی را جانشین آن کنند.

در چنین شرایطی که ایرانیان در زیر انواع فشار و ستم بیگانه در حال از دست دادن بقایای میراث ملی خود بودند و هر جنبش و اظهار وجودی سرکوب میشد، رادمردان و رهبران نهضت آزادی ملی ایران در پناه برخی از قوانین اسلام مانند سبق و رمایه که برای جنگ و جهاد علیه کافران وضع شده بود دوباره ورزشهای باستانی را از سر گرفتند و ورزشهای صحرائی مانند اسب سواری و نیزه بازی و تیراندازی و ورزشهای مجلسی مانند عملیات زورخانه ای را که در مخفی گاهها همچون مراکز مقدسی حفظ می شد شایع ساختند و با برپا ساختن زورخانه یا ورزشگاه اولین وسیله را برای تحقق آمال خویش پیدا کردند از آن پس با ایجاد و تعمیم این ورزشخانه ها پایه اولین کانونهای استقلال طلبان ایران در پشت پرده استار ورزش نهاده شد.

ایرانیان برای کسب عظمت و آزادی دیرین بتکاپو افتادند و در وهله اول

بتقویت نیروی بدنی خود پرداختند . ایرانیان که از حمل هرگونه اسلحه ممنوع بودند، وسائل و آلاتی برای ورزش بکار بردند که شبیه سلاحهای همان عصر بود . آنان باآلتی شبیه گرز و وسیله ای بمانند کمان و چیزی شبیه به سپر ورزش پرداختند و با این وسائل جنگی بدلی بتربیت بدنی خویش اشتغال ورزیدند .

این ورزش بظاهر ضرری برای تسلط اعراب نداشت ، ولی علی رغم آنان در باطن ایرانیان را برای جنگی بزرگ در این مراکز فعالیت آماده می ساخت .

اهمیت این فعالیتهای ورزشی وبظاهر بی ضرر برای همیشه از نظر حکام مستبد عرب پوشیده ماند ، طبل زورخانه همچون طبل جنگ بصدا درآمد و پهلوانان ایرانی بار دیگر بحرکاتی دستجمعی و هماهنگ ونظامی پرداختند گرزهایی که امروز میل زورخانه مینامیم با هر دو دست در دو طرف شانه ها بگردش درآمد و کمانهای آهنین شبیه کباده برای کش وقوس بازوها وسینه در بالای سر وجلو بدن بحرکت آمدوتخته های سنگینی که جای سپرمیتوانست باشد در مقابل سینه بکار گرفته شد تا عضلات بازوها وسینه وشانه ها و خلاصه تمام بدن نیرومند گردد ودر بکار بردن سلاحهای اصلی ومشابه مهارت یابد .

حزب شعوبیه که سازمانی متشکل از مردان روشن ضمیر و بزرگوار ایران بود ، مردم ایران را تشویق به احیای زبان فارسی وفرهنگ ایرانی میکرد ونیز از آل علی (ع) طرفداری نشان میداد و در خفا سربازان آینده کشور را با تمرینهای جنگی خشن وبظاهر ورزشی راهبری میکرد وآنان را به آداب و رسوم باستانی آموخته می ساخت .

در این هنگام پهلوانان ایران که دیگر سپاه وسازمانی جنگی نداشتند

تنها می توانستند در کسوت عیاران با ستمگران و حکام غاصب عرب مبارزه کنند ، وارد میدان مشق زورخانه شدند و رونق و جلالت آنرا بالا بردند .

نقش زورخانه در احیای نهضت ملی ایران برضد سیادت عرب و همچنین در رستاخیز زبان و فرهنگ فارسی و آئین فتوت و اخوت که بیش از هزار سال قبل از حمله اعراب بایران در کشورما رواج داشته اهمیت بسزائی دارد

پس از حمله و استیلای مغول تشکیلات زورخانه مجدداً مثل دوره تسلط اعراب حالت جنگی پیدا کرد و جوانان و رامردان در آن گرد آمدند ، عیاران وارد دوره جدیدی از تحمل مسئولیتهای اجتماعی و مقابله با بیگانگان شدند .

الزام زورخانه باز موجب توسعه و رواج بیشتر آن شد و عموم مردم طالب پهلوانی و جنگاوری را که آرزوی برانداختن حکومت مغول را از کشور خویش در سر داشتند بسوی خود کشانید و باتکیه بر آئین پهلوانی ایرانیان احساسات میهن پرستی آنها را با ضربه های پرشور طبل و اشعار حماسی و حرکات تند و سریع جنگی ، پرشور و شعله ور ساخت و نهضتهائی همچون قیام سربداران و صفویه را که از عیاران فتی بودند موجب شد .

تاریخ زورخانه

و

مراتب گسوت ورزشکاران باستانی

آلات و ادوات ورزشی زورخانه - میل و کباده و سنگ و تخته شنا و نیز رسوم و آداب معمول در آن و شکل و ساختمان ، همه نشان دهنده تاریخ کهن ورزش باستانی در ایران میباشد . تشکیلات و تجهیزات زورخانه که حالیه در شکل و صورت کامل خود عرض وجود میکند در عکسها و تصاویری هم که از صدوپنجاه سال پیش از ورزش باستانی در زورخانه در دست است بدون کوچکترین تفاوتی بهمین شکل امروزی مینماید .

بطوریکه در تواریخ نقل است زورخانه در هفتصد سال پیش بوسیله پوریای ولی بصورت امروزی تجدید سازمان یافته و بدون شک آنچه پیش از آن بوده میتواندسته تاریخی بسیار کهنه داشته باشد . بدین ترتیب عجب نیست اگر مبدء تاریخ پیدایش زورخانه با وسائل ابتدائی از دوران باستان نیز انگاشته شود .

اگر بخواهیم حداقل تاریخ پیدایش کباده و میل و سنگ و نیز اشکال حرکات و ساختمان و رسوم رایج زورخانه را از اشکال ابتدائی خود تابصورت

تکامل یافته امروز بنا به حوائج و مقتضیات تاریخی معلوم کنیم ، باید دوران تسلط خلفای بنی امیه را در ایران سبب قرار دهیم .

در آن عهد میل بتقلید گرز و کباده بجای کمان و سنگ عوض سپربکار گرفته شد . در حقیقت در صورت بدوی خود از ادوات و سلاحهای جنگی بدلی بوده است . ولی برای نیرومند ساختن بدن و بهتر بکار بردن ادوات اصلی جنگ مورد استفاده ورزشکاران قرار میگرفته است .

ساختمان زورخانه ، با طاق شبه گنبد و یا گلدسته مانند و نشستگاههای پیرامون آن و بطور کلی صحنه ، شباهت زیادی بخانقاه متصوفین دارد .

همانطور که در پیش گفته شد فرزنانگان و رادمردان آزاده ایران ورزش باستانی را در زورخانه ها با یاری عیاران و شاطران که شیعی مذهب و نیز از اهل فتوت و اخوت بودند ، بر پا داشتند و محل آنرا وسیله تبلیغ شعائر ائمه اطهار قرار دادند . و یا ذکر نام علی (ع) فتی فتیان و خصال عالی آنحضرت بارشاد ورزشکاران و تلقین سجایای عالییه می پرداختند و در ضمن حرکات ورزش باستانی باهنگ ضرب طبل و خواندن اشعار حماسی اعتقاد مذهبی و مسلکی و هم اطمینان بشخصیت باطنی خود را ارتقاء میدادند .

زورخانه در دوران تسلط بیگانگان وسیله جلب و تشکل مردان غیور و جوانان پرشور و اخیل ایرانی بود و در آنجا تحت شعارهای تشیع و مدح علی (ع) در حضور صاحبان مذاهب دیگر لزوم و همبستگی مذهبی ایرانیان را خاطرنشان می ساختند و آنان را بتشرف مذهب شیعه دعوت میکردند .

زورخانه و ورزش باستانی که ملجاء رادمردان بوده و هست در طی قرنهای متمادی توانسته با وسائل و تشکیلات غرورآمیز و رفتار و حرکات جالب و گیرا و شعائر پرشور ملی و مذهبی بسیاری از مردم هر زمان را بخود علاقمند سازد و از اینراه وسیله گسترش مذهب شیعه را که همیشه از ارکان اساسی و تکیه گاه ملی ایرانیان بوده فراهم آورد .

ورزش باستانی ، بهمت عیاران و شطاران و رادمردانی که از فرق شیعه بودند و بطهارت و ترك لذات دنیوی و جانبازی و فتوت و شعائر علی (ع) سیرت خود را می آراستند در تمام ادوار قرون گذشته پایدار مانده است .

سردم زورخانه که مرشد برآن می نشیند و ضرب میگیرد و اشعار حماسی میخواند و شعائر مذهبی را بر زبان میراند شباهت زیادی به منابر سخنوری متصوفین دارد .

بعد از ایام عزاداری و نیز در شبهای ماه رمضان در خانقاهها و در قهوهخانه ها سردم می بستند و استاد سخنوران یا نقیب برآن می نشستند و سخنوران در مقابل او سخنوری میکردند . سردم با پیدایش زورخانه همراه بوده و مرشد ورزشی قتیان برآن می نشستند و حرکات ورزشی را باطل را هبری مینموده است . سردم در زمان صفویه قدر و اهمیت فوق العاده پیدا میکند و منبراشاعه مذهب جعفری میگردد .

در زمان صفویه بود که مذهب اثنی عشری باز رسمیت یافت در آن موقع مذاهب مردم ایران چهار یار مذهب ، شافعی ، اسمعیلی ، مالکی و انواع فرقه های شیعه بود . صفویه که سعادت و قوت ملت ایران را در مقابل ترکان ازبک و عثمانی که اهل تسنن بودند و در هر فرصت بسرزمین ایران حمله میکردند ، در یک پارچگی مذهبی می دید برآن شد که فقط مذهب جعفری اثنی عشری را عمومیت دهد .

در اویش صوفی با مشورت دربار صفوی برای این مقصود پیشقدم شدند و کار خود را آغاز کردند گویند در یکروز چهار درویش از چهار دروازه اصفهان وارد شدند و علی علی گویان مدح ائمه اطهار را خواندند . از آن پس ترویج مذهب جعفری که دربار صفوی از آن حمایت میکرد بطور رسمی شروع شد

این ارشاد و دعوت بدون برخورد و کشت و کشتار بر گزار نشد. سرهای پرشوری برسودای وصال علی (ع) بر خاک افتاد. رویهم رفته مقاومت مخالفین چندان نبود و آنان زود بآن گرویدند و مذهب اثنی عشری مذهب تمام مردم ایران شد. در زمان صفویه سخنوری در خانقاهها و قهوه خانه ها همراه رواج مذهب جعفری متداول شد و پیشروان این مذهب که اصناف بودند، بیش از همه شور و حرارت نشان میدادند. در شبهای عزیز ماه رمضان و اواخر ماه محرم در محل مقرر حاضر میشدند و علامت صنف خود را بدیوار میزدند و باین ترتیب هواداری خود را اعلام میداشتند.

بناها و قصابها و نانواها و پهلوانها و نجارها و پاره دوزها و سلمانیها خلاصه هر کدام پوستی داشتند که بدیوار میکوبیدند و هر دسته علامت صنف خود را در وسط آن پوست نصب میکرد.

کسبه و بازرگانان در گذشته مرکز ثقل نیروهای اقتصادی کشور بودند. موقعیت حرفه و سود و زیان آنان بستگی به آرامش و ثبات سیاسی کشور داشت و هم اینان پایه های اقتصادی کشور و دولت را در زمان صفویه تشکیل میدادند. از این جهت مسئولیت خود را در نیک و بد اوضاع کشور درك میکردند و عمیقاً اعتقاد داشتند که جز مذهب جعفری قادر بایجاد وحدت ملی و در مقابل ترك تازیهای اجانب نیست و هم این مذهب است که قدرت و نیروی ملی و معنوی ایران را ارتقاء میدهد، از اینرو در مراسم ترویج مذهب جعفری پیشقدم بودند.

در ثبوت پیدایش سردم که در زورخانه ها معمول است در شبهای سخنوری، سخنوران شعری در بحر طویل میخواندند که در اینجا عیناً از رساله سخنوری آقای دکتر محمد جعفر محجوب نقل میشود:

«چند بیهوده زنی لاف سخن در بر من، دم مزنی ای بیهوده گوزین سخنان،

ورنه چنان سخت بگیرم سرراحت که برآری تو زدل آه و فغان ، افکنمت در هیجان ، میکنم این لحظه بیان ، تا که شوی واقف از آن ، هم زخفا وهم زعیان ، تاتوشوی آگه و واضح کنمت دایره فقر و فنانرا ، صاحب فقر بودسید سالار که باشد شه ابرار ، غضنفر فردادار ، علی حیدر کردار ، که بی مثل و نظیر است و خدیو است و امیراست و بود پادشه کون و مکان ، آن که بود شش جهت و نه فلک وهم سمک و چرخ مطبق به ید قدرت او . حال شدی واقف از آن مخزن گنجینه اسرار خدا ، نورهدا ، شاه ولا ، گوش نما تا بدهم شرح برایت که بدانی زچه برپا شده این سردم و کی باعث آن گشته به بندم ز برای تود گر بنده ره چون و چرا را .

دو برادر شده از روز اول ، باعث این سردم و برپا بنمودند چنین حرفه درویشی و بدنام یکی زآن دو خلیل و دیگری بود جلیل . این دو برادر شده بودند همی مخترع سردم و ترتیب بدادند چهار و سه و ده سلسله را تا همه خیل دراویش به استادی آنها بنمایند دگر احسن و تشویق نمایند چنین سالک با جود و سخا را . »

گود زورخانه که ورزشکاران باستانی در آن ورزش میکنند ، از سنت رده دراویش خاکسار پیروی شده است که دلیل آن در خاک شدن و درجای پست ورزش کردن باشد ، تا کسی نخوت و کبر در خود احساس نکند و نسبت بسایرین هنگام ورزش پائین تر قرار بگیرد
گودها یا چهارگوشه اند یا شش گوشه و اضلاع آنرا به چهار گوشه قبر علی (ع) و شش گوشه قبر حسین (ع) مثال گرفته اند .

فتیان و اخیان ایران گود را از آن جهت مقام ورزش ساخته اند و در زمان تسلط اعراب در آن خود را برای جهاد آموخته میکردند تا گودال قتلگاه حسین ابن علی (ع) در صحرای کربلا را در آمد نظر داشته باشند و خود را همیشه

در میان آن احساس کنند و خون خود را همچون او در راه حق و عدالت بی مضایقه بدهند.

در زورخانه علائم و آثار زیادی بچشم میخورد که از نقطه نظر مطالعه قدمت آنها قابل اهمیت است و هر کدام با خصوصیتی که دارند نمودار رازها و اسرار بسیاری هستند.

گرچه مدارك و اسناد زنده و تاریخی که قدمت واقعی زورخانه را چنانکه گفته شد بطور صریح ارائه دهد موجود نیست، معذک چنین برمی آید که سابقه ای کهن دارد و آثار آن هر بار هنگام حمله اعراب و ایلغار مغول از میان رفته است، ولی قرائن و امارات فراوانی که بر سابقه کهن زورخانه دلالت کند از مطالعه ادوات ورزشی موجود حاصل میشود.

تجدید سازمان زورخانه در هفتصد سال پیش بوسیله پوریای ولی با تشکیلاتی که تا با امروز کماکان برجای مانده و نیز تأسیس زورخانه بوسیله پهلوان یوسف ساوی در هند که در قرن نهم هجری بآن سرزمین رفت و بعدها سرسلسله دودمان پادشاهان بیجار پور همدش خود گواه بر این است که از قرنهای پیشتر از آن زورخانه تقریباً بصورت امروزی در ایران بوده والا تجدید سازمان و تأسیس زورخانه با آن همه ساز و برگ و تشکیلات وسیع و آداب و حرکات و شعائر مذهبی نمیتوانست در قرنهای هشتم و نهم پدیده خلق الساعه ای باشد. مردم ایران که از دیرترین ادوار تاریخی کشور خود، با سر ورزش و حرفه پهلوانی صمیمیت و علاقه خاص داشته اند و همواره خود را برای کشتی های میدانی و نبردهای تن به تن در عرصه کارزار نیرومند میساختند در کجا غیر از محیط ورزشی زورخانه ممکن بود به تربیت بدنی و ورزش باستانی اشتغال ورزند. خاک پهلوان خیز ایران چگونه سوای خاک زورخانه میتواند باشد.

رواج و عمومیت کشتی و ورزش باستانی ، در هردوره ، بخصوص از هنگام احیای مجدد آن در زمان اوکتای قآن نمیتوانست بدون وجود زورخانه میسر گردد.

ادبیات و اصطلاحات زورخانه و مراتب و القاب ورزشکاران و پهلوانان در مراحل ممارست کسوت ورزش باستانی شباهت زیادی بسیر وسلوک طریقت صوفیان دارد.

بتعریف صوفیانه ، ورزشکاران همچون سالک هستند که دل بریاضت بسته اند و مرشد نیز بجای قطب و مراد و شیخ و ولی است که در آغاز عملیات ورزشی با اشعار مذهبی و اخلاقی و عرفانی ورزشکاران را تبلیغ مینماید و با ترنم ضرب ملایمی میخواند :

اوصاف علی بگفتگو ممکن نیست	گنجایش بحر در سبو ممکن نیست
من ذات علی بواجبی نشناسم	اما دانم که مثل او ممکن نیست

یا

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد	مقبول تو جز ، مقبل جاوید نشد
لطفت به کدام ذره پیوست دمی	کان ذره به از هزار خورشید نشد

یا

امروز شاه انجمن دلبران یکیست	دلبر اگر هزار بود دل برآن یکیست
از بهر آن یکی دل و دین داده ام بیاد	قربان آنکسی که دلش بازبان یکیست

یا

از حادثه جهان زاینده مترس	از هر چه رسد چون نیست پاینده مترس
این یک دم عمر را غنیمت میدان	از رفته بیاندیش و ز آینده مترس

یا

ای دوست برای دوست جان باید داد	در راه محبت امتحان باید داد
تنها نبود شرط محبت ، گفتن	یکمرتبه هم عمل نشان باید داد

زورخانه جایگاه وحدت و همبستگی روحی و معنوی و هماهنگی در جهت یک هدف واحد میباشد.

پای زدن نوعی تمرین حرکات شاطری است. درشنا، هنروائی در ذکر الله و علی (ع) ناله ایست که در طلب حق سر میدهند. بخشندگی در کمک بیکدیگر هنگام گلریزان نیز کرامت باشد. دعاها و گفتارهای مذهبی و عرفانی بر سبیل ارشاد میگذرد. فروتنی و یکرنگی در طریق صفا انجام میگیرد. همانطور که در طریقت صوفیان باید از مراحل جستجو و طلب و سیر و سلوک و تربیت نفس و کسب معرفت و خدمت و محبت و ایثار بغیر گذشت و بمقام عشق بخدا رسید و سپس در هستی او فنا شد تا مقام قطیبت حاصل گردد و ورزشکاران باستانی هم باید چنان مراحل طولانی را بگذرانند. مثلاً به جوانی که دوره اول ورزش باستانی و کشتی گیری را طی میکند نوچه میگویند، معمولاً نوچه ها زیر دست پیشکسوتها (ورزشکاران سابقه دار) تحت تعلیم قرار میگیرند و فنون کشتی و آئین پهلوانی را می آموزند و مراحل شاگردی را میگذرانند.

سپس وارد مرحله نوخاستگی که رتبه ای بالاتر است میشوند، نوخاسته تا حدود معمول هنر کشتی گیری رموز ورزشکاری پیش رفته است از آن گذشته وقتی بدنی ورزیده و نیرومند یافت و سابقه ورزشکاری را حفظ کرد برتبه ساخته میرسد که درباره وی گفته میشود، او خود را ساخته است و در موقع ورود اینان بزورخانه مرشد از حضار طلب صلوات میکند و او را صلواتی میخوانند.

رتبه بالاتر از آن پیشکسوتی است و ورزشکارانی که در آداب و رسوم زورخانه و ورزشکاری و میانداری و تعلیم به نوچه ها و نوخاسته ها ورزیده باشند و از جوانمردی و فتوت و فروتنی ابا نمایند و در میان مردم بحسن شهرت

معروف باشند ، به مقام پیشکسوتی نائل میگردند و مرشد مقدم ایشان را بزورخانه با طلب صلوات از حضار و زدن بطبل اعلام میدارد .

هنگامیکه به مرتبه کمال پهلوانی و پیشکسوتی برسند عنوان صاحب ضرب وصاحب زنگ می یابند . ایشان کسانی هستند که در تمام زندگی با ورزش باستانی سروکار داشته اند و پهلوانی با کلیه سجایای آن شخصیت اصلی ایشان است .

همچنین برای قهرمانان بزرگی که درمیدانهای مسابقه کشتی مقام اول را حائزند و دارای مدالها و افتخارات فراوان می باشند و یا اشخاصی که بورزش و ورزشکاران خدمات برجسته ای کرده اند ، مرشد به طبل میزند و زنگ را بصدا در می آورد .



سخنی چند در باره کتاب

ZOORKHANEH IRANIAN ANCIENT ATHLETIC EXERCISES

مقدمه کتاب انگلیسی زورخانه

بسمه تعالی

ما ایرانیان کم و بیش با زورخانه و عملیات ورزش باستانی آشنائی داریم و دستورالعمل‌های آنرا به زبان شعر حماسی فردوسی همراه آهنگ ضربه‌های طبل از رادیو نیز شنیده‌ایم.

یکی از آثار مهم باستانی کشور ما که میتواند نشان دهنده خصوصیات سیمای ملی و تاریخی ما باشد زورخانه است که تقریباً در هر کوی و برزن شهرهای ایران وجود دارد و ورزشکاران محلی را در دامن خود پرورش میدهد و نیرومند میسازد.

متأسفانه در دوران کنونی قدر و اهمیت آن از نظر متجددین و علاقمندان بفرهنگ ملی ما ناشناخته مانده و مقام شایسته خود را آنچنانکه باید نتوانسته است احراز کند.

در حالی که این میراث اصیل و باستانی ، همزمان کم التفاتی ما ، در کشورهای خارج دوستداران و طرفداران بسیاری یافته است .

بدین سبب جای تعجب نیست که این کتاب ، پیش از آنکه بزبان فارسی چاپ و منتشر شود بزبان انگلیسی در دسترس جهانیان قرار می گیرد ، زیرا اهمیت ورزش باستانی و حکمت تاریخی آن هر روز که می گذرد ، در نظر سیاحان و ایران شناسان و شخصیتهای دانشمند جهانی نظیر پروفیسور ریپکا و هارولد لمب و اعتبار و ارزش عینی بیشتری پیدا میکند و در برابر دیدگان شگفت زده آنان بقدر کاخها و بناهای تخت جمشید منتهی به صورت زنده ای ، مسحور کننده می نماید و با صدها جلوه پرشکوه خود افتخاری بر افتخارات تاریخی و ابداعات اصیل ملت ما میافزاید .

برای آنکه تصور نرود که سخنی به گزاف است ، باید شواهد و مدارك مستندی ارائه نمود . تاکنون قریب ۷۰ ستایشنامه از طرف بزرگترین شخصیتهای علمی جهان و رجال معتبر بین المللی و سازمانهای رسمی جهانی در بزرگداشت ورزش باستانی بعنوان نویسنده نگاشته شده که من باب نمونه سطرهایی از چند ستایشنامه در اینجا ذکر میشود .

«اوری براندج» رئیس کمیته المپیک بین المللی چنین اظهار عقیده میکند:
« . . . ورزش باستانی موجب و موجد پیروزیهای درخشان کشتی و وزنه برداری ایران گردیده است . . . »
و «پروفیسور نیبرگ» استاد السنه شرق دانشگاه آپسالا در ستایشنامه خود چنین تجلیل میکند:

« . . . اساس هدف عملیات ورزش باستانی را ، تا حدودی زیادی ، تربیت بدنی و آموزش هماهنگی و دیسیپلین تشکیل میدهد .
«پروفیسور دیم» رئیس دانشکده ورزشی آلمان می نویسد:
« . . . اصالت ورزش باستانی ایران سبب گردید که من ورزش باستانی ایران را جزو دروس دانشکده ورزشی آلمان قرار دهم . . . »
دریاسالار رادفورد رئیس ستاد مشترک کشورهای آمریکا و اروپا

در جنگ جهانی دوم و مشاور نظامی ایزنهاور، پس از آنکه این ورزش را یکی از مظاهر فرهنگی و باستانی کشور ایران معرفی می‌کند می‌نویسد:

« بنظر من عوامل پیدایش این هنر ملی (ورزش باستانی) پیروی از اصول زندگی نیک و اندیشه نیک و کردار نیک است و همین اصول نیز عامل علاقمندی مردم آمریکا ب ورزش است. »

و آقای جرج مک‌گی - معاون سیاسی سابق وزارت امور خارجه آمریکا و سفیر کبیر کنونی ایالات متحده در آلمان غربی در ترقیظ خود بعد از اظهار خوشنودی از خدمات فراوان تاریخی ایران بفرهنگ جهان، به نویسنده اطمینان می‌دهد که: «ما در سرزمین ایالات متحده از سنن باستانی ایران اطلاع کافی داریم و به سنتهای کهن آن که از اعصار قدیم تا باسروز باقی مانده احترام بسیار می‌گذاریم. علاقه وافری که ایرانیان به ورزش دارند دنباله همان علائق و مظاهر تاریخی است که از پهلوانیهای رستم و سهراب از عهد باستان تا به اسروز ادامه یافته و اخلاف آنان تا زمان ما توانسته‌اند شعائر پهلوانی تاریخی و کهن خود را حفظ کنند.

هزاران خارجی و میسیونهای مختلف نظامی و ورزشی و هیئت های رسمی کشورهای جهان که از سال ۱۳۲۳ در باشگاه بانک ملی ایران از ورزش باستانی ما دیدن کرده‌اند، بسیاری در کشورهای خود با رپرتاژهای مصور در روزنامه‌ها و حلقه فیلمهایی در سینماها ورزش باستانی ایران را بعنوان جالبترین و کاملترین ورزشهای جهان در معرض انظار گذاشته‌اند.

باز دیده‌های لاینقطع سلاطین و رؤسای جمهور و شخصیتهای مهم بین‌المللی از باشگاه بانک ملی ایران و اشتیاق فوق‌العاده خارجیان به این ورزش انگیزه دیگری شد تا این کتاب ابتدا بزبان انگلیسی و سپس بزبان پارسی و بعد بزبان فرانسه نیز چاپ شود.

از آغاز جوانی آرزو میکردم و امید داشتم که خداوند توفیقی عنایت فرماید تا ورزش باستانی ایران را به جهانیان بشناسانم.

اینک باسراحم‌علیه حضرت‌همایون شاهنشاه ترقیخواه وامکانات و تسهیلات

موجود در بانک ملی ایران توانسته‌ام ورزش باستانی را بیش از پیش در کشورمان ترویج کنم و آنرا در معرض انظار هیئت‌های مختلف خارجی بگذارم. و سالی چند بار با حلقه فیلمها و عکسهای جالب از این ورزش ملی به سراسر دنیا سفر کنم و ورزش باستانی را باشکوه خیره کننده و افتخار آمیزش از راه تلویزیونها و رادیوها و مصاحبه‌ها و سخنرانیها بجهانیان بشناسانم. معرفی ورزش باستانی در تمام کشورهای اروپائی و آسیائی و ایالات متحده و غالب کشورهای آمریکای لاتین و افریقا بوسیله نویسنده با استقبال عمومی محافل اجتماعی و شخصیت‌های برجسته جهانی مواجه شده است.

این کتاب حاصل پانزده سال مطالعه و تحقیق و کوششی است که در زمینه‌های گوناگون ورزش باستانی و حکمت تاریخی آن کرده‌ام.

در این کتاب تطور تاریخی ورزش باستانی و پهلوانی آنچنانکه بوده و هست تحلیل و تعریف شده است. عملیات ورزشی در زورخانه و آلات و ابزار کار جالب آن و آداب و رسوم پهلوانی و ریشه‌های تاریخی و انگیزه‌های آن و سایر خصوصیات زورخانه و روابطی که با جنبه‌های ملی و مذهبی ما در گذشته داشته نیز بررسی و تشریح شده است.

ومن الله التوفیق و علیه التکلان

کاظم کاظمینی

خلاصه نظریات
شخصیت‌های برجسته جهان
در باره
ورزش باستانی ایران موضوع کتاب
زورخانه که از میان ۸۴ ستایشنامه
که بهجت نویسنده رسیده
انتخاب شده است

اوری براندج ، رئیس کمیته المپیک بین المللی :

« عملیات ورزش باستانی موجود و موجب پیروزیهای
درخشان کشتی و وزنه برداری ایران گردیده است »

پروفسور نیبرگ استاد السنه شرق دانشگاه آپسالا :

« با خرسندی بسیار ، نمایش جالب عملیات
موزون ورزش باستانی را بخاطر می آورم چقدر تعلیم و
مراقبت برای ایجاد هماهنگی در وظایف ورزشکاران لازمست تا
یک چنان دیسپلینی حاصل شود اساس هدف عملیات
ورزش باستانی را تا حدود زیادی تربیت بدنی و آموختن هماهنگی
و دیسپلین تشکیل میدهد من عقیده دارم : ورزش باستانی
همانقدر که از لحاظ اخلاقی مفید است ، بهمان اندازه هم ارزش
جسمانی دارد »

پروفسور دیم رئیس دانشکده ورزشی آلمان :

« من همیشه علاقه دارم : در باره نمایشهای
عملیات عالی ورزش باستانی و وسائل خیال انگیز پرورش اندام
آن که در باشگاه بانک ملی دیده ام فکر کنم
« اصالت ورزش باستانی ایران انگیزه آن شد که
من ورزش باستانی ایران را جزو برنامه دروس دانشکده ورزشی
آلمان قرار دهم »

هارولد لمب مورخ و شرقشناس بزرگ آمریکا :

« از نمایش عالی ورزش باستانی و عملیات

کشتی گیران . . . سپاسگزارم . . . بزرگترین موفقیت را برای
پهلوانان شما آرزو میکنم . . . »

ژنرال الدورسی رئیس ستاد مشترك نیروهای زمینی وهوائی
و دریائی ایتالیا :

« یکی از شیرین ترین خاطرات زندگی من که
در هر فرصتی مرا بخود مشغول میدارد ، آن ساعات فراموش نشدنی
است که هنگام اجرای برنامه های ورزش باشکوه باستانی ایران در
باشگاه بانکملی گذرانده ام . . . »

هویر مولر - ازوزارت خارجه انگلستان :

« آن اوقات عزیز و لذتبخش را که هنگام تماشای
ورزش باستانی در بانک ملی گذرانده ام ، در زندگی خود مغتنم
می شمارم و خاطره آنرا همچون لوح محفوظی همیشه گرامی
میدارم »

تاگه ارلاندر نخست وزیر سوئد :

« نمایش ورزش باستانی ایران در باشگاه
بانک ملی که هنگام بازدید از کشور زیبای شما توفیق تماشای
آنها یافتم همچون یکی از دلپذیرترین خاطرات زندگی ام در ذهنم
باقی مانده است »

ت . ای . دیورز - دبیر هیئت اجراییه سازمان بین المللی
تفریحات سالم ، وابسته به اتحادیه ملی تفریحات سالم آمریکا:
« آن شبی را که به تماشای ورزش مسحورکننده

باستانی در باشگاه بانک ملی گذراندیم ، از درخشان ترین نقاط سیاحت من در کشور شماست آیا یادداشتهای فراوانی را که آنشب در باره زورخانه برداشتم بخاطر میآورید ؟ . . . »

پروفسور موریس آبری - استاد دانشکده پزشکی پاریس :

« من در گنجینه خاطرات خود ، یادگار باشکوه شاهداتم را از ورزشهای باستانی در کلوب بانک ملی ایران برای همیشه با افتخار تمام حفظ میکنم . . . »

مارسل دوراکس - دبیر جمعیت روزنامه نگاران و ناشرین مطبوعات آمریکا :

« . . . بدنهای ورزیده ورزشکاران بانک ملی ایران و قدرت و استعدادی که در حین عملیات ورزشی از ایشان به ظهور رسید ما را تحت تأثیر فوق العاده قرار داد . . . »

ج. ه. نیکسون - مؤسس روزنامه های نیکسون و اباش ایندیانا :

« . . . ما نور ورزشی پهلوانان و کشتی باستانی ایران . . در باشگاه بانک ملی ایران فوق العاده جالب و محظوظ کننده بود . »

ایوان بوکسل - مدیر روزنامه اخبار دانویل در شهر دانویل پنسیلوانیا :

« . . . در ضمن مسافرت اخیرمان که برای تهیه خبر

بدور دنیا صورت گرفت ، هیچ موضوعی دلپذیرتر و فوق العاده تر از عملیات ورزش باستانی ایران که در ساعات ضیافت ۳ ژانویه در باشگاه بانکلی نمایش داده شد ، نداشته ایم
» . . ناگفته نماند که چشم از لذت تماشای آن نمایش سهیج و جالب ورزشهای مردانه و پهلوانی سیر نمیشد . . . «

واگان مورگان - وزیر کشور انگلستان :

» . . . نمایش هیجان انگیز ورزش باستانی ، آن شب مسرت بخش را در باشگاه بانک ملی بطور برجسته برای همیشه در نظرم زنده نگاه خواهد داشت . . . «

فیلیپس تالبوت معاون سیاسی وزارت امور خارجه امریکا :

» باشگاه بانک ملی ، همیشه پیشقراول فعالیتهای ورزشی بوده است
. . . . اجازه میخوام بهترین آرزوهای قلبی خود را بشما برای موفقیت و بقای ورزش باستانی و باشگاه بانک ملی اظهار نمایم «

دریاسالار رادفورد ، رئیس ستاد مشترک کشورهای امریکا و اروپا در جنگ جهانی دوم و مشاور نظامی ایزنهاور :

» . . . تشکرات و قدردانیهای مرا ، برای عملیات جالب ورزشهای باستانی که من و همقطارانم توفیق تماشای آنرا یافته ایم به پهلوانان آن باشگاه ابلاغ نمائید
» من از صمیم قلب به شما اطمینان میدهم که توانسته ام بدینوسیله فرهنگ تاریخی و معانی سنتهای درخشان

ایرانی را که زندگی نیک و اندیشه نیک و کردار نیک است عمیقاً
از آن درک کنم . . . »

هولمز سفیر کبیر ایالات متحده در ایران :

« . . . پذیرائی که از ما هنگام تماشای نمایش جالب
و خارق العاده ورزش باستانی ایران در باشگاه بانکملی بعمل آمد
همیشه در خاطر ما باقی خواهد ماند . . . »

لرد آرن - شخصیت مشهور انگلیسی :

« . . . مشاهده عملیات مسحور کننده ورزش باستانی در
زورخانه باشگاه بانک ملی بامعیت سرآرنولد لون برای من همچون
یک اتفاق فراموش ناشدنی باقی خواهد ماند . . . »

ا. و. برلین رئیس سابق کنسرسیوم نفت :

« . . . نمایش ورزش باستانی زورخانه با چنین
جاذبیتی همیشه برای سیاحان و جهانگردان جالب توجه بوده و
خواهد ماند »

جرج مک گی - معاون سیاسی سابق وزارت امور خارجه امریکا و سفیر کبیر کنونی ایالات متحده در آلمان غربی :

« ما در سرزمین ایالات متحده از سنن باستانی ایران اطلاع
کافی داریم و به سنت های کهن آن که از اعصار قدیم تا به امروز
باقی مانده احترام بسیار میگذاریم . علاقه و افری که ایرانیان به
ورزش دارند دنباله همان علائق و مظاهر تاریخی است که از

پهلوانیهای رستم و سهراب از عهد کهن تا به امروز باقی مانده
واخلاف آنان تا عصر ما توانسته اند شعائر پهلوانی تاریخ باستانی
خود را حفظ کنند.»

گرهارد هولجه - رئیس کل خطوط هوایی لوفت هانزا :

« از تماشای عملیات ورزش ملی و باستانی شما
که تا آن حد مرا تحت تأثیر قرار داد بسیار خرسندم . . . »

ژنرال سر دادلی وارد - سر فرماندهی نیروهای بریتانیا در خاور میانه :

« من از اینکه دارای چنان خاطره افتخار آمیزی
از ورزش باستانی شما هستم بسیار بخود می بالم . . . »

ژنرال اسپرای - رئیس دفتر سازمان بین المللی پیشاهنگی :

« ورزش ملی و باستانی شما را سرشار از
جلوه های مسحور کننده و حاوی برجسته ترین مظاهر عالی تاریخی
کشور کهنسال شما یافتیم . . . »

فایر. ا. داویز رئیس اداره بین المللی لاینز :

« برای نمایش بسیار مؤثر ورزش باستانی ایران
که در خلال مدت کوتاهی که توفیق دیدار شهر زیبای شما را
داشتیم ، به تماشای آن مفتخر شدیم از طرف خود و همسرم از شما
سپاسگزاری میکنم . »

ادوارد . ت . ولز - سفیر کبیر سابق ایالات متحده به نویسنده :

« . . . بمناسبت خبرهای فراوانی که دائماً در باره
فعالیت‌های ثمربخش تان در راه پیشرفت‌های جالب دو ورزش باستانی
و مدرن می‌شنوم صمیمانه بشما تبریک می‌گویم . . »

کارل کروسر - ناشر مجله ریویو :

« . . . عملیات ورزش و کشتی باستانی ایران برای مدت
مدیدی در ذهن بیننده باقی خواهد ماند . . »

ماتیلدان . س . تومز - رئیس رادیو تلویزیون امریکا :

« . . . ما از حضور در باشگاه بانک ملی و تماشای کشتی
و ورزش باستانی ایران بسیار محظوظ شدیم ، این ورزش جالب و
دلپذیر یکی از مطلوب‌ترین دیدنی‌ها بود که به هیئت ما که در ایران
در حال سیاحت می‌باشد وسعت نظر زیادی بخشید .

۲۵ آوریل ۱۹۶۴ - تهران

بدینوسیله ، یکبار دیگر تقدیرهای قلبی خود را برای
مهربانی‌ها و مهمان نوازی‌هایی که نسبت به هیئت صاحبان صنایع
نروژ هنگام سیاحت اخیر شان در تهران و بازدید باشگاه بانک ملی
مبدول داشته‌اید به شما اظهار می‌نمایم ؟
من میتوانم بشما اطمینان دهم که اعضاء گروه شدیداً
تحت تأثیر نمایش زیبا و دل‌انگیز ورزشهای باستانی که توسط
تیم باشگاه بانک ملی اجرا شد قرار گرفته بودند .

دوست وفادار شما

سفیر نروژ

کتاب زورخانه به زبان انگلیسی

و

عکس العمل روزنامه ها

و

مجلات

کتاب انگلیسی زورخانه که متن فارسی آن در قسمت
آخر این مجلد بنظر خوانندگان گرامی میرسد، پیش از
چاپ « نقش پهلوانی و نهضت عیاری در تاریخ اجتماعی
و حیات سیاسی ملت ایران » که اکنون برآن اضافه شده،
برای استفاده مردم کلیه کشورهای جهان در ده هزار جلد
منتشرگشت.

آن عده از ایرانیانی که بزبان انگلیسی آشنائی
دارند و خوانندگان خارجی کتاب زورخانه با نامه‌های
تشویق آمیزی از مبتکر آن اظهار قدردانی کرده‌اند.

انتشار کتاب زورخانه در کلیه محافل اجتماعی
و فرهنگی و مطبوعاتی با هیاهو و استقبال پی نظیری مواجه
شد.

غالب روزنامه‌ها و مجلات کشور در باره اهمیت
آن که یکی از آثار باستانی کشور ما را با شناساندن بجهانیان
احیاء می‌کند، با علاقه زیادی قلمفرسائی کرده‌اند که در اینجا
اهم سندرجات آنها برای نمونه به اختصار ذکر میشود:

روزنامه اطلاعات در شماره ۱۱۳۴۳ - اسفند ۴۲
شرحی بدین مضمون نگاشته است :

زورخانه

چند روز پیش کتابی بزبان انگلیسی به نام زورخانه ورزش باستانی و پهلوانی ایرانیان منتشر شد که مورد توجه بسیار قرار گرفت. با انتشار این کتاب یکی دیگر از آثار باستانی کشور ما که هنوز بقوت رواج دارد نه تنها برای ایرانیان بلکه برای خارجیان هم آنچنانکه هست با معنی و آئین ها و حرکات و حماسه ها و ادوات کارش آشکار میشود.

این کتاب که با همکاری آقای کاظم کاظمینی و آقای ساسوئیل س. بابایان بزبان انگلیسی نوشته شده از جمیع جهات جالب و در کشور ما کم نظیر و در نوع خود بی سابقه است موضوع بابررسی تاریخ ورزش از زمانهای زندگی ابتدائی بشر شروع میشود و درباره شاطری و عیاری و کشتی در تاریخ قدیم ایران صحبت میشود و سپس جریان ورزش باستانی را از اول الی آخر مثل داستان با تعریف حرکات و حالات و تحلیل عملیات و دعاها و تعارفها با بلاغت شرح میدهد.

هریک دوره از ورزش باستانی در فصلی بیان شده و تمام دور ورزشها یکی پس از دیگری ادامه می یابند و تعریف می شوند و به نتیجه می رسند.

جالب تر از همه تقریظ هائی است که شخصیت های بزرگ جهان نوشته اند و در اول کتاب قرار دارند.

توفیق آقای کاظمینی و آقای ساسوئیل بابایان را در تألیف و انتشار این قبیل کتب آبرومند و مفید از خداوند خواستاریم.

روزنامه TEHRAN JOURNAL March 12, 1964

باتعریف و تمجید از کتاب زورخانه چنین می نویسد :

توصیف زورخانه

« زورخانه » کتابی است که جدیداً در ۱۶ صفحه و مزین به عکسها و تصاویر جالب انتشار یافته و موضوع آن تاریخ مهیج پهلوانی و نقل وقایع ورزش در گذشته می باشد که بصورت بسیار خوب و دقیقی سنت های ورزش باستانی ایران را تعریف و تحلیل کرده است.

کتاب زورخانه ورزش باستانی ایران با همکاری کاظم کاظمینی و ساموئیل . س . بابایان تألیف شده است .

بدون شک این کتاب دارای چنان اصالتی است که می توان آنرا در زمره ارزنده ترین کتابهای ایران شناخت .

کتاب آداب و حرکات و معانی ورزشهای زورخانه و چرخ و کباده گرفتن و میل گرفتن و انواع مختلف عملیات عالی ورزش باستانی و نیز دقایق و فنون آنرا توصیف می کند .

این مجلد برای کتابخانه کسانی که به سنن بزرگ باستانی و فرهنگ تاریخی ایران علاقمند می باشند ، یک ارمغان عالی بشمار می رود .

روزنامه کیهان شماره ۶۱۹۱ - ۲۱ اسفند ۴۲ باعلاقه

و افری بدین قرار سخن میگوید :

تاریخ تطور ورزش باستانی ایران

بقلم آقای کاظم کاظمینی و استاد ساموئیل سرکیس بابایان

کتاب « تاریخ تطور ورزش باستانی و تعریف پهلوانی و زورخانه در ایران » که اخیراً به زبان انگلیسی، بقلم آقای کاظمینی و استاد ماموئیل سرکیس بابایان انتشار یافته ، اولین کتابی است که در این زمینه انتشار یافته و ورزش باستانی ایران را چنانکه باید و شاید به خارجیان معرفی میکند .

این کتاب که قرار است بزودی به زبان فارسی و فرانسه نیز منتشر شود ضمن تحلیل و بررسی ورزش باستانی رابطه آن را با مقتضیات اجتماعی و مذهبی ایرانیان پس از ظهور اسلام و درادوار مختلف تاریخ تشریح میکند و عملیات ورزش باستانی را در قالب داستان بیان میکند .

نثر انگلیسی کتاب بسیار فصیح و گیراست و اشعاری که متناسب با عملیات ورزشکاران توسط مرشد خوانده میشود ، بااستادی از نظم فارسی به شعر موزون و مقفی انگلیسی برگردانده شده . امید است آقای کاظمینی و آقای بابایان و ایرانیان در اینگونه اقدامات برای شناساندن ایران و ایرانی به خارجیان بیش از پیش موفق شوند .

روزنامه انگلیسی KAYHAN INTERNATIONAL

March 9, 1964 پیرامون کتاب اینطور به بحث می پردازد:

تعریف زورخانه

زورخانه - جایگاه زورمند شدن - ایرانیان ، مؤسسه ایست که در آن سنت های دیرینه مردم این کشور مانند تعلیم جوانمردی و آئین پهلوانی و دلیری و وطن پرستی در آن حاکم می باشد . در حال حاضر گود زورخانه ها شبیه میدانگاه است که

سردان پهلوان ، سالمند ونوجوان ، در آن تحت تأثیر ضربه‌های
طبل و اشعار حماسی و غزلیات اندرزآمیز رشد به عملیات منظم
ورزشی می‌پردازند و باحرکات مختلف و بوسیله آلات مخصوصی
نیروی بدنی خود را ارتقاء میدهند.

یکی از مشهورترین نمایشگاههای چنین ورزشهایی ،
زورخانه باشگاه بانک ملی می‌باشد. آقای کاظمینی مدیرباشگاه
همیشه با کوشش منحصر بفرد خود سیاحانی را که از زورخانه بانک
ملی دیدن می‌کنند با معانی مخصوص فلسفه ورزش باستانی و
آئین پهلوانی و تأثیر آن در زندگی روزمره ایرانیان آشنا می‌سازند.

آقای کاظمینی و آقای ساموئیل. س. بابایان ، با تالیف
و انتشار این کتاب بزبان انگلیسی ، گام مؤثری در جهت ترویج
سجایای عالی ایران و توسعه زورخانه و ورزش باستانی به پیش
برداشته‌اند.

داستان زورخانه با شرح و بسط موضوع دنبال می‌شود. و وقایع آن
در یک جلسه ورزشی آغاز و پایان می‌یابد. تکامل موضوع
با تغییرات دائمی توأم است حرکات و رفتار و آداب و گفتار پهلوانان
تجزیه و تحلیل میشود و همه چیز جدی و دلنشین است.

رشد به طبل می‌کوبد و با اشعار حماسی شاهنامه
فردوسی ورزشکاران را به شور و هیجان می‌آورد.

حتی این کتاب می‌تواند با طرحها و روشهای خود در آشنا
ساختن دستداران ایران بایک مؤسسه نمونه ایرانی بزرگترین
خدمت را بکند. استفاده این کتاب را با اطمینان خاطر می‌توان
بهمه توصیه نمود.

دجاء انگلیسی WHAT IS ON March 1964
No. 48 کتاب زورخانه را اینطور تعریف میکند:

زورخانه

یک کتاب بدیع ، دربارهٔ ورزش باستانی ایران ، بقلم :
کاظم کاظمینی و ساموئیل س . بابایان چاپ کیهان بها ۱۲۰
ریال .

این کتاب جدید که به زبان انگلیسی منتشر شده ، در
حقیقت کاملترین مجموعه‌ایست که درباره زورخانه به ظهور
رسیده است .

اکثر سیاحانی که به ایران مسافرت میکنند میکوشند در
برنامه‌های سیاحتی خود ترتیبی بدهند و بوسیله‌ای از باشگاه بانک
ملی که مشهورترین ورزشکاران باستانی را در آنجا می‌توان دید ،
دیداری بعمل آورند .

مستشرقین حفظ وادامه موفقیت آمیز این سنت باستانی را
در تقریظ‌های خود ستوده‌اند و نیز رهبران بسیاری از کشورها و
شخصیت‌های درجه اول جهان ورؤسای عالی مقام ارتشها که از
تماشای ورزش باستانی تمتع جسته‌اند هریک به سهم خود
درستایش نامه‌ای از خاطره پرشکوه آن یاد میکنند .

کسانی که از زورخانه دیدن کرده‌اند ، این کتاب را همچون
ارمغان گرانقدری حفظ خواهند کرد و نیز هر کس می‌تواند با خواندن
کتاب و دیدن عکسهای آن بایک احساس قوی « همچنانکه
در خود من بوجود آمد » بسادگی مضمون کتاب را درک کند .

این کتاب وزین داستان زورخانه را از قدیم ترین روزگارها
(که شاید مقارن تاریخ حدوث شاهنامه فردوسی و سایر حماسه‌های
ملی باشد) تعریف میکند و تا دوران رضاشاه کبیر که وارد مرحله

جدیدی شد آنرا بسط می دهد. شاید بهترین تعریف برای درك اهمیت کتاب آن باشد که عملاً شبی به باشگاه بانك ملی هم راه یابیم ، تا ضربه های طبل و مراسم مذهبی مجذوب کننده و ذرات هوای آن جداً ما را پای بند خود سازد .

روزنامه پارس در شماره ۲۷۹۲ استنباط عمیق خود را از کتاب انگلیسی زورخانه چنین می نگارد :

زورخانه

مرکز تجلی روحیه

ورزش دوستی ایرانیان

در این هفته کتاب جالبی تحت عنوان «زورخانه» از طرف آقایان کاظم کاظمینی رئیس باشگاه ورزشی بانک ملی ایران و ساموئیل س. بابایان انتشار یافته و یک نسخه آن بدفتر روزنامه پارس رسیده است. در این کتاب جالب که بزبان انگلیسی چاپ و منتشر گردیده است پیرامون تاریخچه ورزشهای باستانی ایران و روح سلحشوری و ورزشکاری ایرانیان ، گفتارهای شیوا بچاپ رسیده و از قسمتهای ورزش باستانی ضمن انتشار تصاویر زیبا و دلکشی ، یاد شده است آقای کاظم کاظمینی رئیس باشگاه ورزشی بانک ملی ایران که از علاقمندان و خادمین واقعی ورزش ایران هستند ، برای تنظیم مندرجات و انتشار کتاب « زورخانه » متحمل زحمات فوق العاده ای گردیده و کتابی که بمنظور نشان دادن روح سلحشوری و ورزشهای باستانی ایران تنظیم و منتشر ساخته اند ، نشان دهنده کامل علاقه قابل تقدیر ایشان بتوسعه ورزشهای باستانی میباشد . بدینوسیله ضمن اظهار کمال ستایش از مجاهدات آقای

کاظمینی در کار انتشار کتاب سودمند و جالب « زورخانه » ، همه
دوستان و ورزشهای باستانی را به استفاده از کتاب مزبور دعوت
می‌نمائیم .

مجله سپید و سیاه در شماره ۵۵۲ (۳۵) مخصوص
۴۳/۱/۱۳ - با شرح مبسوطی چنین اظهار نظر می‌نماید:

زورخانه ورزش باستانی

چند روز پیش کتابی بزبان انگلیسی به نام زورخانه ورزش
باستانی و پهلوانی ایرانیان بدستم رسید . در قسمت بالای کتاب
صحنه‌ای از هفت خوان رستم روی زمینه‌ی طلائی چاپ شد بود و
زیر آن نوشته‌های انگلیسی و قسمت نیمه دوم کتاب عکس صحنه‌ای
از ورزش باستانی بچشم می‌خورد . فکر کردم که باز خارجی‌هایی
دیگر از آثار ملی و تاریخی ما را بخود ما معرفی کرده‌اند . ولی وقتی
چشمم باسم آشنای نویسنده یا عبارت بهتر نویسندگان ایرانی آن
اقتاد در عین تعجب لذت بسیار بردم و احساس غرور کردم .
با انتشار این کتاب یکی دیگر از آثار باستانی کشور ما که
هنوز بقوت رواج دارد نه تنها برای ایرانیان بلکه برای خارجیان
هم آشنائیکه هست با رسوم و آئین‌ها و حرکات و حماسه‌ها و ادوات
کارش از پس پرده اسرار آشکار می‌شود .

این کتاب که با همکاری آقای کاظم کاظمینی و آقای
ساموئیل س . بابایان بزبان انگلیسی نوشته شده از جمیع جهات
جالب و درکشور ما بی‌نظیر و در نوع خود بی‌سابقه است . موضوع
بایررسی تاریخ ورزش از زمانهای زندگی ابتدائی بشر شروع میشود
و درباره شاطری و عیاری و کشتی در تاریخ قدیم ایران صحبت میشود

و سپس جریان ورزش باستانی را از اول الی آخر مثل داستان با تعریف حرکات و حالات و تحلیل عملیات و دعاها و تعارف ها شرح و بسط می دهد.

هریک دوره از ورزش باستانی در فصلی بیان شده و تمام دوره ورزشها یکی پس از دیگری ادامه می یابند و تعریف می شوند و ب نتیجه می رسند.

جالب از همه تقریظ هائی است که شخصیت های بزرگ جهان نوشته اند و در اول کتاب قرار دارند هر کدام از تقریظ ها حاوی تعریف هائی بدیع از ورزش باستانی کشور ما می باشد مثلاً پروفیسور « نیبرگ » استاد السنه شرق دانشگاه آپسالا مینویسند : بطور کلی اساس هدفهای عملیات ورزش باستانی را تربیت بدنی و آموزش هم آهنگی و دیسپلین تشکیل میدهد :

« پروفیسور دیم » رئیس دانشکده ورزشی آلمان می نویسد : « اصالت ورزش باستانی ایران سبب شد که من ورزش باستانی ایران را جزو دروس دانشکده ورزشی آلمان قرار دهم . »

و « اوری براندج » رئیس کمیته المپیک بین المللی چنین اظهار عقیده میکند : « ورزش باستانی موجب و موجد پیروزیهای درخشان کشتی و وزنه برداری ایران گردیده است .

در هر یک از این تقریظها تعریف هائی از این نوع شده است که جداً مایه خوشبختی هر ایرانی می گردد .

در کتاب همراه پیشرفت مطلب عکسها و نقاشی ها و تصویرهای جالبی بچشم می خورد که در مراتب ردیف خود گویای وقایع مصور کتاب هستند .

این کتاب هم از لحاظ شکل و هم از لحاظ محتوی بسیار قوی و گیراست و می توان آنرا از کارهای آکادمیک دانست . چنین بر می آید که آقای کاظم کاظمینی و آقای ساموئیل . س . بابایان با زحمات

بسیار و مطالعه‌ها و تحقیق‌های فراوان به انتشار این کتاب توفیق یافته‌اند.

تطور تاریخ ورزش باستانی و تعریف زورخانه در ایران موضوع اساسی کتاب می‌باشد عملیات ورزشی که در گلریزان زورخانه‌ای توصیف می‌شود با تیزی بی‌هر حرکت و یا گفته و یا آدابی را تحلیل و بررسی می‌کند.

علت ظهور ورزش باستانی و نقش اجتماعی و مذهبی آن در ادوار مختلف تاریخ پس از اسلام نیز شرح داده شده است.

این کتاب با حجم تقریباً زیاد به سه زبان انگلیسی و فارسی و فرانسه چاپ و منتشر می‌شود. مخارج سنگین چاپ انگلیسی آنرا که منتشر شده آقای کاظمینی شخصاً متحمل شده‌اند.

امید است این کتاب که می‌تواند پرستیژ کشور ما را در سراسر دنیا بالا ببرد و خارجی‌ان را با استعداد فطری ایرانیان و تاریخ و موجودیت اصیل آنها آشنا سازد مورد توجه عمیق مسئولین ما در این امور قرار گیرد تا بلکه باز راهی از این رهگذر بسوی شناساندن خویش به خودمان و بیگانگان بگشاید.

انتظار است چاپ فارسی این کتاب که پیش از فرانسه خواهد بود بزودی منتشر شود تا همه مردم بتوانند از آن استفاده کنند. توفیق آقایان کاظمینی و بابایان را در تألیف و انتشار این قبیل کتب آبرومند و مفید از خداوند خواستاریم.

روزنامه بامشاد در شماره ۱۳۴۲-۱۴/۱۲/۴۲ مطلبی

بدین مضمون درج می‌نماید :

زورخانه

یک کتاب تازه و مفید برای خارجی‌ان - جهانگردان

اخیراً آقای کاظم کاظمینی مدیر باشگاه بانک ملی ایران اقدام به چاپ کتابی بزبان انگلیسی کرده‌اند که بسیار جالب و خواندنی

است ، ایشان مطالعات پانزده ساله خود را پیرامون ورزش های باستانی ایران بزبان انگلیسی ترجمه کرده و بصورت کتابی تمیز و نفیس بیرون آورده اند که برای کلیه خارجیان و جهانگردان که بایران می آیند و میخواهند با ورزش های باستانی که یکی از سنن اصیل باستانی کشور ما است آشنا شوند بسیار جالب و مغتنم می باشد .

در این کتاب تطور تاریخی ورزش باستانی و پهلوانی آن چنانکه بوده و هست تحلیل و تعریف شده عملیات ورزشی در زورخانه و آلات و ابزار ورزشی و آداب و رسوم پهلوانی و ریشه های تاریخی و انگیزه های آن نیز مورد بررسی قرار گرفته و بهر حال کوششی است در خور تحسین و جا دارد که این موفقیت را باقی کاظمینی صمیمانه تبریک بگوئیم .

و سپس همان روزنامه (باشاد) پس از مطالعه آن به اهمیت ورزش کتاب بیشتر واقف شده و اقدام به مصاحبه با نویسنده میکند و بار دیگر در شماره ۱۵۶۱ نتیجه ملاقات را برای اطلاع خوانندگان خود چاپ می نماید که تمام آن مفصلاً در اینجا نقل میشود :

زورخانه : یک کتاب کم نظیر شناساندن ورزش باستانی ایران به خارجیان

دوست عزیز ما آقای کاظم کاظمینی رئیس باشگاه بانک ملی ایران برای شناساندن ورزش ملی ما به خارجیان کار بسیار جالب و مهم و مثبتی را انجام داده است که جداً قابل ستایش است ، بدین معنی که ایشان خصوصیات ورزش باستانی و زورخانه را بزبان انگلیسی تهیه و در دسترس عموم خارجیان قرار داده است .

آقای کاظمینی با این عمل علاوه بر اینکه خدمتگزاری خود را در ورزش و بخصوص در ورزش باستانی بعد اعلای رسانده در ضمن وزن ورزش باستانی ما را هم بالا برده است. ما قبل از اینکه به معرفی کتاب آقای کاظمینی بپردازیم لازم دانستیم در این مورد با ایشان ملاقات کنیم و رشته سخن را بدست ایشان بسپاریم.

آقای کاظمینی در ابتدا گفتند: «تاریخ کشور ما تاریخ پهلوانی‌ها و دلاوری‌ها و افتخارات پرشکوه انسانی است. در کنار تمدن چند هزار ساله سرزمین ما آئین و ویژگی‌های یک ملت بزرگ و زنده جهانی می‌درخشد. علاقمندی فطری ایرانیان به پهلوانی و نیرومندی و پیروی از آئین جوانمردی و فداکاری و نوع دوستی و راستی و امانت که از خصال ابدی ایشان است موجب دوام یکی از آثار باستانی ایران یعنی زورخانه و ورزش باستانی شده است. ورزش باستانی که در شهرهای ایران رواج دارد با عملیات و آداب و رسوم خود نشان دهنده روی آوری بدون وقفه ملت ایران به آئین پهلوانی و دلاوری است.

اکنون این ورزش جامع و کامل با عملیات جالب و ابزار و آلات خاص خود در کشورهای خارجه طرفداران و دوستداران بسیاری یافته است.

بازدیدهای سلاطین و رؤسای جمهوری و شخصیت‌های مهم بین‌المللی از باشگاه بانک ملی که مرکز آبرومندترین نمایشهای ورزش باستانی است و همچنین دیدارهای لاینقطع دسته جمعی مقامات عالیرتبه خارجی و سیاحان از زورخانه موجب ارتقاء اهمیت این ورزش در تمام کشورهای دنیا شده است و خبرنگاران خارجی در روزنامه‌ها و سینماها این ورزش را بعنوان یکی از شگفت‌ترین پدیده‌های تاریخی عالم ورزش در انتظار جهانیان می‌گذارند.

آنگاه آقای کاظمینی به سخنان خود چنین ادامه دادند:

«من قریب ۱۵ سال است که در راه اعتلاء ورزش باستانی

میکوشم اخیراً احساس کردم که برای شناساندن ورزش ملی وطن ما باید بیش از پیش تلاش کرد. از اینجهت تصمیم گرفتم خصوصیات و تاریخچه ورزش باستانی ایران را بزبان انگلیسی نوشته و منتشر گردانم خوشبختانه بیاری خداوند در نیت خود موفق شدم. در واقع این کتاب حاصل پانزده سال مطالعه و تحقیق و کوششی است که در زمینه‌های گوناگون ورزش باستانی و حکمت تاریخی آن کرده‌ام

در تهیه این کتاب مراحم شاهنشاه ترقی خواه و امکانات و تسهیلات موجود در بانک ملی ایران باعث موفقیت من شده است. من هنوز کار خود را خاتمه یافته تلقی نمی‌کنم. در چند ماه دیگر نسخه‌های فارسی و فرانسه کتاب در دسترس عموم قرار خواهد گرفت و همچنین سعی خواهم کرد، بکشورهای مختلف مسافرت کنم و بامدارک جالب درشناسائی ورزش باستانی جدیت کنم. در تهیه این کتاب ورزش باستانی و پهلوانی آنچنانکه بوده و هست تحلیل و تعریف شده است عملیات ورزشی در زورخانه‌ها و آلات و ابزار کار جالب آن و آداب و رسوم پهلوانی و ریشه‌های تاریخی و انگیزه‌های آن و سایر خصوصیات زورخانه و روابطی که با جنبه‌های ملی و مذهبی مادر گذشته داشته نیز بررسی و تشریح شده است.

در کتاب زورخانه آقای کاظمینی اظهار نظر شخصیتهای مهم دنیا درباره ورزش باستانی ایران چاپ شده است که ما بعنوان نمونه چند تای آنها را بنظر خوانندگان ارجمند میرسانیم.

۱ - « ورزش باستانی موجب و موجد پیروزیهای درخشان کشتی و وزنه برداری ایران گردیده است » اوری براندج رئیس کمیته بین المللی المپیک.

۲ - « اصالت ورزش باستانی ایران سبب گردید که من ورزش باستانی ایران را جزو دروس دانشکده ورزشی آلمان

قرار دهم» پروفیسور کارل دیم رئیس سابق دانشکده ورزشی آلمان .
۳ - « اساس هدف عملیات ورزش باستانی را
تا حدود زیادی تربیت بدنی و آموزش هماهنگی و نظم تشکیل
میدهد .

پروفیسور نیبرگ استاد السنه شرق دانشگاه اپسالا
۴ - « . . . بنظر من عوامل پیدایش این هنر سلی (ورزش
باستانی) پیروی از اصول زندگی نیک و اندیشه نیک و کردار نیک
است . همین اصول نیز عامل علاقمندی مردم امریکا ب ورزش است .
ما نیز بنوبه خود از موفقیت آقای کاظمینی خرسندیم
و امیدواریم که دوست عزیز ما در راه خدمت به ورزش بیش
از پیش کامیاب گردند .

روزنامه مهر ایران مطلبی بدینقرار در شماره ۳۰۵۲
۴۲/۱۲/۲۹ درج کرده است :

معرفی یک کتاب ورزشی زورخانه

(زورخانه) نام کتابی است که بهمت آقای کاظم کاظمینی
بزبان انگلیسی انتشار یافته است و قرار است که بزودی بدوزبان
فارسی و فرانسه نیز چاپ و منتشر شود .
اهمیت این کتاب ، خاصه از لحاظ ابتکار و حسن سلیقه‌یی
که آقای کاظمینی در جمع آوری اسناد و مدارك تاریخی مربوط
بورزشهای باستانی ایران و نشان دادن جلوه‌های متنوع زورخانه
متحمل گردیده اند در خور تحسین فراوان است .
ما با ابراز مسرت از توفیق درخشانی که آقای کاظمینی

در تحریر و انتشار این کتاب سودمند بدست آورده اند ، موفقیت های بیشتری را برای ایشان آرزو میکنیم .

مجله صبح امروز شماره ۱۰۸ - ۴۳/۱/۱۷ می نویسد:

کتاب آقای کاظمینی

ورزش باستانی یکی از سنن ارزنده و کهنی است که نسل به نسل با حفظ اصالت خویش بایرانیان ارث رسیده و از مفاخر ملی ما محسوب میشود .

آقای کاظمینی مدیر باشگاه بانکملی که در ترویج و توسعه ورزش باستانی و شناساندن آن از طریق مسافرتها متعدد بطور مستند و عملی سهم بسزائی دارند اخیراً کتابی در این زمینه بیه زبان انگلیسی و فارسی و فرانسه در دست انتشار دارند که انگلیسی آن که از چاپ خارج شده با استقبال ایران شناسان و علاقمندان ورزش باستانی در خارج از کشور قرار گرفته است ما این توفیق را به ایشان تبریک میگوئیم .

کیهان ورزشی در شماره ۴۲۸ نظر خود را در باره کتاب چنین اظهار میدارد :

کتاب ورزش باستانی در ایران

ورزش باستانی که یکی از ورزشهای مورد علاقه مردم کشور ماست و تاریخ کهنی دارد اخیراً مورد توجه قرار گرفته و خارجیان هم اکنون در باره آن مطالبی در روزنامه ها مینویسند .

اخیراً آقای کاظم کاظمینی با همکاری ساموئیل . س .
بابایان برای شناساندن هر چه بیشتر این ورزش کتابی در باره آن
بزبان انگلیسی نوشته‌اند .

این کتاب میتواند شما وبخصوص خارجیان را بازورخانه
وورزش باستانی که یکی ازسنتهای اصیل ملت ماست ، آشنا سازد .

محیط زورخانه جایگاه جوانمردان و پاکان است. شکل بنای آن درواقع به مسجد و عبادتگاه میماند. در آنجا فروتنی و خاکساری سروری میکند. و دروغ و حیل و مطرود و محکوم است.

ذکر نام الله و اولیاء الله، روح ورزشکار را از پدیده‌ها و پلیدی‌ها می‌زداید.

ورزشکار خود را در محیط زورخانه در شرایطی احساس میکند که جز مردان خدا و رستگاران در آن راه ندارند. بدین سبب وضع خود را بالا جبار با شرایط آن تطبیق میدهد. تقوی و فضیلت و راستی و فداکاری پیشه می‌سازد و نیرومند ساختن خود را جز به صلاح و خیر دیگران نمی‌خواهد.

زورخانه مقام پرورش خصال عالی انسانی و تربیت نفسانی و سواظ اخلاقی و همچنین جایگاه نمایشهای پهلوانی و عملیات هماهنگ نظامی و سرودهای حماسی و هیجان انگیز است. از اینرو امروزه غیر از خودیها، خارجیان هم از سراسر جهان برای تماشای ورزش باستانی به زورخانه‌ها روی می‌آورند.



والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی در باشگاه بانک ملی ایران. رئیس باشگاه بانک ملی آقای کاظمینی ،
سرپرست زورخانه آقای باقر مهدیه را بحضور والاحضرت معرفی میکنند. آقای خوشکیش مدیرکل بانک ملی ایران
و تیمسار سرلشکر ایزدپناه رئیس سازمان تربیت بدنی ایران نیز در محبت والاحضرت حضور دارند - ۱۹ فروردین ۱۳۴۳



والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی و جناب آقای پهلبد و جناب آقای جم در باشگاه بانک ملی ایران ،
هنگام تماشای نمایش میل بازی یکی از هنرمندان ورزش باستانی - ۲ اسفند ۱۳۳۶ .



جانب آقای دکتر اقبال نخست وزیر وقت در میان ورزشکاران باشگاه بانگه ملی ایران - ۹ دیماه ۱۳۲۷



آقای ابوری براندیج ، رئیس کمیته بین المللی المپیک (دومین نفر از سمت چپ) هنگام تماشای نمایش عملیات ورزش باستانی
در باشگاه بانک ملی ایران - ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰ .



والاحفرت پرنس میکسا ، برادر امپراطور ژاپن ، میان ورزشکاران باشگاه بانک ملی ایران



رئیس جمهوری ایتالیا ، حضرت چووانی گرونی و بانو در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۷ شهریور ۱۳۳۶



جناب آقای دکتر انور لدیفیکل ، نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه و رئیس سابق مجلس شورای ملی اطیش
در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۴ اسفند ۱۳۳۶



نخست وزیر سوئد ، جناب آقای تاگه ارلاندر و بانو ، به اتفاق سفیر کبیر آئکسور در ایران و جمعی از سوتدیهای مقیم تهران ،
در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۶ دی ۱۳۳۷ .



د ریاستلار آرژونورا د فورډ شخړه نښت نظامی معروف امریکا و آقای جیج سیک کی سمان وزارت خا رجه امریکا د پاشگاه بانک ملی ایران - ۲۰ بهمن ۱۳۳۷



وزیر اقتصاد فرانسه آقای ماکس فلش در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۰ آبان ۱۳۳۸



ژنرال آلدروسی ، رئیس ستاد مشترک نیروهای زمینی و هوایی و دریایی ارتش ایتالیا
در باشگاه بانک ملی ایران - ۴ مهر ۱۳۳۹



هارولد لمب مورخ و شرقشناس بزرگ آمریکا در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۰ آبان ۱۳۳۹



والاحفرت شاهدخت اشرف بهلوی ، به اتفاق والاحفرت آکی هیتو ولیعهد ژاپن و والاحفرت سیشیکو
در باشگاه بانک ملی ایران - ۲۴ آبان ۱۳۳۹



آقای آرتور کنت نایب رئیس کمیسیون خارجی مجلس فرانسه و سفیر کبیر آنگلشور در ایران، هنگام تجلیل، در بازدید از باشگاه بانک ملی ایران.

سازمان کوهنوردی باشگاه بانک ملی ایران به آقای موريس هروزك، فاتح اورست و كميسر عالي ورزش فرانسه تابلو یادبود افتخار اهدا کرده است. ۲۴ بهمن ۱۳۳۹



لرد باسوم رئیس انجمن ایران در لندن و خانم دنیس و نتر و آقای ویلفرد دسیگر معاونین جامعه
در باشگاه بانک ملی ایران - ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰



کنت دو پاری آخرین بازمانده خانواده بوریون باتفاق سفیر کبیر فرانسه در ایران ،
در باشگاه بانک ملی ایران - ۲۱ خرداد ۱۳۴۲



پروفسور ریپکا ایرانشناس و مستشرق بزرگ چک ، در باشگاه بانک ملی ایران
هنگام گفتگو به زبان پارسی با ورزشکاران - ۲۵ فروردین ۱۳۴۲ .



اعلیحضرت پادشاه دانمارک و بانو به اتفاق همراهان ، در میان ورزشکاران باشگاه بانک ملی ایران .
آقای خوشکیش مدیرکل بانک ملی ایران و آقای کاظمینی رئیس باشگاه بانک ملی ایران نیز
در کنار اعلیحضرت دیده میشوند - ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۲ .





علیاحضرت زولیانان ملکه هلند به اتفاق پرنس برنارد و پرنسس پاتریس در باشگاه بانک ملی ایران.
یکی از هنرمندان ورزش باستانی ، پس از اتمام نمایش میل بازی سوردنشویق قرار گرفته است . ۱۳۰ مهر ۱۳۴۲



حضرت د کتر هرنیش رئیس جمهوری آلمان فدرال و بانو ، هنگام تماشاى ورزش باستانی ایران به میانداری
آقای نامجو قهرمان وزنه برداری جهان ، در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۲ آبان ۱۳۴۲



آقای کریمکی وزیر امور خارجه و معاون وزارت فرهنگه الطربش در میان ورزشکاران باشگاه بانك ملی ايران - ۱۲ آبان ۱۳۴۲ .



آقای جولیوس هولمز سفیر کبیر ایالات متحده امریکا در ایران و بانو، به اتفاق جنر کلمنت دان سفیر کبیر سابق امریکا در ایتالیا .
 رئیس باشگاه بانک ملی دربارۀ چند نمونه از وسائل ورزش باستانی که از طرف باشگاه بانک ملی به موزه ملی واشنگتن اهدا نموده اند ،
 به آقای سفیر کبیر توضیحاتی میدهد .

نظریات بزرگترین شخصیت‌های جهان

در باره

کتاب انگلیسی زورخانه

ورزش‌های باستانی ایران

که از میان صدها نامه مشابه که تاکنون

از سراسر جهان به نویسنده رسیده

انتخاب شده است

نامه علیاحضرت ملکه انگلستان

سفارت کبرای انگلیس تهران

۱۷ ژوئن ۱۹۶۴

..... آقای

از طرف علیا حضرت ملکه دستور دارم ، مراتب امتنان
معظم الیها را بمناسبت یک جلد کتاب « زورخانه » که لطفاً آنرا
اهداء نموده بودید و علیاحضرت با لطف و مسرت آنرا قبول
فرموده‌اند ، ابراز دارم.

باتقدیم احترام

دی. ا. ج. رایت

سفیر کبیر علیاحضرت ملکه انگلستان

نامه ملکه هلند

۲۰ آوریل ۱۹۶۴

..... آقای

علیاحضرت ملکه هلند به من فرمان دادند تا برای اهدای
کتاب زورخانه ورزشهای باستانی و پهلوانی ایران که تحفه گرانقدری
به معظم لها می باشد از جنابعالی بی نهایت سپاسگزاری کنم .

دکتر ج. وان در هوون

منشی مخصوص ملکه هلند

..... آقای

بن - ۲۰ آوریل ۱۹۶۴

نامه رئیس جمهوری آلمان فدرال

رئیس جمهوری آلمان فدرال از من درخواست کردند تا مراتب خرسندی معظم له را از دریافت کتاب جالب زورخانه ورزشهای پهلوانی و باستانی ایران به شما ابلاغ نمایم .
این کتاب ، موجب تجدید خاطرات ریاست جمهوری از ساعات خوشی که در باشگاه بانک ملی ایران هنگام مشاهده عملیات ورزش باستانی داشته‌اند گردید .

با احترامات صمیمانه

ارادتمند شما - میولر

نامه پادشاه دانمارک :

۱۶ آوریل ۱۹۶۴

..... آقای

اعلیحضرت پادشاه دانمارک به من فرمان دادند تا تشکرات صمیمانه معظم له را برای کتاب زورخانه که با چنان محبت صادقانه ای ارسال داشته‌اید به جنابعالی ابلاغ کنم .

دوستدار شما

لرد ایچیل ورن رئیس تشریفات سلطنتی دانمارک

توکیو ۳۱ ماه مه ۱۹۶۴

نامه والا حضرت پرنس میکاسا

دوست عزیز آقای...

یک جلد از کتاب پرارزش زورخانه ورزشهای باستانی ایران نوشته شما و آقای ساموئیل . س . بابایان که از روی کمال لطف و برای من فرستاده بودید واصل گردید و بدینوسیله مراتب سپاسگزاری خود را به شما و آقای بابایان ابلاغ می‌نمایم .
ضمن مسافرتی که در سال ۱۹۵۶ به کشور شما کردم فرصت مناسبی برای دیدن نمایشات ورزشهای باستانی ایران دست داد که بسیار جالب بود . و هم اکنون داشتن کتابی درباره ورزشهای باستانی ایران ، برای من موجب نهایت درجه مسرت است .
این سبک ورزش ، برای تقویت نیروی جسمانی ، انسان را بیاد شهرتی که کشتی‌گیران ایرانی داشته‌اند می‌اندازد . امیدوارم که بار دیگر نمایشات موفقیت‌آمیز ورزشهای پهلوانی و باستانی ایران را در المپیاد آینده در توکیو مشاهده نمایم .

با قدردانی و سپاسگزاری فراوان

ارادتمند شما - پرنس میکاسا

۹۶ - آوریل - ۴۹

« نامه ۱۱ فوریه شما را به انضمام یک جلد کتاب ورزش باستانی ایران دریافت کردم . من بمناسبت شیوه‌ای که در داستان کتاب برای معرفی سجایای ورزشکاران ایران و ورزشهای با شکوه باستانی بکار بسته‌اید به شما تبریک می‌گویم
انضباطی که در ورزش باستانی حاکم است کاملاً با ادب و تربیت و پیشرفت تمدن دنیای امروز توافق دارد و بطور بارزی ارزش و قابلیت آن دارد که در سایر کشورها بخوبی مورد پذیرش و استفاده قرار گیرد با بهترین آرزوها شما تبریک می‌گوییم »

ارادتمند شما - اوری براندج

رئیس کمیته بین‌المللی المپیک

۱۴ آوریل ۱۹۶۴

بمناسبت ارسال کتاب زورخانه صمیمانه از شما تشکر می‌کنم. از اینکه صاحب چنین کتاب ذی‌قیمتی شده‌ام خود را بسیار خوشحال احساس می‌کنم. کتاب زورخانه نمایش ورزش‌های باشکوه باستانی را در باشگاه بانکملی بخاطرم می‌آورد.

از پذیرائی‌های شما از من و از آقای سیجر و خانم و اندر هنگام اقامت‌مان در تهران از شما تشکر می‌کنم. بسیار خوشوقتم که خاطرات شیرین نمایش ورزش‌های باستانی در هر فرصتی مرا مشغول میدارد.

با کمال اشتیاق به اطلاع جنابعالی می‌رسانم که یک جلد دیگر کتاب زورخانه را طبق سفارشتان به انضمام نامه برای آقای لرد دوگلاس هیوم نخست‌وزیر انگلستان فرستادم.

با تحسین فراوان و احترامات خاص
لرد باسوم رئیس انجمن ایران در انگلیس

۲۹ آوریل ۱۹۶۴

فکر می‌کنم شما مایل باشید نسخه‌ای از نامه لرد دوگلاس هیوم نخست‌وزیر انگلستان را که الان بدستم رسیده، درباره کتاب زورخانه که ابراز محبت فرموده آنرا برای معظم‌له ارسال داشته بودید، در اختیار داشته باشید. ارادتمند شما - لرد باسوم

۲۰ آوریل ۱۹۶۴

برای نامه ۱۴ آوریل شما و کتاب زورخانه ورزش باستانی ایران و نامه آقای کاظمینی که با هم یکجا بجهت من ارسال داشته‌اید از شما بسیار سپاسگزارم. از شما بخاطر ارسال کتاب و از دوستان ایرانی برای آنکه مرا فراموش نمی‌کنند صمیمانه حقشناسی می‌کنم.

این کتاب عالی‌ترین یادگاری است که مسافرت سال گذشته مرا به ایران برای همیشه در خاطر من محفوظ خواهد داشت.

لرد دوگلاس هیوم
نخست‌وزیر انگلستان

استکهلم - ۲۳ آوریل ۱۹۶۴

کتاب باشکوه زورخانه ورزش های باستانی ایران بدستم رسید.
برای این ارسغان ذیقیمت از شما بی نهایت سپاسگزاری میکنم.
بدون شک این کتاب بخوبی از عهده تکلیف بزرگ خود که معرفی
یک میراث شگرف باستانی از زندگی پر معنی تاریخی ایرانیان
می باشد برآمده است.

من از ملاقات با شما و حضور خود در باشگاه بانک ملی
و تماشای ورزش باستانی بعنوان یکی از درخشان ترین خاطرات
زندگی خود یاد می کنم.

تاگه ارلاندر

نخست وزیر سابق سوئد

۷ آوریل ۱۹۶۴

« از نامه محبت آمیز ۲۴ مارس شما تشکر میکنم
بسیار متأسفم از اینکه مدت اقامت اخیرم در تهران آنقدر کوتاه بود
که اینبار توفیق زیارت شما را نیافتم.

کتاب زورخانه ورزش پهلوانی و باستانی ایران بقلم شما و
آقای بابایان حقیقتاً مسحور کننده است. ضمناً از التفاتی که با ارسال
کتاب نسبت به من مبذول داشته اید از شما صمیمانه قدردانی میکنم
طبق درخواست شما یک جلد دیگر کتاب را به ریاست جمهوری
در کاخ سفید اهدا کردم . . . و نیز متمنی است تبریکات صمیمانه
مرا بمناسبت نوروز ایرانیان بپذیرید.

ارادتمند شما

فیلیپس تالبوت

معاون سیاسی وزارت امور خارجه امریکا

۱۷ آوریل ۱۹۶۴ - بن

«بسیار مایلم که بدانید تاچه حد برای کتاب زورخانه شما و نامه ۳۱ مارس که به جهت سن فرستاده‌اید قدر و اهمیت قائلم. این کتاب نماینده واقعی قدرت تفکر شماست و من از اینکه جزو کتابهای نفیس خود دارای چنین کتابی هستم بسیار مسرورم. این کتاب خاطرات لذتبخش مسافرت سال ۱۹۵۶ مرا از ایران و از بازدید باشگاه بانک ملی برای همیشه زنده نگاه خواهد داشت.»

ارادتمند شما - جرج مک کی

معاون سابق وزارت امور خارجه امریکا و سفیر کنونی آمریکا
در آلمان

۷ آوریل ۱۹۶۴ - رم

«از میان کتابهای بسیار، یکی از جالبترین آنها را که مشاهدات مرا در سپتامبر ۱۹۶۰ از ورزش باستانی ایران بخاطرم می‌آورد. . . . دریافت داشتم.

«برای لطفی که نسبت به من و همسرم مبذول داشته‌اید متقابلاً از جانب خود و همسرم از شما قلباً تشکر میکنم. . .»

رئیس ستاد نیروهای زمینی و دریائی و هوائی ایتالیا
ژنرال آلدورسی

۲۲ آوریل ۱۹۶۴ - وین

کتاب جالب زورخانه و نامه محبت آمیز ۱۹ مارس شما بدستم رسید و موجب مسرت فراوان گشت. متمنی است تشکرات صادقانه مرا در مقابل آن هدیه گرانبها بپذیرید.

این کتاب برای همیشه ملاقات ما را در باشگاه بانک ملی ایران و آن لحظات لذتبخش و گرانقدری را که با تماشای ورزشهای بی همتای پهلوانی و باستانی ایران بما عطا کردید بطور درخشانی در خاطرم زنده نگاه خواهد داشت.

موفقیت فراوانی برای پیشرفت و ترقی هر چه بیشتر باشگاه بانک ملی و فعالیت های ثمربخش شما آرزو میکنم.

ارادتمند قلبی شما

وزیر امور خارجه اطریش

کریسکی

وین - ۲۵ آوریل ۱۹۶۴

بدینوسیله برای اهدای کتاب پرارزش زورخانه ورزشهای باستانی ایران ، از شما نویسنده پرمایه صمیمانه تشکر می کنم.

این کتاب یک اثر عمیق و در عین حال بسیار جالب می باشد و اطمینان دارم دانشناوندان ورزش باستانی ایران به جهانیان موفقیت شایانی کسب خواهد کرد.

بهترین موفقیت ها را برای ورزش ایران و اعتلای بانک ملی ایران آرزو میکنم.

ارادتمند دکتر هانریخ دریمل

رئیس کمیته المپیک اطریش

۲۵ آوریل ۱۹۶۴

«بدینوسیله با مسرت بسیار وصول کتاب جالب زورخانه را
به اطلاع شما میرسانم.

اشتیاق دارم که تهنیت های مرا برای اثر قوی و بدیع
خود که باداستانی توصیفی از ورزش باستانی در عصر جدید در این
کتاب زیبا تدوین شده بپذیرید

با مشاهده این کتاب باید اذعان کنم که ما هنگام
تماشای عملیات پر قدرت و جالب ورزش باستانی یکی از تیم های
معروف شما که در باشگاه بانک ملی حضور داشتیم کاملاً مجذوب
شده بودیم.

اجازه می خواهم ، برای دوام و ترقی هر چه بیشتر باشگاه
بانک ملی برهبری شما بزرگترین موفقیت ها را برایتان آرزو کنم .

با احترامات فائده

رئیس دانشگاه نظامی هلند

ورستیخ

۱۲ آوریل ۱۹۶۴

کتاب 'زورخانه ، ورزشهای باستانی ایران که تصاویر و
عکسهای مناسبی هم در آن دیده میشود بسیار جالب و گیراست .
از مطالعه کتاب مزبور فوق العاده مشعوف و محظوظ شدم .

کتاب زورخانه برای من یک یادگار عزیز و پرازش از
مدت کوتاه اقامتم در ایران می باشد . بدینوسیله از اقدام شما در
انتشار این کتاب گرانقدر بسیار خوشوقتم وبامسرت تمام بشما تبریک
می گویم .

با عرض ارادت

ارنست کونچر

نماینده مجلس آلمان

HOUSE OF LORDS

۱۵ آوریل ۱۹۶۴

چند روز قبل نامه مورخ ۱۶ مارس شما را همراه یک نسخه کتاب زورخانه ورزش باستانی ایران دریافت کردم که بسیار موجب خرسندی و امتنان گردید.

بیاد دارید که من و همسر من خانم کیلر هنگام اقامت در تهران از تماشای عملیات جالب ورزش باستانی در باشگاه بانک ملی چقدر محظوظ شدیم و تا چه اندازه تحت تأثیر قرار گرفتیم؟ با ابراز علاقه بی شائبه موفقیت‌های درخشانی برای شما آرزو میکنم.

ارادتمند لرد کیلر

سفیر سابق انگلستان در مصر

۲۸ مارس ۱۹۶۴

بقرار مسموع شما و آقای ساموئیل با پایان مشترک کتابی در باره زورخانه ورزش باستانی ایران تألیف کرده‌اید. باین سبب من بعنوان یکی از علاقمندان ممتاز فرهنگ و سنن باستانی ایران که مدت شش سال و نیم هم در کشور شما زندگی میکرده بسیار مایل به یک نسخه از این کتاب دسترسی پیدا کنم. ممکن است از شما خواهش کنم که بفرمائید چگونه میتوانم با پرداخت وجه آن بودیعه، کتابی از شما تقاضا کنم؟

با احترامات عالی و .

دوستدار شما

سرهنگ ارتش آمریکا

.....

۱۲ مه ۱۹۶۴

کتاب زورخانه شما را با علاقه زیادی چند بار از ابتدا تا انتها خواندم. کتاب بطور مشروح از آداب و رسوم گفتگومی کند که برای من بسیار تازگی دارد.

بطور کلی کتاب بسیار جالب و آموزنده است. موقع ملاحظه عکسها و مطالعه مطالب آن، صحنه های ورزش باستانی که در تهران موفق به تماشای آن شده بودم از نظرم می گذشت.

سعی می کنم این کتاب عمیق را با مطالعه هرچه بیشتر برای خود تجزیه و تحلیل نمایم. در این موقع که این نامه را برای شما می نویسم با چه بیانی از پذیرائی هائی که هنگام اقامت در تهران از شما و از ضیافت و نمایشهای ورزش باستانی که برای ما ترتیب داده بودید از شما قدردانی و تشکر کنم.

عده زیادی از رفقای من که از باشگاه بانک ملی دیدن کرده اند کتاب زورخانه را بهترین ارمغان کشور شما می دانند و از دیدن آن ساعتها درباره خاطراتشان از ورزش باستانی گفتگو کردند.

من بسیار مایلم در فرصت دیگر مجدداً این کتاب را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهم و با از نظر گذراندن عملیات پر قدرت و با کاراکتر ورزش باستانی هنگام مطالعه، به درک گوشه ای از تاریخ اجتماعی کشور شما توفیق یابم.

برای ارمغان پر ارزشتان از شما تشکر میکنم.

با احترامات و منت فراوان

ارادتمند شما - اول بالچ

رئیس سابق روابط فرهنگی آمریکا در ایران

اوتاوا - ۱۳ مه ۱۹۶۴

بمحض مراجعت از کشورهای خارجه به سبهن خود ، نامه
۱۶ مارس شما را دریافت داشتم و نیز ارسال کتاب زورخانه شما
نهایت لطف است که نسبت بمن میذول داشته اید .

مشاهده کتاب ، ملاقات ما را در سال گذشته هنگامی که
توفیق تماشای نمایشات ورزشهای باستانی ایران را در باشگاه
بانک ملی داشتم بامسرت تمام بخاطرم میآورد .

من نه تنها این کتاب را یک اثر عالی برای چاپکی در
عملیات ورزشی یافتم بلکه در مقیاسهای بالاتر ، می تواند اساس
سنت های ورزشی کلیه ورزشکاران جهان قرار گیرد .

با احترامات قلبی

ارادتمند شما - پ.آ. سی بولد

رئیس هیئت اجرایی سازمان بین المللی پیشاهنگی

« خانه ورزش ما جای هوساکی نیست »
« جای پاکان بود این منزل ناپاکان نیست »
« خانه ورزش ما هست علی رغم فلك »
« سرزمینی که بود پاکتر از چشم ملك »

تعریف زورخانه و تحلیل ورزش باستانی



تشریف فرمائی اعلیٰ حضرت ہمایون محمد رضا شاہ پهلوی شاہنشاہ ایران و علیا حضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران
به باشگاه بانک ملی ایران بتاريخ ۳ دیماه ۱۳۳۹ .

از آنچه در مبحث تاریخ زورخانه و پیش از آن در آئین پهلوانی و عیاری و جوانمردی و وطنخواهی و دینداری آمد، میتوان با احوال ورزش باستانی و چگونگی تطور آن در قرنهای متمادی آشنائی حاصل کرد.

در تمام ادوار تاریخ، مردم ایران از راه تمرینهای جنگی و ورزشهای سنگین و باستانی بدن خود را نیرومند می ساختند و سپس به پهلوانی و کشتی و نبرد در میدانشان روی می آوردند.

پهلوانان و دلاوران ایران همواره مردمی جوانمرد و حامی مظلومان بوده و فتوت و اخوت آئین تاریخی و راهنمای اندیشه و کردارشان میباشد.

به مذهب شیعه دلبستگی تام دارند و در حمایت و ترویج آن با شعائر خاص آن میکوشند.

احساسات وطنخواهی و غیرت مردم دوستی و ناموس پرستی ایشان در حد اعلاست. برای آشنائی با ورزش و ورزشکاران باستانی و شناختن آئین و فرهنگ پهلوانی و شعائر زورخانه و بطور کلی این مکتب قدیم وطنپرستان ایران صحنه های ورزش باستانی را در این بخش بمعرض نمایش میگذاریم و در ضمن تماشای آن آداب و رسوم و حرکات و عملیات ورزشی و مشخصات و علائم قدیمه آنها به ترتیب تحلیل و تعریف میکنیم.

در دهانه کوچۀ نسبتاً وسیعی که از کنار چندطاقه گنبد بازارچه جدا شده و بطرف چپ می پیچد حجله ای آراسته روی چهارپایۀ ضخیم و بزرگی قرار دارد. حجله شبیه سر مناره مساجد و اماکن مقدسه است. روی و توی تمام بدنه حجله با آینه های ریز مثلث و مربع آینه بندی شده است و قندیل هایی ب رنگ آبی و سرخ و سبز در زیر رواق آن در مقابل شعله شمع لاله ها می درخشند و در آینه ها نور لرزانی منعکس میکنند. روی کنگره های بالای حجله، با پرهای پر جلوه طاوس زینت شده و شش لاله که بروسط شش ستون دور حجله نصب گشته با شمعهای مشتعل نور افشانی مینمایند.

عده ای پسر بچه و چند نوجوان و چند مرد از اهل محل در اطراف حجله جمع شده اند پسر بچه ها صورت خود را در آینه های حجله تماشا میکنند و جوانان و اهل محل و ورزشکارانی را که از راه میرسند بهم مینمایانند. قرار داشتن حجله در سر معبر و جلو کوچه نشانه یک جشن فوق العاده در آن محل است. همه شاد و خوشحالند.

سرتاسر کوچۀ سنگ فرش، جارو و آب پاشی شده و بوی نم خاک در هوا پیچیده و چند چراغ زنبوری بزرگ پایه بلند، فاصله بفاصله از دهانه کوچه تا درگاه زورخانه قرار دارد و با غرش کشدار و مداوم و شعله خیره ای در روشنائی روز میسوزند.

صدای طبل زورخانه و آوای مرشد که از هر روز پر شورتر و پرتین تر

است از ته کوچه تا زیرطاقه های گنبد بازارچه را پرمیکند. راهگذرها هنگام عبور از جلوی زورخانه، با نگاه کنجکاو، بی شتاب و مغرور میگذرند و صدای طبل و غریو مرشد خمیدگی بدنشان را میگشاید. قدها راست میشود و گردنها برافراشته و سینه ها جلو و دستها در دو طرف شانه ها مثل بال عقاب از هم باز میشود.

بر جرزهای دو طرف در زورخانه، دوقالیچه کاشانی پرنقش و نگار و ریزبافت دیدگان را نوازش میدهد و بالای سردر زورخانه یک تابلو رنگ و روغن در چهار چوب قاب، از دیوار آویخته شده و چند پسر بچه و دو نفر مرد با سرهای بالا گرفته آنرا تماشا میکنند.

تابلو جنگ رستم و دیوسفید را نشان میدهد. رستم دیوسفید را بر زمین زده و بر پیکر خال خالی و مخطط او که دو برابر هیکل خود اوست زانو زده و تهیگاه دیو را با خنجر خون چکانی دریده است و مردی از دور پشت یک کوه، در حالیکه دهانه اسبی را بدستی دارد از تعجب سرانگشت بدهان میگذرد.

صدای طبل زورخانه و آوای مرشد یکدم قطع نمیشود. گویا برنامه جشن گلریزان شروع شده باشد.

این گلریزان بافتخار یکی از ورزشکاران قدیمی ترتیب داده شده و تمام درآمد آنرا هم بوی که در کسب و کارش شکستی پیدا شده اختصاص داده اند.

تقریباً تمام مدعوین و ورزشکاران و پهلوانان وعده ای از معتمدین و معتبرین و نیز مشوقین ورزش باستانی آمده اند و زورخانه مملو است از جمعیت و ورزشکاران هم در گود آهسته و نرم شنای مقدماتی میروند و مرشد در حالیکه با ضرب ریز و دلنشینی روی طبل مینوازد با صدای کشدار و صافی سرنوازی میخواند:

دل میرود زدستم صاحب دلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز
باشد که باز بینیم دیدار آشنا را
ده روز مهر گردون افسانه ایست افسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا
ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
روزی تفقدی کن درویش بینوارا
آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را
آئینه سکندر جام جم است بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

.....

.....

آداب ورود به زورخانه

سه مرد تهمتن از راه میرسند و جلو در زورخانه متوقف میشوند. تعارفات معمول شروع میشود.

یکی از آنها که جلو در زورخانه ایستاده، از دو نفر دیگر سالمندتر است. او پیر پهلوان اکبر از کشتی گیران و پهلوانان میدان دیده قدیم میباشد. و آندیگر که دو قدم از او و از در زورخانه فاصله گرفته از پیشکسوتهای ورزش باستانی حسن کربلایی حسین است. سومین مرد که دورتر ایستاده جوانی تنومند و از نوچه های پهلوان اکبر است و سابقه زیادی در ورزش ندارد. اکنون هر سه بهم تعارف میکنند.

بالاخره پهلوان اکبر در آستانه در زورخانه می ایستد و دو تعارف برای ورود بنفر دومی و یک تعارف بنفر سومی میکند:

- حسن آقا بفرمائید ، بفرمائید ، محمود آقا شما بفرمائید .

و آندو پیشقدم شدن در ورود به زورخانه را با و محول میکنند و هر کدام خود را کمی با قدمهای کوتاه عقب میکشند :

- بفرمائید ، بفرمائید ، بفرمائید .

- بفرمائید .

و پهلوان اکبر قدم پیش می‌نهد و آندونفرهم بترتیب سابقه کسوت از پی وی عزم دخول میکنند.

هشتی کوچکی میان در صحن زورخانه و در کوچه حائل شده و باید از در اول که بزرگ و مرتفع است وارد هشتی شده و از آنجا گذشت و قدم به آستانه صحن زورخانه گذاشت.

در صحن زورخانه ، بارتفاع یک متر و نیم میباشد . باید پهلوانان کوه پیکر و بلند قامت و مردان گردن فراز بهنگام گذشتن از زیر چهار چوب کوتاه آن سر خم و پشت دو تا کنند و پس در ضمن بجای آوردن آداب ورود بصحن زورخانه وارد شوند .

این در ، از آنجهت کوتاه ساخته شده که ورزشکاران و پهلوانان قامت‌های بلند و شان‌های ستبر خود را هنگام ورود به صحن زورخانه خم کنند و سینه برآمده خود را فرو دهند و در برابر آستانه خاکی که پهلوانی و تندرستی و تربیت اخلاقی و جوانمردی را بآنها اعطا کرده سر تعظیم فرود آورند و نیز در مقابل حضار اظهار فروتنی نمایند .

به همین مناسبت پهلوان اکبر و همراهان وی هریک باید بنوبه هنگام ورود به صحن زورخانه پیش از حد معمول سرو شان خود را خم کنند و وارد شوند .

بمحض ورود ، که اول پهلوان اکبر قدم بصحن زورخانه میگذارد مرشد آواز خود را رساتر میکند و با صدای کشیده‌ای که علامت خبردار ساختن حضار از ورود پهلوان از راه رسیده است میگوید :

- آ..... ی.. خوش آمدی صفای قدمت ، و چند لحظه با هر دو دست تند و سریع به طبل میکوبد :

- دارا رار رار رار رار رار رار -

وبلافاصله یکدستش را از ضرب رها کرده و یکاسه زنگ میزند و از زنگ صدای زیر و مرتعشی مطمئن میشود و مرشد از حضار طلب صلوات میکند : «محمد صلوات» تمام حضار یکصدا صلوات پرشوری میفرستند و پهلوان اکبر وارد میگردد .

این نهایت احترام و تشریفاتی است که برای یک استاد ورزشکار باستانی و پهلوان سابقه دار بجای آورده میشود (زنگ - ضرب - صلوات) بلافاصله حسن کربلائی حسین وارد میشود و مرشد با احترام قدم او چند لحظه تند و سریع نیز بضرب میکوبد و پس از خوش آمد گفتن برای تازه وارد ، از حضار طلب صلوات میکند .

این احترام مقام دوم ، بهنگام ورود یک ورزشکار پیش کسوت و کار دیده زورخانه است . (ضرب و یک صلوات)

پشت سرا و جوان تنومند ، نفر سومی زیر سقف کوتاه در سرفرود می آورد و وارد میشود و مرشد نیز پس از خوش آمد گفتن از حضار برای او فقط طلب صلوات میکند .

و این احترام مقام سوم ، برای ساخته ها و نوچه ها و جوانانی است که در حرفه ورزش باستانی پای برجا و استوار مانده اند . فقط (یک صلوات) در همین مراتب و پائین تر نیز بنا بسابقه ورزشکاران بهنگام ورود و خروج از گود تشریفاتی قائل میگردند در مقام چهارم و پنجم و . . . سه احترام معمول است زیر دست چرخیدن و زیر دست ایستادن و در حین چرخ و کباده صلوات فرستادن و زنگ زدن .

برای هر سه نفر تازه وارد ، در صدر نشستگاه روبروی در ورودی جاباز میکنند و آنان با طمأنینه و وقار هریک بجای خود می نشینند و مرشد هنگام جلوس پهلوان صاحب زنگ و اورنگ و تاج که پهلوان اکبر تمام القاب آنرا بکمال دارد ، این شعر را برای وی با ضرب ملایمی میخواند :



ای بلبل به فضای گلستان خوش آمدی ای شه بخانقاه فقیران خوش آمدی
من خاک پای مرد ببوسم بجان و دل ای مایه صفای دلیران خوش آمدی

و در این ضمن ورزشکاران شنا رفتن خود را متوقف کرده اند و روی
تخته شناهای خود نشسته اند و میاندار در وسط گود پس از پایان خوش آمد گوئی
مرشد رو به پهلوان کرده پس از ادای سلام از او اجازه ادامه شنا را
طلب میکند. پهلوان اکبر اذن ادامه ورزش را میدهد و میگوید: «پیرشود
مشغول باشید.» از همه طرف به پهلوان اکبر سلام و تعارف میکنند و سرفرو
می آورند.

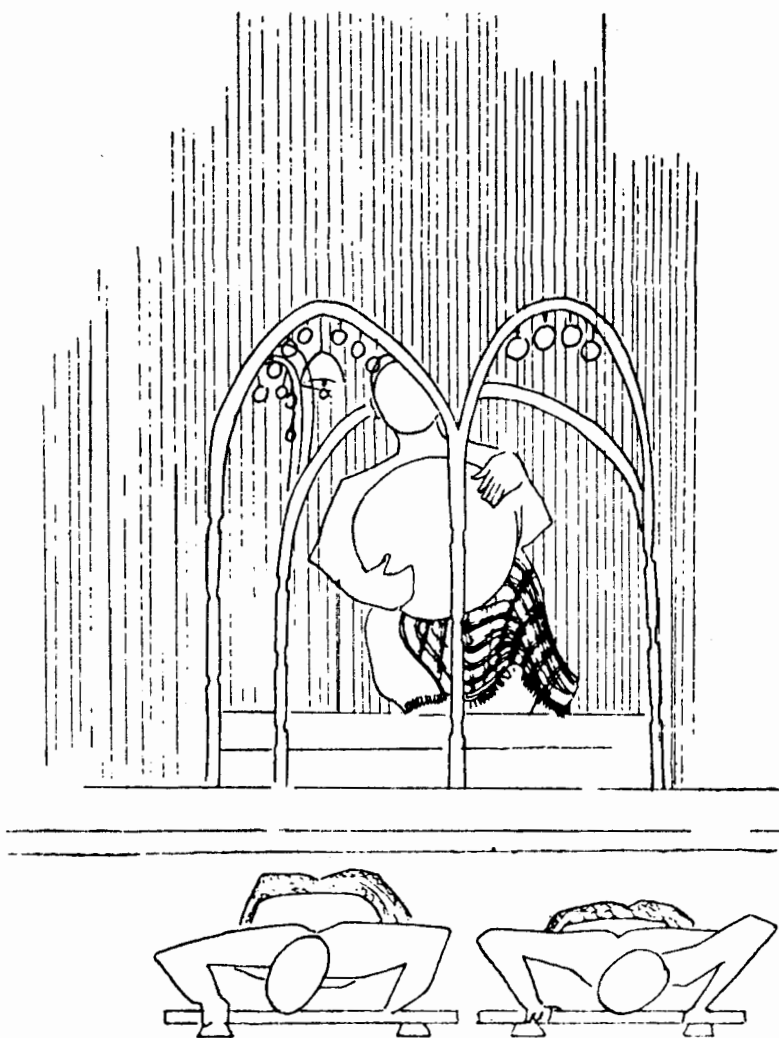
بالای سر آنان آینه بزرگی از دیوار سرخم کرده و خیلی بالا تر از آن
تروفه کله گوزنی با شاخهای بلند چنان سر بر افراشته که گویی باز هم
میخواهد سراز کمند صیاد بدر کند.

دو طرف آینه، دو تابلو دو متری بدیوار نصب شده، سمت چپ تابلو
جنگ رستم و اشکبوس است که شرح صحنه آن از شاهنامه فردوسی، در گوشه
پائین آن نوشته شده:

ستون کرد چپ را، خم آورد راست	کمان از چپ چرخ چاچی بخواست
کمان را بمالید رستم به چنگ	بگرید برسان ببر و پلنگ
یکی تیر زد بر براسب او	که اسب اندر آمد ز بالا برو
دگر تیر زد سینه اشکبوس	جهان آنزمان دست اوداد بوس

و در سمت راست آینه تابلو بارگاه کیخسرو و پهلوانان و اسپهبدان
ایران زمین دیده میشود که بترتیب مقام و ارج خود زیر تخت رفیع کیخسرو
با لباس رزم بر کرسیها تکیه زده اند و هر کدام از سلاحهای قدیم نوعی در
دست دارند. رستم، گیو، زال، گودرز، رهام، بیژن، طوس، .. باسینه های

پهن و شانه‌های ستبر و بازوانی بمانند ران هیون با مشخصات معروف خود
عظمت و تمرکز قدرت پهلوانی ایرانیان را می‌رساند.





گود بشکل ذوزنقه است و عمق آن بیش از یکمتر بنظر میرسد و طول آن از زاویه یکطرف به نقطه زاویه مقابل تقریباً هشت متر است.

از کف گود تا سقف پیرامون باد گیرده متر و تا سقف باد گیر سیزده متر میشود. باد گیر بسرگلدسته ای میماند که در و پنجره شیشه ای دارد و از آنها آفتاب و هوا داخل و خارج میگردد و همچنین فراخنائی است برای پرتاب میل بهنگام میل بازی. دورگودچوب کار گذاشته اند که از تصادم میل و ضربه های کباده آهنین فرو نریزد.

کف زورخانه در قدیم با بوته زیر سازی میشد و روی آن خاك رست نرم و کوبیده می ریختند تا برای کشتی و تصادم بدن با زمین سخت نباشد. اکنون کف گودها را با فیبر می پوشانند.

سردم زورخانه که نزدیک در ورودی قرار داده شده سکویی است چوبی و مکعب، با ارتفاع یکمتر و جلو آن که مقابل جایگاه مرشد است بانده چوبی کوتاهی بسته شده تا منقل و قوطی اسفند و دخل در پس آن از انظار پوشیده بماند.

مرشد پشت آن روی سردم دو زانو نشسته و طبل را روی ران و زیر بغل چپ قرار داده و پوست طبل از حرارت ملایم آتش منقل نرم و منبسط است و صدای پرطنیتی میکند. مرشد با بدن برهنه، لنگ بکمر منتظر پایان شنای کرسی است. جلوسمت چپ سردم دو کاسه زنگ تودرتو برمیله سرکچی آویخته و بالای زنگ اولی که به کلاه خود مردان جنگی میماند پره های بلند طاوس و قونصیب شده است.

جلو حضار میزهای کوچک و مستطیلی بردیف چیده شده و روی آنها شیرینی و میوه در شیرینی خوریها و جامیوه های بلورین و ورشو قرار دارد.

روی جرزهای قرینه چهارطرف قالیچه‌های کاشی ریزبافت که هر جفت تصویرهای مشابهی دارند کوبیده شده است.

بالای یکی از آینه‌ها تصویر نورعلیشاه که بارنگ و روغن نقاشی شده در قاب بدیوار نصب می‌باشد. نورعلیشاه روی پوست تخت نشسته و یک زانو در بغل گرفته و با صورت مات و زیبای پسرانه‌اش که با گیسوان بلندی ازد و طرف احاطه شده و تا روی شانه هایش ریخته با چشمان مغموم و مجذوبی به نقطه نزدیک ولی نامعلوم خیره شده است. کشکول و تبرزین و مطراش نیز در کنار پوست تخت قرار دارد. نورعلیشاه یکی از مظاهر عالی تصوف و از عاشقان بیقرار مولا علی (ع) بود. او از دراویش و راهبران و مقتدایان عالیمقام متصوفین عصر خود بود و در عرفان به مرتبه اعلا رسیده بود. همچنین در قهوه‌خانه‌ها و خانقاه‌ها و اماکنی که اهل تصوف و شیعیان اجتماع می‌کنند عکس نورعلیشاه را میتوان دید.

روی بعض میزها، دسته گل‌های زیبائی قرار دارد. بالای یکی از طاقچه‌های جنوب غربی، چند طبل ذخیره وارونه گذاشته شده، در سه طاقچه جنوبی میل‌های بسیار بزرگ و سنگینی از چوب گردو که در داخلشان سرب ریخته شده و هر کدام از ۲۰ تا ۳۰ کیلو وزن دارند گذاشته شده است. مشتمالچی زورخانه، لنگ و شلواری چرمین در کنار هریک از تازه واردین مینهد و پهلوان اکبر و حسن کربلائی حسین و محمود آقا، هر سه شروع به برهنه شدن میکنند.

در گوشه ضلع جنوب شرقی زورخانه یک پارالل چوبی خوش دست که بکار و ذوق جوانان امروزی هم می‌آید گذاشته شده ولی امروز که جشن رسمی گلریزان است کسی با آن کاری ندارد.

در کنار پارالل دو جفت اسباب ورزش باستانی، با شکلی مخصوص که از چوب بسیار جسیم و ضخیم ساخته شده و شبیه سپر بسیار بزرگی است

قرار دارد ، قسمت بالای آنها مستطیل است و بخش تحتانی شان با نیمدایره ای بسته میشود . این آلات وسیله نرمش است و سنگ نام دارند و با آنها در حال به پشت دراز کشیدن حرکات ورزشی انجام میدهند .

به پشت می خوابند و جا دستهای آنها که در وسط تعبیه شده میگیرند و آنگاه با بالا بردن یکی از آنها سردست و پائین آوردن دیگری ، بطور متوالی حرکات نرمش میکنند و بدن خود را برای ورزش سنگین باستانی آماده میسازند .

هرسه پهلوان تازه وارد برهنه شده اند و در حال پوشیدن شلوارهای چرمی میخچه هستند . این پوششهای ورزشی همچنانکه گفته شد تاریخ درازی دارد . ابتداء شلواری بوده که نطعی چرمین هم در جلوی آن قرار داشته و عیاران و شطاران پس از پوشیدن شلوار آنها مثل پیش بند جلو خود می بستند و بابدن نیم برهنه وارد کارزار و نبرد و جانبازی میشدند .

این شلوار چرمین پوشیدن که صورت تکامل یافته همان شلوار و نطعهای قدیم است و نیز برهنه شدن که نشانه بی باکی از تیغها و تیرهای حوادث جنگ بوده نموداری بر حفظ سنت های پهلوانان باستان و عیاران و شطاران است . (۱)

شلوارهای چرمین تا پائین زانو میرسد . همه جای شلوارها با نقشهای گوناگون و ظریف گلدوزی و جقه دوزی و حاشیه دوزی شده است و سرزانوهای آنها بقدر ته کاسه ای برجسته تر میباشد .

پهلوان اول ، پهلوان اکبر عازم گود میشود . مشتمالچی (خادم) زورخانه تخته شنای محکم و خوش دستی بوی میدهد .

تخته شنا ، تخته چوبی است بدرازای ۷۵ سانتیمتر و پهنای ۸ سانتیمتر

به بخش عیاری مراجعه شود .

و قطر تقریباً ۲ سانتیمتر که در زیر آن کمی از لبه عقب تر دو پاره تخته چوب کوچک شش سائتی کوبیده شده که تخته را تا ارتفاع خود از زمین بالا نگهدارد تا انگشتها و کف دست ورزشکاران که هنگام شنا آنها محکم بچنگ میفشردند از زمین فاصله داشته باشد.



شنا رفتن

صدای ضرب متوالی وزنگ مرشد طنین می افکند و صدای صلوات حضار در فضا می پیچد و پهلوان اکبر وارد گود میشود. وسط گود برای اوجا باز میکنند و همان پیشکشوت که آداب شمارش شنا را بجا می آورد با رخصت طلبیدن از پهلوان اکبر شمارش خود را ادامه میدهد و پهلوان اکبر نیز با آنها هم آهنگ میشود. دستها روی تخته شنا با فاصله از یکدیگر و پاها هم تاحد ممکن گشاده از هم چهارستون بدن روی زمین میشوند و بدن را بالا و بعقب و پائین رو بجلو بحرکت میآورند. نام این شنا شنای کرسی است.

- یا الله

همه باهم تنه خود را از عقب بجلو میکشند و سینه را روی تخته شنا جلو و پائین می آورند در این حالت بدن بجلو سرازیر است و بازوها زاویه میزند و ورزشکاران بصدای میاندار جواب میدهند.

- یا الله

و دوباره بدن خود را در حین ادای کلمه یا الله بالا میآورند و بعقب میکشند و بحالت اول برمیگردند.

شمارنده شنا (میاندار) در همان حال دفعات شنائی را که رفته اند می شمارد:

- دو چهل

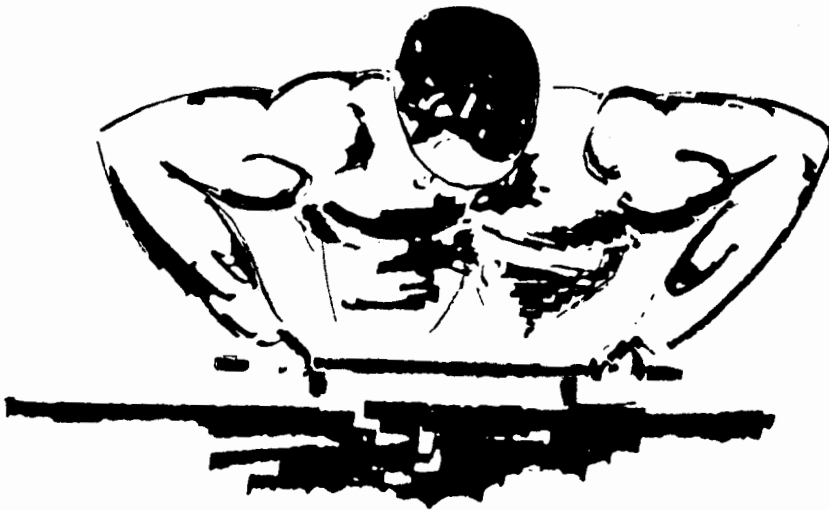
و همه با هم روی تخته شنا فرو می آیند و بلند میشوند:
- یا الله

و شمارنده میخواند :

- علی علی

- یا الله

در حین حرکت شنا (فروود آوردن سینه روی تخته و برخاستن) همه از
اول تا پایان دور شنا با هم یکصدا یا الله میگویند و شمارنده شنا (میاندار)
در بین هر شمارش یکی از کلمات مقدسه را بر زبان جاری میکند:
«چهار چهل یا علی شش چهل . . . یا امام
رضا هشت چهل»

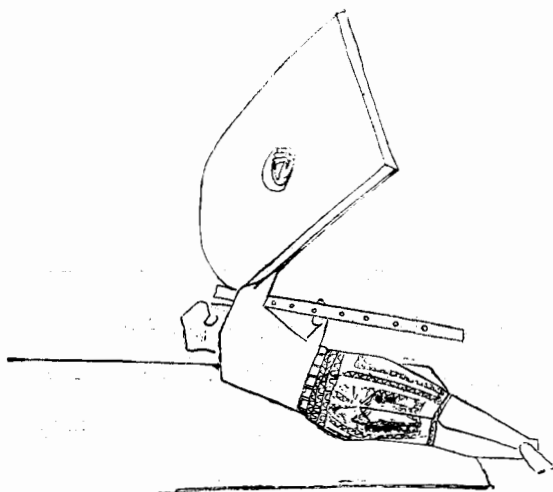


شنا در میان گود باشور و قوت ادامه دارد و مرشد در این موقع استراحت
میکند و خود را آماده خاتمه شنا میسازد.
دو ورزشکاری که همراه پهلوان اکبر آمده بودند، حسن کربلائی حسین

و محمود آقا باشلوارهای چرمین بطرف دیگر زورخانه که سنگها را قرار داده‌اند
برای سنگ گرفتن میروند.

آندو، چون گودمملو از ورزشکار است و جای خالی برای تخته‌شنا گذاردن
آنها ندارد، از شنا صرف‌نظر کرده‌اند.

هر دو در کنار سنگها میایستند و بهم تعارف میکنند. محمود آقا حق
تقدم را بحسن کربلائی حسین میدهد و او به پشت روی زمین دراز میکشد
و دستهای خود را از بالای سر بطرف سنگها که بدیوار تکیه دارد دراز میکند.
این یک جفت سنگ هر کدام شصت کیلو وزن دارند و رویهم از سنگهای
کوچکتری که جفت هشتاد کیلو وزن دارند چهل کیلو سنگین ترند.
معمولاً سنگ را قبل از شنا رفتن میگیرند.



سنگ گرفتن

سنگها را از جادستیهها گرفته بالای سر بلند میکند و شروع بحرکت مینماید. ابتداءروی پهلوی چپ میغلطد و دست راست خود را بالا میبرد و سنگ را بهوا بلند میکند و سپس دست راست را با سنگ پائین می آورد و روی پهلوی راست میغلطد و دست چپ را با سنگ بالا و بهوا میبرد.

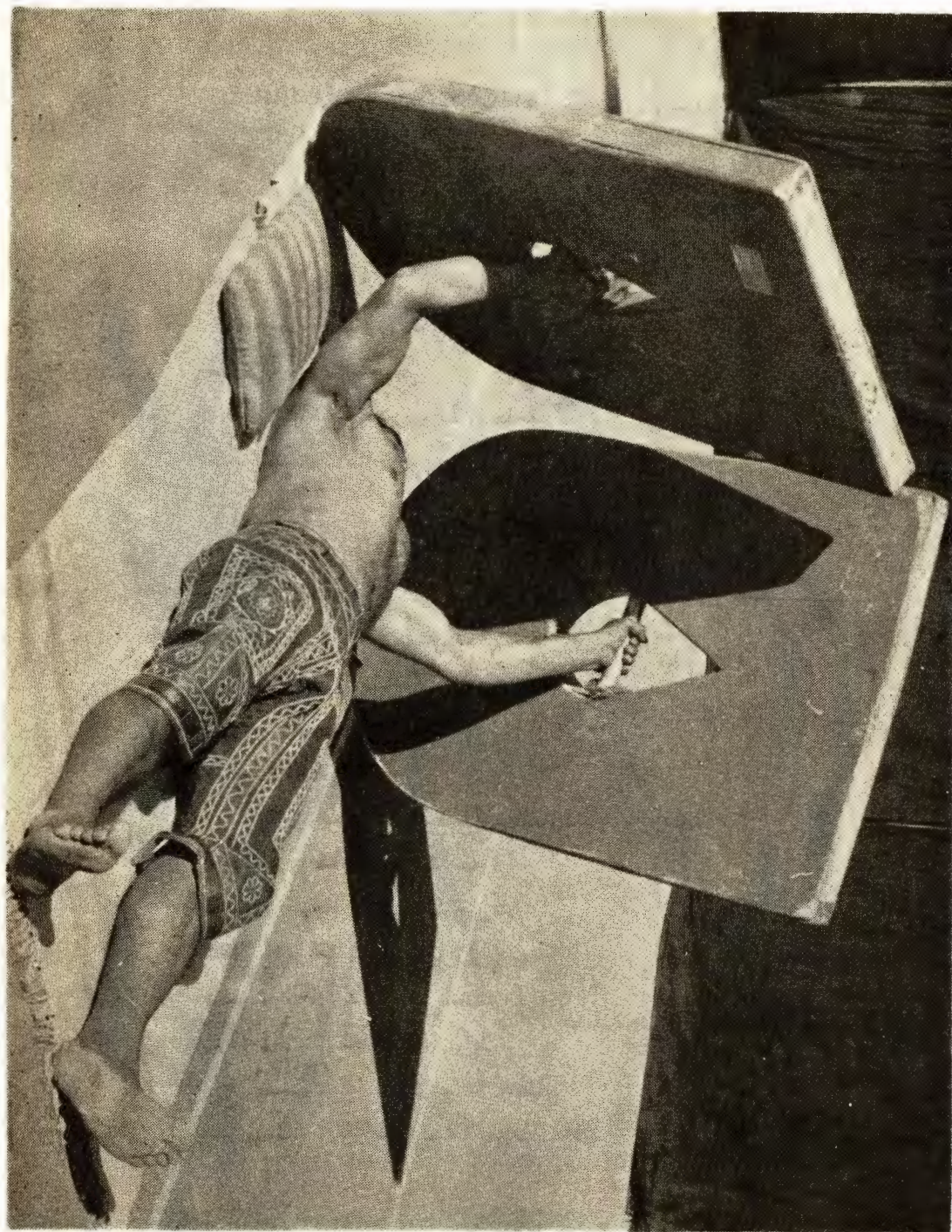
محمود آقا (نوحه) برای برانگیختن شوق و هیجان سنگ گیر قبل از سنگ گرفتن و شمارش سرنوازی میخواند :

دم بدم ، قدم بقدم ، بریکه سوار عرب و عجم ، زبده اولاد نبی ، یعنی بنام احمد ، محمود ، ابوالقاسم ، محمد و بعشق ارادت و اجابت ، بیحد و بیعدد صلوات (۱) و سپس شروع بشمارش سنگ بادعا مینماید (هرلفظی با باحروف و استعاره عدد معینی را میرساند).

۱ - و یا این سر زانوی را میخوانند :

هر کار که میکنی بگو بسم الله	تا جمله گناهان تو بخشد الله
تاجان به تننت هست همین را برگوی	لا حول ولا قوة الا بالا
و همچنین میخوانند :	

کشتی بگیر تا بشوی پردل و دلیر	سنگ بگیر تا نشوی خوار و ذلیل
-------------------------------	------------------------------



«ماشاء الله ، لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم . بسم الله الرحمن الرحیم .

«بزرگ است خدای ابراهیم

«دو نیست خدا

«سبب ساز کل سبب ، سید کائنات

«چاره ساز بیچارگان ، الله

«پنجه خیبر گشای علی .

«شش گوشه قبر حسین

«امام هفتم ، محبوب ملک بغداد

«قبله هشتم ، یا امام رضا

«نوح نبی الله

«کرم از علی ولی الله

«علی و یازده فرزندش برحق

«جمال قائم (ع) صلوات

«زیاده باد دین نبی

«چهارده معصوم پاک

«نیمه کلام الله

«شانزده گلدسته طلا ، مدفون بالمدينه یا رسول الله

«یکصد و هفده کمر بسته مولا

«خدای هیجده هزار عالم و آدم

«ختم شاه نعمت الله ولی

«بیست ، آقای قنبر علی است

«یک بیست ، لعنت خدا بر ابلیس

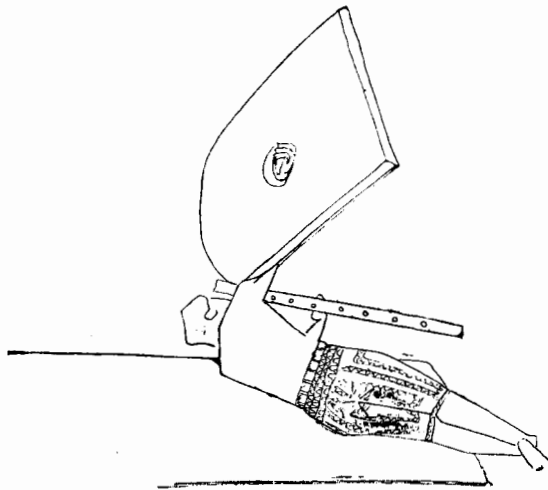
«دو بیست ، ناز بازوی مردان عالم

«سه بیست ، ناز سرو سینه مردان عالم



«چهار بیست ، ناز چهار ستون بدنت
 «پنج بیست ، ناز پنجه قوچاقت
 «شش بیست ، شش ساق عرش مجید .
 «هفت بیست ، یا امام موسی کاظم
 «هشت بیست ، ثامن الحجج
 «نه بیست ، جواد العالمین
 «سی جزو کلام الله
 «ز آدم و حوا
 «دگر نبی الله
 «شعیب و
 «یوسف و
 «یعقوب
 «پس خلیل الله
 «ملائکان مقرب
 «دگر زجبرائیل
 «زصوت حضرت داود
 «هم زمیکائیل
 «یک چهل گرفتی ماشا الله
 «دو چهل ، محمد مصطفی
 «سه چهل ، علی است شیرخدا
 «چهار چهل ،
 «پنج چهل ، پنج تن زیر کسا
 «شش چهل ، شهید دشت بلا
 «هفت چهل ، فرزند دل‌بند مولا

«هشت چهل ، کشته زهر جفا
 «نه چهل ، برمنصور دوانیقی لعنت
 «پنجاه هزار بار جمال شست بند دیو ، علی راصلوات .



ترتیب شمارش سنگ چنان است که اگر از یک تا پنجاه رسید ، شمارنده باید شماره سنگ گرفتن را بطور معکوس از پنجاه تا یک برگرداند و این ترتیب شمارش نباید از ۱۱۷ تجاوز کند و شمارنده مکلف است در صورت ادامه سنگ گرفتن شمارش را ختم و مجدداً از یک بهمان آئین و ترتیب اول شروع کند .

نا گفته نماند که چون سنگ گرفتن ورزشی انفرادی است و دستجمعی نیست ، بوسیله ضرب و آواز مرشد راهبری نمیگردد ، بلکه تنها بهمان شمردن اکتفا میشود . البته برای ورزشکاری که در حال سنگ گرفتن است همان شمارش بوسیله یکنفر برای تنها او یکنفر خیلی اهمیت دارد و تقریباً تأثیری باندازه آواز و ضرب مرشد در او میکند .

جملات کوتاه شمارش سنگ ، در مجموع از اول الی آخر ترتیب و آهنگی دلنشین و هیجان انگیز دارد و آموختن آن چنان سهل الحصول و مؤثر در ذهن است که هر شنونده پس از چندین مرتبه استماع آنرا می آموزد . جملات کوتاه آن هر کدام کنایه و استعاره ای مناسب بر عدد مشابه و مورد نظر شمارنده سنگ میباشد .

مثلاً بعد از جمال قائم صلوات که کنایه از امام دوازدهم شیعیان است گفته میشود زیاده باد دین نبی ، یعنی بعد از امام دوازدهم امامی نیست و دین پیغمبر اسلام (ص) پاینده باد . یا نیمه کلام الله پانزده است . چون قرآن سی جزو است و شمارنده بجای عدد آنرا بر زبان جاری میکند و شانزده گلدسته طلا کنایه از بارگاه و حرم مطهر حسین ابن علی (ع) است که ۱۶ گلدسته و مناره طلا دارد .

در عین حال که بشعر زیبائی میماند ، صورت کاملی از شعائر مذهبی شیعه و ذکر عمده ترین اصول عقاید ایشان نیز میباشد .



شنای کرسی با ضرب و شنای دوشلاقه و شنای پیچ

اکنون ورزشکاران در داخل گود ، پس از دوایست شنای کرسی شنای خود را ملایم تر میکنند و مرشد با زدن به ضرب ، اشعار حماسی می خواند و حرکت آنها را بهمان طمانینه شنای کرسی رهبری میکند . هربار نیم مصرع از شعر را با صدای کشیده میخواند و ورزشکاران پس از اتمام آن با صدای ضرب یک شنا میروند . مرشد هر کلمه را در هر نیم مصرع میکشد و بعد از آن بضرب میزند و ورزشکاران رو به تخته شنا پائین میروند و بالا می آیند و منتظر ... :

«مکن آنچه گشتاسب (یک رگبار ضرب) گوید همی» (با رگبار دیگر)
« که او راه دانش (یک رگبار ضرب) نپوید همی » (با رگبار دیگر)
« بخواهد به دل (دارا را رررررررررررررررر) مرگ اسفندیار » (دارا را رررررررررررررررر)
« که فرموده با رستمش (دارا را رررررررررررررررر) کارزار » (دارا را رررررررررررررررر)

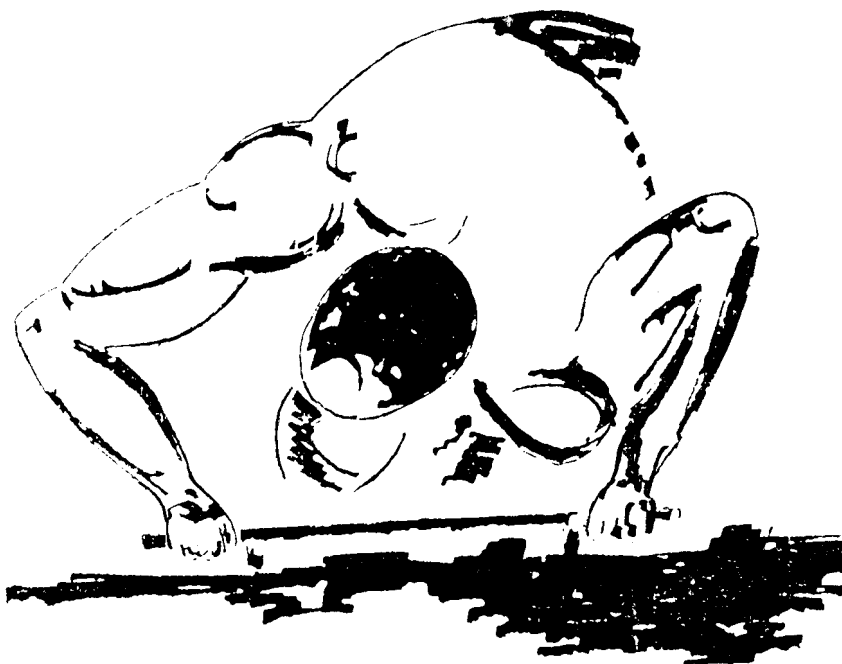
سپس حرکات شنا سرعت میگیرد و ورزشکاران شنای دوشلاقه میروند همچنانکه پی در پی و تند شنا میروند ، مرشد با ضربه های پرشور لا ینقطع طبل حرکاتشان را هم آهنگ میسازد .

- دارا را رارام ، رام دارام ، رام دارام

« که گفتت برودست رستم به بند نبندد مرا دست چرخ بلند »

«اگر چرخ گردنده اختر کشد که هر اختر لشکری بر کشد»
 «به گرز گران بگسلم لشکرش پراکنده سازم بهر کشورش»

پس از شنای دوشلاقه شنای پیچ میروند ، سینه ها روی تخته شنا
 پائین می آید و در فاصله خیلی کمی بالای آن قرار میگیرد و بازوها زاویه میزنند
 و مرشد در حال شمارش شنا ضرب میگیرد :
 «یکی و دو تا . . . سه تا و چهار تا . . . پنج تا و شش تا . . .»



- دارا رام، دارا رام-دیری ریم، دارا رام، دارا رام-دیری ریم، دیری ریم -
 و ورزشکاران هم آهنگ بشماره یک ، روی شانه چپ فرود می آیند و
 سمت چپ سینه تا حد تماس به تخته شنا نزدیک میشود و زاویه دست چپ

به‌ده درجه میرسد و شانه و سمت راست سینه بالا می‌رود و زاویه دست راست تا ۶۰ درجه باز می‌شود و سر وسط آن قرار می‌گیرد و تمام بدن با پاهای جفت بهم به سمت چپ روی پهلوی می‌گردد.

و بشماره دو، همین حرکت با وضعی که گفته شد با بطرف راست گشتن بدن انجام می‌گیرد.

میاندار با یک حرکت سرپا می‌ایستد و مرشد زنگ می‌زند و پایان شنا اعلام می‌شود. همه بپا می‌خیزند و تخته شناها را درجای مخصوص خود که زیر سردم مرشد است می‌گذارند. پهلوان اکبر با صدای بلندی می‌گوید: دست و پنجه مرشد درد نکند.

دو ورزشکاری که همراه پهلوان اکبر آمده بودند وارد گود می‌شوند مرشد برای اولی بضرب می‌زند و برای دومی طلب صلوات میکند.

اولی، حسن کربلایی حسین مرحله اول ورزش سنگ گرفتن را بجا آورده ولی فرصت انجام مرحله دوم شنا را نیافته است.

و دومی، محمود آقا هیچکدام از دو ورزش اولیه را انجام نداده است.

۱ - سنگ گرفتن.

۲ - شنا رفتن.

تعداد دفعات شنا ممکن است تا هزار برسد. این اندازه شنا در همت ورزشکاران نیرومند و پیشکسوت می‌باشد. در گود آلهائی که از همقدری (رقابت) با ایشان در بمانند یکی در میان و یا دوتا در میان شنا می‌روند. یا زانوهای خود را بزمین گذارده فقط سرتکان می‌دهند.

شنا برای تقویت تمام ماهیچه‌های بدن خاصه سرشانه‌ها و بازوها است. شنا در طلب است و بخاك افتادن. در این مقام عبادتی کبیر شمار

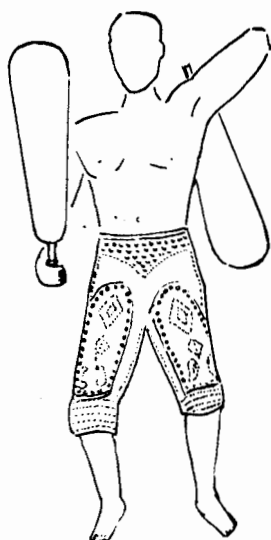


می‌رود هنگام شنا در خاک از سر هر سوئی بانگ الله الله و علی علی در طلب
برمی‌خیزد.

در قدیم بعضی دعاها مثل جوشن کبیر و جوشن صغیر خوانده میشد
و می‌اندار هنگام شمردن شنا کلمات آنرا بر زبان می‌راند و ورزشکاران با هر شنائی
که می‌رفتند جواب میدادند «یا الله» اینک سطری از جوشن کبیر را که می‌اندار
می‌خواند و ورزشکاران بعد از ذکر هر اسمی به اسماء جواب میدادند: «یا الله»
در اینجا می‌آوریم:

«الهم انی اسئلك باسمك یا الله ، یا رحمن ، یا رحیم ، یا کریم ، یا مقیم
یا عظیم ، یا قدیم ، یا علیم ، یا حکیم ، یا سید السادات ، یا
محبیب الدعوات ، یا رافع الدرجات ، یا ولی الحسنات ، یا غافر الخطیئات ...
یا دافع البلیات ، این اسماء از هزار و یک اسم خدا است که بترتیب الی آخر
ادامه می‌یابد و همچنین دعای توسل نیز ذکر میشد.

آدمی که از خاک برخاسته و سرانجام بخاک می‌رود، باید در خاک
هم در مقابل آفریننده خود عبادت و ورزش کند و بدن خاکی خود را از
نفخه آن نیرومند سازد. اینست حکمت شنا رفتن و ذکر گفتن.



میل گرفتن (گوزگه)

ورزشکاران در حالیکه هر یک در حدود خود، پیرامون گود، در حرکتند، برای برداشتن و یا انتخاب میل های در خور نیروی خود، بطرف آنها که نزدیک گود در یک طرف ردیف چیده شده اند دست دراز

میکنند و هر کس یک جفت بر میدارد. خادم (مشتمالچی) زورخانه میلهای مورد نیاز آنها را که دور از دسترس قرار گرفته در اختیارشان میگذارد.

میل که در بدو پیدایش شبیه گرز و از چوب و آهن ساخته شده بود و در ورزش هم برای پرورش بدن بمنظور مهارت در گرز کوبی بکار میرفته امروز از چوبهای سخت نارون و گردو و زبان گنجشک و فوفل و ارژن و کیکوم ساخته میشود که بدنه ای جسیم و استوانه ای بادسته ای کوتاه دارد هر جفت میل از ده کیلو تا سی کیلو وزن دارد.

ورزش با میل چند نوع است:

۱ - گورگه (به فتح گ - ضم و - سکون ر - کسر گ)

۲ - چکشی

۳ - میل بازی



پهلوان اکبر در وسط گود قرار میگیرد و همه با طلب رخصت میلها را
بر شانه ها میگذارند و مرشد ابتدا ضرب سرنوازی گورگه را میگیرد :

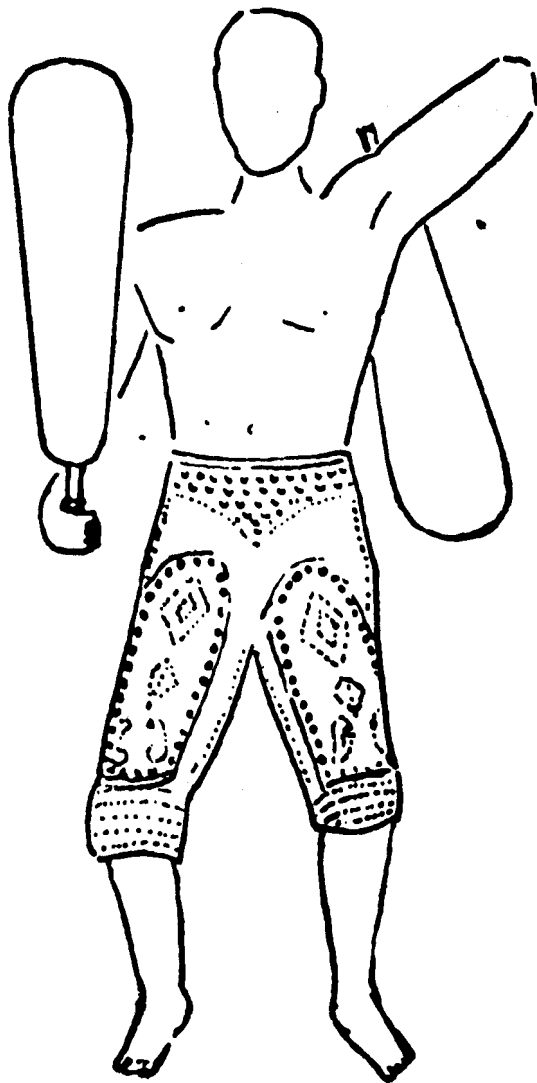
-ریم دادادام - ریم دادادام - ریم دادادام - ریم دادا دام-

و پس از آن ضرب را آهسته و سنگین تر میگیرد :

- دیم دالادام دیم یم - دیم دیلی دیم دیلی دیم -

و شعری را که مخصوص نصیحت و ارشاد نوجوه هاست با آهنگ ضرب
میخواند :

دلا بر خیز پائی بر بساط خود نمائی زن
برندی سر برآر، آتش بر این زهد ربائی زن
در آی در حلقهٔ مستان و در کش یک دو پیمانه
بمستی ترک هستی کن دم از فرمانروائی زن
کمر بر بند در خدمت ، چونی از خویش خالی شو
زبی برگی بجو برگ و نوای بینوانی زن
بخلوتخانهٔ وحدت درآی ، از خویش یکتا شو
قدم در عالم جان نه ، دراز خود ربائی زن
ز ره گم کردن ، اندر ظلمت آباد هوس تا کی؟
بر آ و آتش اندر آرزو های هوائی زن
به سردی و ارهان خود را، از این دیوانگان بگسل
بشهر آشنا آی و صلائی آشنائی زن
ز پا افتاده ای، در راه وصل دوست خیزای «فیض»
دو دست استعانت در جناب کبریائی زن
چو عطار از هوی بگذر، به ترک هر دو عالم گوی
پس آنکه در سخن گفتن دم از طور سنائی زن



ورزشکاران شروع به میل گرفتن میکنند - چپ - راست ، چپ - راست .
میلها دور کتفها بچرخش در می آیند . وقتی دست چپ میلی را یکدور در
یکطرف بدن در مدار شانه و پشت و پهلوسینه میچرخاند ، دست دیگر میل
خود را راست رو به بالا نگهدارد .

پس از اتمام گورگه همراه با غزل ، ضرب چکشی و حرکات سریع
گورگه آغار میگردد .

- دیررررررر دادادا - دیررررررر دادادا - دیررررررر دادادا -

باهنگ ضرب مرشد میلها با دواری لاینقطع یکی پس از دیگری
دوطرفشانه های ورزشکاران میگرددند . چنان بسرعت که گویی جنگ هولناکی
با گرز در گرفته است .

پهلوان اکبر رو به سردم ایستاده با حرکات خود ورزشکاران را راهبری
میکند . دستهای مرشد با ضربه های مختلفی بطبل میکوبد . بازوها و کتفها
گرم کارند . حضار خیره این صحنه پرشور و عملیات خستگی ناپذیر ورزشکاران
هستند . هرچه میگذرد ، دوار میلها شدید تر میشود و ضرب مرشد تندتر و
پرصدا تر .

یکربع ساعت گورگه و میل گرفتن چکشی ادامه می یابد ، مرشد در
لحظه سریع ترین دوار میلها بزنگ میزند و طلب صلوات میکند و ختم میل
گرفتن را اعلام میدارد .
میلها از سرشانه ها فرود می آیند .



میل بازی (۱)

پهلوان اکبر یک جفت میل بازی که از میلهای گورگه کوچکتربند، از خادم (مشتمالچی) میگیرد، دسته این میلهها اندکی بلندتر از سایر میلهها است. وسط گود می ایستد و میلهها را بالنگر بالا و پائین حرکت میدهد. مرشد بتناوب ضرب میگیرد و کلماتی را با صدای بلند و کشیده ادا میکند:

- آی . . . شیر بیابان نجف، علی اژدر در . . . گو پیلتن.

جمال محمد صلوات بفرستید.

- دارار رام - دارار رام -

آهنگ طبل ابتدا با ضربه های کوتاه و مقطع است و گردش و چرخش میلهها را در دست پهلوان همراهی میکند.

کم کم میلهها بالا و بالاتر پرتاب میشوند. پهلوان اکبر یکدفعه میل دست راست خود را بشدت بهوا پرتاب میکند. میل از سقف گذشته تا میان فضای بادگیر میرود و فرود می آید.

و پهلوان در میان زمین و آسمان آنرا میگیرد و بی درنگ میل دست چپ را بهوا می اندازد. این هنرنمایی هر بار پرشورتر میشود هرگاه یک میل فرود می آید میل دیگر بهوا پرتاب میشود.

پرتاب میل ها کوتاه تر ولی مشکل تر میگردد. بدین نحو که دست

۱ - میل بازی معمولاً قبل از گورگه انجام میگردد.



پهلوان اکبر میلها را چنان بضرب دست در هوا بچرخیدن در می آورد که بچشم بیننده ، دسته ازته میل باز شناخته نمیشود . میل دست چپ مثل فرفره در هوا میچرخد و در دست او فرود می آید و میل دست راست بلافاصله بهمان شکل در هوا بچرخش می آید . ضرب مرشد پی در پی نواخته میشود :

- دارا ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ا ا ا ا ا -

- دارا ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ا ا ا ا ا -

سپس پرتاب میل با چرخش از زیر کتف شروع میشود . میل از زیر کتف رها میشود و در مدار معینی چرخ زنان در هوا میگردد و پهلوان اکبر هر کدام را با نیم چرخ که به بدن خود میدهد ، در مسیرش در هوا میگیرد در این وقت میل از دست چپ پهلوان در می رود و پهلوان میل را قبل از آنکه روی زمین بیفتد بسرعت می رباید ، و مرشد محکم بطبل میزند و ضرب گرفتن را ادامه میدهد و فریاد میزند :

- علی یارت بر چشم بدلعنت . . . صلوات بفرستید .

حضار باشور و حرارت صلوات میفرستند و پهلوان اکبر بازی دیگری آغاز میکند .

هر دو میل را با دواری سریع بهوا می اندازد . میلها درد و نقطه بردیف در موازات هم می چرخند و دایره میرنند و پائین می آیند و دستهای پهلوان هر دو را در همان نقطه پرتاب میگیرد و بلافاصله باز همان حرکات را با شدت بیشتری تکرار میکند و مرشد در حالیکه ضرب میگیرد بنواز دست پهلوان بزنگ میزند و فریاد میکند :

- آی سپهسالار حسین

- دا ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ا ا ا ا ا -

- دارا ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ا ا ا ا ا -



میل بازی

پهلوان بازی دیگری شروع میکند. دسته هر میل را در حالیکه بدنه آنها رو به پائین است تا سرشانه بطور عمود به بالا می اندازد و با کف دست محکم به ته میل میزند. میل مثل فلکه پروانه مقابل دست او میچرخد و وقتی چرخش میل تمام میشود دسته آنها می قاپد و میل دست دیگر را بهمان روش بازی میگیرد و ادامه میدهد و مرشد بنا بوضع حرکات او ضرب میگیرد.

- رام دادادیم ررررام ، رام دادادیم ررررام -

- رام دادادیم ررررام ، رام دادادیم ررررام -

و مرشد با غرور فریاد میزند :

-آی ناز دستت . جانم . ماشاءالله

هنگامیکه بازی همچنان در کمال و گرمستی طول میکشد. باز مرشد در حائیکه متوالیاً ضرب میگیرد میگوید :

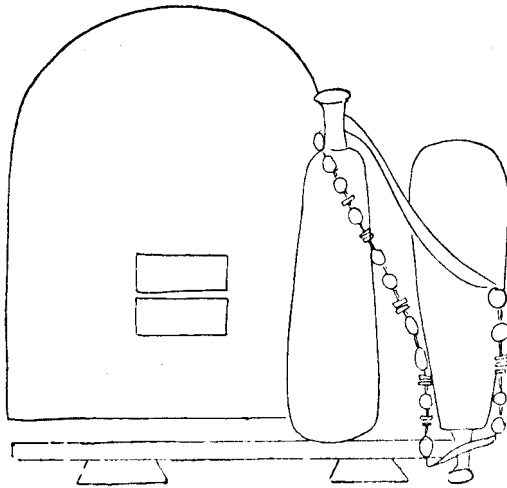
-آی طوفان کربلا ناز جان شیرین کار . . . صلوات ختم

کنید .

تمام حضار که با شیفتگی مراقب دقائق حرکات او هستند با حرارت و علاقه صلوات میفرستند. و بالاخره پس از چند چشمه بازی دیگر هنگامیکه شور و جذبه حضار بنهایت درجه میرسد مرشد بزنگ میزند و ختم میل بازی با صلوات اعلام میشود .

از هر طرف به پهلوان اکبر دست مریزاد و خسته نباشید میگویند و پهلوان اکبر دعا میکند :

-دست و پنجه مرشد درد نکند . خداوند بهمه عزت و سلامت بدهد .



مهمترین آداب و رسوم رایج زورخانه

ناگهان دریکطرف گود کشمکش دوستانه و ملاطفت آمیزی درمیگیرد
محمود آقا نوچه پهلوان اکبر میخواهد زبردست ورزشکار دیگری بایستد ولی
او ممانعت میکند و میگوید :

- نه ، نه ، جان شما نمیشود . . .

محمود آقا بدان سبب میخواهد زبردست دیگری بایستد که نسبت باو
فروتنی نشان دهد ، حرکات ورزشی و رعایت نوبت در گود زورخانه چنان
منظم و دقیق است که هر شخص ناواردی در اولین تماشا تصور میکند که
این صحنه ها با تمرینهای قبلی صورت میگیرد . اما در حقیقت تمرین قبلی
در کار نمی باشد ، بلکه آئینی که بر آن حاکم و مترتب است کارگردانی ورزش
پرتنوع گود را برعهده دارد .

هر ورزشکاری به محض دخول بگود خم میشود و دست راست خود را

به کف گود میزند و پس آندست را به نیت خاک بوسی آستان پهلوان پرور زورخانه بلب برده و میبوسد و بعد در جای و مرتبه خود می ایستد .

هرقسمت از گود زورخانه در جای خود مقامی دارد .

وسط گود جای میاندار است که رو بمرشد می ایستد و باهماهنگی باوی سایر ورزشکاران را راهبری میکند .

دومین جایگاه ، یا مقام ، بعد از میاندار روبروی میاندار وزیر سردم ایستادن میباشد . در این جای سادات (اولاد علی علیه السلام) پیشوای شیعیان ، صرف نظر از سابقه ، با احترام جدشان پیغمبر اسلام قرار میگیرند . بعد از سادات دومین و سومین و چهارمین و پنجمین الی آخر الایم فی الایم زیر دست یکدیگر می ایستند .

بجاست یادآور شود ورزش بالباس در زورخانه ناپسند و زشت شناخته شده و براصل آئین فتیان ممنوع باشد .

و نیز ورزش برای جوانان نابالغ در گود ممنوع است . در قدیم که ریش علامت بلوغ بود میگفتند ریش باید آنقدر باشد که به شانه گیر کند . گویند نوجوانی که تازه موی عارضش رسته بود و هنوز چندانکه باید برشانه نمیآمد ، پیش از آنکه بایست وارد گود شد و در ورزش با ورزشکاران و پیشکسوتان هماهنگ شد .

ورزشکاران که همه محاسنی به اندازه و کافی داشتند و در کار ورزش آداب و رسوم را رعایت میکردند و می پنداشتند اگر نوجوان زودتر از موقع معین وارد گود شود و همپای ورزشکاران بالغ و سابقه دار ورزش کند تن کوفته و پی سوخته خواهد شد ، براو رقت آوردند .

وقتی ورزش تمام شد همه از گود خارج گشتند. یکی از پیشکسوتها جلوی آینه ایستاد و ریش خود را شانه زد و ورزشکاران دیگر هم شانه را دست بدست گرداندند و هر کدام جلوی آینه ریش خود را شانه زدند و آنگاه شانه را بدست آخرین نفر که آن نوجوان بود دادند او که نزاکت رفتار و منظور آنانرا به رعایت حال خود دریافت شرمند شد و از آنجا که نمیتوانست روح پهلوانی خود را خوار به بیند و هم بمردانگی خود ایمان داشت خواست حق خود را برای ورزش در گود ثابت کند، شانه را گرفت و سخت درموی اندک و نورسته صورت خود فرو برد و دندانهای شانه در پوست و گوشت، روی موی نورسته عارضش قرار گرفت و از امتحان سربلند بیرون آمد. ورزشکاران و پیشکسوتان به مردانگی او آفرین گفتند و روز دیگر در کنار مردان ورزشکار در میان گود ورزش کرد.

از آنجا که زورخانه و گود جای پاکان و جوانمردان و نیک نفسان است باید در آنجا پاک و مطهر بود و از شوخی و گفتار و رفتار زشت دوری جست و نیز از استعمال مواد غیر طبیعی مثل دخانیات و مشروبات نجس خودداری کرد.

در گود زورخانه، ثروت و موقعیت اجتماعی ارزشی ندارد. تنها مقام کسوت و ورزش و تقوی و طهارت است که بر مراتب تقدم و تأخر فرمان میراند. من باب نمونه باید مراتب تشریفات و احترام ورزشکاران هنگام ورود به زورخانه و نیز مراتب ردیف ایستادن آنها هنگام ورزش را در گود خاطر نشان ساخت.

گلریزان از سنتهای دیرین زورخانه است که بمناسبات معینی برپا میشود:

برای کشتی گرفتن دو پهلوان - برای آشتی دادن دو ورزشکار پیش

کسوت که از یکدیگر کدورتی داشته باشند - برای استعانت کسی که به کمک احتیاج دارد - برای افتتاح زورخانه و یا بسبب مقتضیات مالی زورخانه ها - برای رواج و رونق دادن ورزش در محل - برای احترام مقدم پهلوانی که از شهری دیگر آمده باشد .

تشویق با صلوات و یا تشبیه ورزشکار به یکی از پهلوانان شاهنامه ، صورت میگیرد . مثل گفتن سام نریمان سهراب یل رستم پیلتن و یا طلب یاری از مقدسین مذهبی برای آنها مثل علی نگهدارت . . امام هشتم یارت

و نیز برای تشویق درگود ، بخصوص هنگام عزم ورزشکار به چرخ ، مرشد متناسب سن - جوانی ، پیری ، نیرومندی ، شغل و نام و وضع اجتماعی اشخاص اسامی اولیاء مقدس دین را صدا میکند .

جوانی را که در مراحل ابتدائی ورزش باشد ، علی اکبر حسین . شخص ارتشی را سرباز کوی حق . مرد پر سابقه و متوسط سالی را که نیرومند هم باشد سپهسالار حسین و از آن سالمندتر را سپهسالار علی . قصاب را جوانمرد قصاب و پیر مردان را حبیب ابن مظاهر یا پیر سحرخیز . بمردان بلند قامت علمدار حسین و هنرمندان ورزش باستانی را نازجان شیرین کار . سادات را سرور کائنات یا بر خلق خوش محمد صلوات و بسیاری از این اصطلاحات و عناوین تشویقی نیز در جای خود بکار میرود .

اینگونه تشویقها غالباً در زورخانه ها توأم با کف و هورا نمی باشد .

کباد و چرخ از ورزشکاران مبتدی شروع و به پیشکسوتها ختم میشود .

سایر آداب و رسوم که توأم با حرکات ورزشی است هر کدام موقع شرح عملیات وصف خواهد شد .



چرخیدن

ورزشکاران دورگود دست بسینه ایستاده اند و مشتمالچی (خادم) بر شانه هر کدام لنگی می اندازد . آنها لنگ را دور تنه خود می پیچند پهلوان اکبر که از میل بازی بنشاط آمده چند دعا بر زبان میراند .

یکی از کم سابقه ترین ورزشکاران از پائین ترین جایگاه خود وسط گود می آید و از پهلوان اکبر طلب رخصت میکند و مرشد پیش در آمد ضرب چرخ قجری مینوازد . ورزشکاری که میخواهد بچرخد با حرکات کسی که بخواهد برای پریدن از روی مانعی دورخیز کند ، چهار قدم بر راست و چهار قدم بچپ سرپنجه پا از اینطرف گود بآنطرف قدم برمیدارد و مرشد صدا برمیدارد . . - آ داماد حسین ، قاسم ابن حسن

و ناگهان با طمأنینه شروع بچرخ میکند .
ضرب مرشد آرام ولی متوالی ، هماهنگ سرعت چرخ ادامه می یابد .

- رام دادا دام - رام دادا دام - رادادادام -

چرخ زننده دستها را بموازات شانه در دو طرف بدن کشیده نگه داشته و پای چپ را ، پایه چرخ بدن و پای راست را وسیله تحرك ساخته هربار بزمین میزند و بدن خود را بروی پای چپ بدوار می آورد و دور خود میچرخد .
این حرکت چرخ ساده است ، چرخ زننده تا حدود توانائی بدور خود

میچرخد گاهی سرعت چرخ چنان شدت می یابد که بدن چرخ زننده هنگام چرخ به تیر چوبی شبیه میشود و دیگر دستها و سایر اعضاء بدن بطور مشخص بچشم نمی آید.

هنر چرخیدن یکی از کارهای ظریف و دقیق ورزش باستانی است که مورد توجه فوق العاده ورزشکاران میباشد. گاهی پیش و یا بعد از چرخ شیرین کاریهایی مثل پشتک زدن و وارو زدن چاشنی میشود.

ورزشکاران یکی پس از دیگری وسط گود می آیند و با آهنک ضرب مرشد میچرخند و بجای خود برمیگردند. دو ورزشکار یکدفعه وسط گود می آیند و بعزم چرخ با نوک پنجه پا، تا سر دیگر گود در حال شلنگ برداشتن حرکت میکنند و بعد باهم در گیر میشوند و یکدیگر را از چرخیدن منع میکنند این دو نفر یکی حسن کربلایی حسین است که میخواهد زیر دست محمود آقا که سنگ گرفتن او را شماره کرده بود بچرخد و نسبت با و کمال تواضع و فروتنی را نشان بدهد.

هر کدام میخواهد قبل از دیگری یعنی زیر دست بچرخد. هردو دست برشانه هم نهاده اند و یکدیگر را بجای خود سوق میدهند.

- خواهش میکنم . . بفرمائید . . نه نه نه . .

- نه جان شما غیر ممکن است.

بالاخره حسن کربلایی حسین با تشکر کنار میرود و محمود آقا رخصت دیگر میخواهد و با قدمهای بلند بسر تا سر گود شلنگ بر میدارد و مرشد زیر پای او ضرب مقدماتی میگیرد. ابتدا محمود آقا دستها را به محاذات شانه میگیرد و ساده میچرخد. ضرب مرشد یک ریز است و با هردو دست به طبل میکوبد.

- داررام - داررام - داررام - داررام . . . داررام -

کم کم با ضربات تناوبی و یک ضربه محکم به طبل ، حرکات سه چرخ و یک تکپیر را که نوع مشکل چرخ است راهبری میکند .

- ریم دارا رارام - ریم دارا رارام - ریم دارا رارام -

محمود آقا سه شماره (سه دور) گرد خود میچرخد و شماره چهار (دور چهارم) را بهوا میجهد . سه چرخ و یک تکپیر یکی از چرخهای پرهیجان و پرجنبش است . این حرکت بقصد چالاک شدن و ریزش گوشتهای شل و کف و غیر عضلانی بدن صورت میگیرد و نیز گویند صفرا و زردآب بدن را مرتفع مینماید .

چرخ در ابتدا بمنظور چالاک شدن در حرکت وبآسانی دور خود گشتن در مواقع جنگ و ستیزه تمرین میشده است .

چرخ همچنانکه گفته شد بترتیب مدارج سابقه ورزشکاران انجام میشود هر کس که سابقه و کسوت پهلوانی طولانی تر دارد ، دیرتر و عقبتر میچرخد و آنکه جدیدتر است جلوتر از همه میچرخد .

در چرخ کسی که سابقه ای در ورزش باستانی داشته باشد صلوات میفرستند .

در چرخ شیرینکار و آنکه سابقه دیرینه در پهلوانی دارد زنگ میزنند .



پای زدن

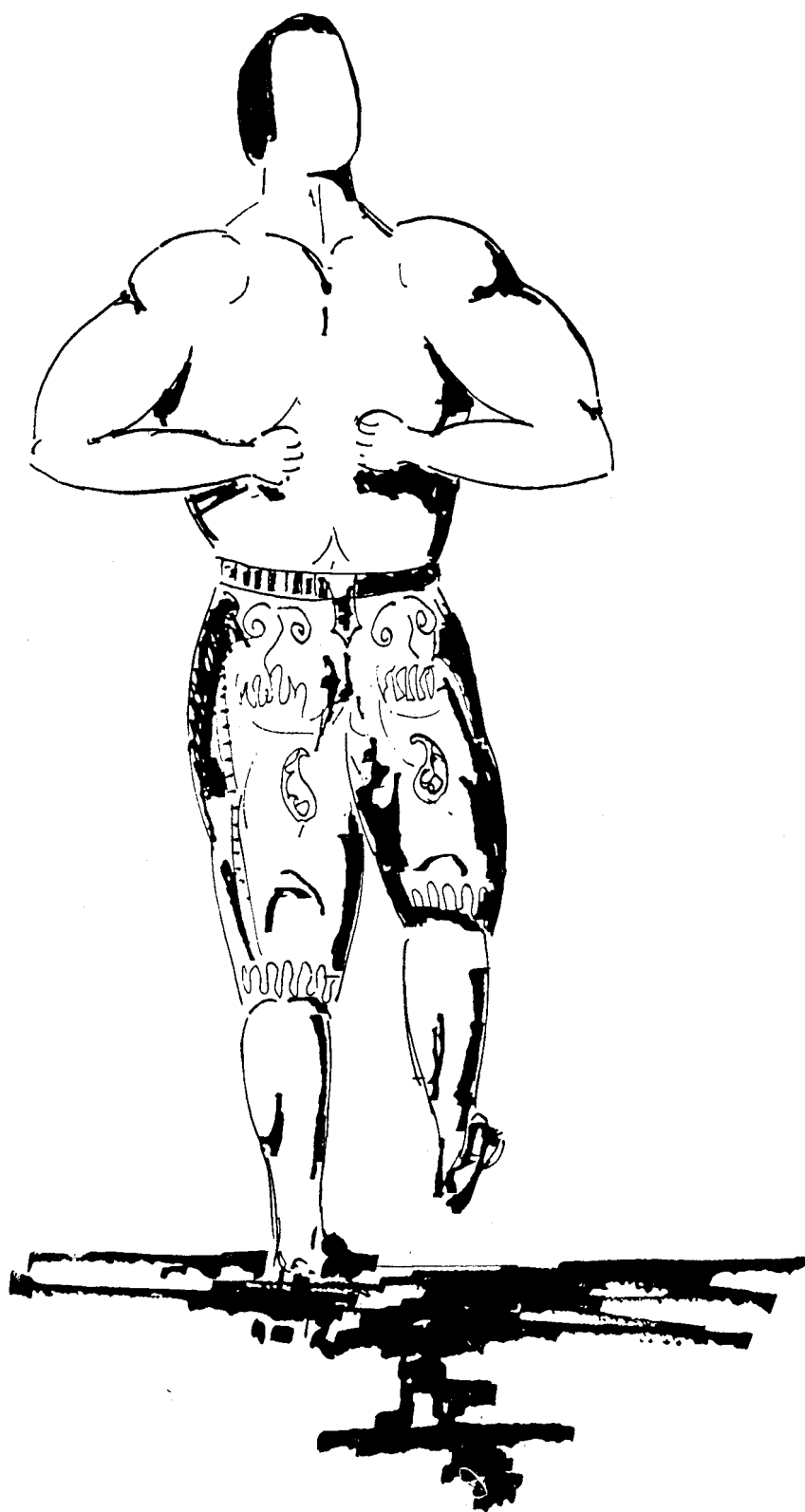
میاندار پهلوان اکبر، آخرین دور چرخ خود را با شروع پای زدن تمام میکند. ورزشکاران در جای خود مستقر میشوند و به پیروی از میاندار پای میزنند و مرشد با طمانینه ضرب میگیرد و ورزشکاران هریک در جای خود آهسته شروع به پای زدن میکنند.

- رام دادادام - رام دادادام - رام دادادام -

پای ملایم که پای اول نامیده میشود با اشاره حرکت دست میاندار سرعت میگیرد :

- ری دیم دام - ری دیم دام - ری دیم دام - ری دیم دام . . . -
و بعد تبدیل به پای چکشی میشود و مرشد زنگ میزند و یکی از غزلیات حافظ را به آهنگ ضربی میخواند و با ضرب پایکوبی تند ورزشکاران را راهبری میکند.

الا یا ایها الساقی ، ادرکاساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ، ولی افتاد مشکلها
بیوی نافه ای کاخر ، صبا ، زان طره بگشاید
ز تاب جعد مشکینش ، چه خون افتاده در دلها



مرا در منزل جانان، چه امن عیش، چون هر دم
جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها
شبی تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل
کجا دانند حال ما، سبکباران ساحلها

.....

.....

ورزشکاران در حال پای زدن مثل کسی هستند که بشتاب میدود،
منتها دونده قدمهایش را با شلنگ بجلو برمیدارد و مسافت طی میکند، ولی
پازنده قدمهایش را در همانجا که برداشته دوباره فرود می آورد و در یک
نقطه حرکت میکند.

پهلوان اکبر پای چپ را بزمین میزند و بهوا میبرد و دست راست خود را
بالا میبرد و وقتی پای راست را بزمین میزند و بهوا میبرد دست چپ را بالا
میبرد این حرکت پای جنگلی هم نام دارد.

پای زدن بر چهار نوع است:

۱ - پای چپ و راست یا پای اول

۲ - پای چکشی

۳ - پای تبریزی اول و دوم

۴ - پای چپ و راست یا پای آخر.

پای زدن مثل نوعی سماع صوفیانه است که ورزشکاران باستانی
به آهنگ ضرب و اشعار عرفانی و تغزلی بان مبادرت می ورزند.

و نیز حرکتی از تمرینات شاطران میباشد که خود را برای دویدن چالاک
میساختند. همچنین شلنگ انداختن در مراحل آخر پای زدن یکی دیگر از
فنون تعلیم شاطری است.

چنانکه گفته شد پای زدن نوعی قدم رفتن ودویدن است ، منتهی دویدن دریک نقطه ثابت . بدینوسیله تمام ماهیچه های بدن در حال پای زدن بحرکت میآید .

میاندار پهلوان اکبر، پس از اتمام پای دوم وسط گود می آید وخیلی ملایم دور دایره ای گرد خود میچرخد و در همان حال دستهایش را حرکت میدهد و نرمش میکند و ورزشکاران نیز در این مدت دور گود می ایستند و استراحت میکنند و مرشد برای انبساط خاطر اشعار تغزلی میخواند و با سرانگشتان ضرب ملایمی مینوازد :

آن شکر خنده که پرنوش دهانی دارد
نه دل من که دل خلق جهانی دارد
بتمشای درخت چمنش حاجت نیست
هر که در خانه خود سرو روانی دارد
کافران از بت بیجان چه تمتع دارید
باری آن بت بپرستید که جانی دارد
ابرویش خم کمان ماند و قدش چون تیر
کس ندیدم که چنین تیر و کمانی دارد
علت آنست که ، گه گه سخنی میگوید
ورنه معلوم نگشتی که دهانی دارد
حجت آنست که ، گه گه کمری می بندد
ورنه مفهوم نگشتی که میانی دارد
ای که گفتی سرو اندر پی خونخواره خود
با کسی گوی که در دست عنانی دارد

عشق داغی است که تا مرگ نیاید نرود
هر که برچهره از این داغ نشانی دارد
سعدیا کشتی از این موج برون نتوان برد
که نه بحری است محبت که میانی دارد

و مرشد پس از پایان غزل دست بزنگ میزند و ضرب پای تبریزی
میگیرد.

پای زدن یکی از حرکات دقیق و فنی ورزش باستانی است و ورزشکاران
مبتدی احتیاج شدیدتری هنگام پای زدن به تقلید از میانداری دارند.
پهلوان اکبر خراسانی (پهلوان پایتخت عهد ناصرالدین شاه) یکی از
استادان بنام این فن بوده است. او بود که فن پای زدن را به حد کمال خود
رسانید و هنوز از روش او در پای زدن تقلید و استفاده میکنند.



کباده

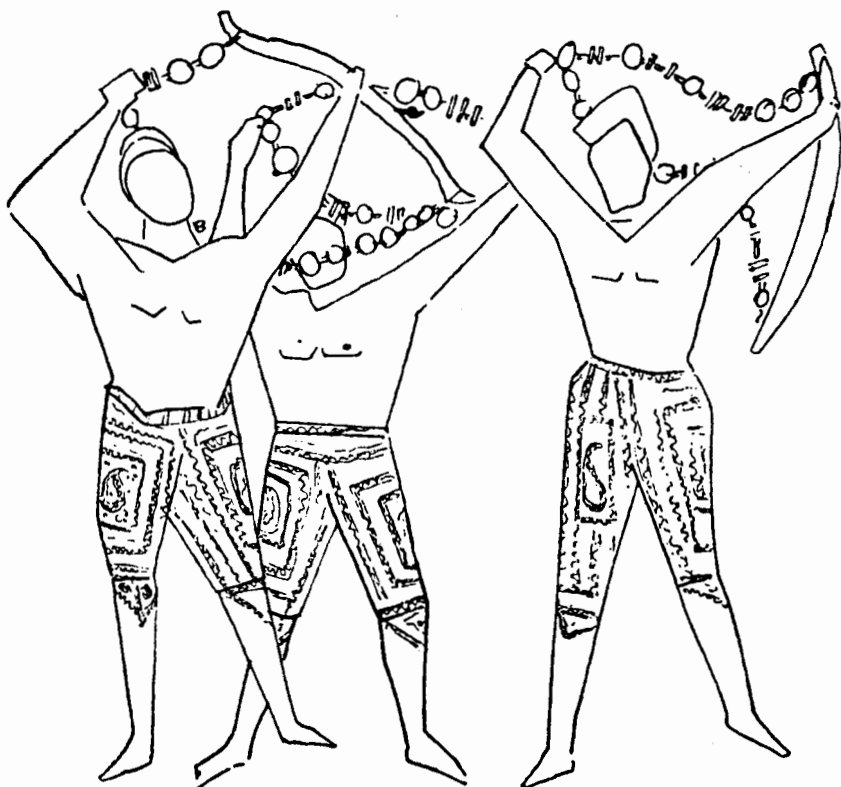
زنگ پایان آخرین مرحله پای زدن نواخته میشود
و ورزشکاران در کنار گود دور می ایستند و بانتظار
نوبت کباده کشیدن استراحت میکنند.

مشتمالچی دو کباده سنگین ونیم سنگین کنار گود در دسترس میگذارد.
کباده الگوی همان کمانهای جنگی قدیم است. با این اختلاف که
کمانهای جنگی را از قطعات استخوان می ساختند و روی آنرا پی پیچ میکردند
و زهی از روده ویا چرم مخصوص دوسر کمانرا بهم میکشید و انحناء میداد
اما کباده کمانی آهنین و جسیم دارد و بجای زه زنجیری درشت و آزاد که
حلقه های آهنین در آنها تعبیه شده از دوسر کمان آویخته دارد.

یکی از ورزشکاران تازه کار کباده کوچکتر را از کنار گود برمیدارد
با دست راست تنه کباده و با دست چپ زنجیر آنرا میگیرد و بالای سر میبرد
با ضرب مرشد شروع بتکان دادن آن در بالای سر میکند. این حرکت با دو
شماره ۱ و ۲ از روی شانه چپ بروی شانه راست بحرکت می آید. هنگامی که
یک دست بحال افقی قرار میگیرد، دست دیگر مقابل سر زاویه میزند و
بهمین ترتیب حرکت، هر بار متوالیاً زنجیر کمان کباده از چپ براست و از
راست بچپ نوسان میکند.

مرشد در کباده زدن ایشان ضرب میگیرد و اشعار حماسی میخواند ولی در
کباده پیشکشوتها بترتیب از یک ببالا می شمارد.

دور ورزش بمراتب کباده را دست بدست میگرداند، ثانویت بورزشکاران



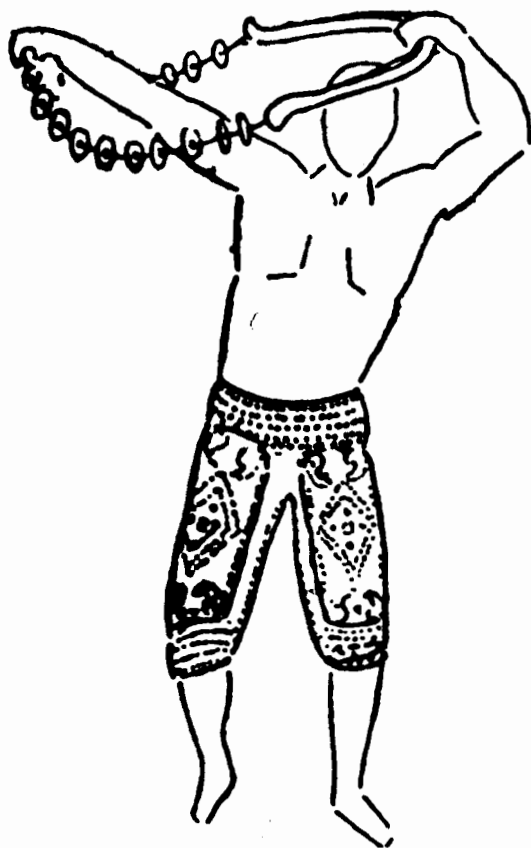
پیشکسوت میرسد کباده بزرگ بکار می افتد و مرشد در ضمن گرفتن ضرب مخصوص کباده ها را می شمارد.

حسن کربلائی حسین کباده بزرگ را بالای سر میبرد و زنگ مرشد بصدا در می آید و همه با طلب صلوات مرشد صلوات میفرستند و حسن کربلائی حسین کباده را بالای سر بحرکت در می آورد و مرشد هر حرکت کباده او را با ضرب می شمارد.

- ریم داداریم - داداریم - داداریم - داداریم . . . داداریم.

« یکی و -- دو تا و --- سه تا و -- چهار تا و -- پنج تا و --

نوع دیگر کباده زدن ، چرخ با کباده است . حسن کربلائی حسین در حالیکه کباده را بالای سر نگاهداشته شروع به چرخیدن میکند . در حال چرخ زنجیر کباده را بگردن خود می اندازد و آنرا رها میکند و دور خود می گردد . و زنجیر آن از دور گردن بروی شانه می لغزد و در حالیکه کمان آن دور بدن

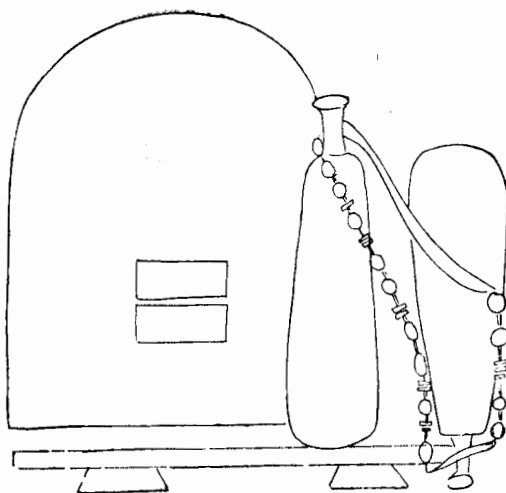


در لنگر است . زنجیر از روی سینه و پشت به پائین میسرد و دور کمر مرکز



دوار خود دور بر میدارد و روی رانها و ماهیچه ها چرخ زنان فرود می آید و حسن کربلائی حسین همانطور که میچرخد کباد را با بدن خود میچرخاند بمحض رسیدن کباد به مچ پا از وسط آن بیرون میپرد و کباد روی زمین وسط گود میماند. حسن کربلائی حسین ، دوباره وسط کباد میجهد و زنچیر آنرا دور کمر میاندازد و کمان آنرا به لنگر درمی آورد و میچرخد و کباد را با حرکت عضلات بطرف بالا میراند و تا سرشانه میرساند و دوباره شروع به کباد زدن میکند.

سپس پهلوان اکبر کباد زدن را آغاز میکند ، کباد را سر دست بالای سر میبرد و آنرا بچپ و راست بدن بحرکت درمی آورد و در عین حال دور خود شروع به چرخیدن میکند. تنها پهلوانان عالی مقام میتوانند در هنگام کباد زدن دور خود بچرخند.



دعا و کرامات اهل فتوت و اخوت در گلریزان

ورزشکاران باستانی هر دفعه که بزورخانه میروند مبلغ معینی میپردازند. هر کس ورزشش تمام میشود لباس می پوشد و هنگام خروج از زورخانه اجرت یا حق الزحمه مرشد و صاحب زورخانه را، از حداقل تا حد اکثر توانائی مالی خود روی سر دم میگذارد و مبلغ بسیار جزئی هم به مشتمالچی بابت حق لنگ دادن یا مشت مال کردن میدهد.

مشتمالچی دست شما درد نکند میگوید و مرشد ادای احترام مینماید. همچنانکه موقع ورود بهنگام خروج نیز رفتار مینماید. گاهی هم بعضی ها که درآمدی ندارند اصلاً پولی نمیپردازند.

در مواقع جشن و گلریزان، مدعوین که از معتمدین و متمکنین و گاهی از رجال ورزشدوست هستند اغاناتی قابل توجه بمنظورهای معینی کرامت میکنند.

اهانات این گلریزان بفتح یکی از ورزشکاران قدیمی

که شکست در کسبش وارد شده منظور میگردد

همانطور که ورزشکاران در گود در جایگاههای خود دور ایستاده اند

دعا میشود. دعا کنندگان که از پیشکسوتها هستند از مدعوین مبالغی را که کرامت میکنند دریافت میدارند. (اگر مدعوین کم باشند یکنفر و چنانچه زیادتر باشند دو یا سه نفر دعا میکنند و پول دریافت میدارند).

در این جشن گلریزان که عده مدعوین نسبتاً است دو نفر دعا میکنند. یکی پهلوان اکبر و دیگر حسن کربلایی حسین که هر دو از پیشکسوتهای محترم هستند. پهلوان اکبر دعا را شروع میکند و خطاب به مرشد میگوید:

- جناب مرشد.

- ای والا

آقائی ما را بطلبید خدمت خودش چراغ، چراغ اول کرم کند.

مرشد - چه شود؟

میاندار - اول کسی که راه را تنگاتنگ، بعزم جنگ برایی عبدالله الحسین گرفت حروب و اول کسی که جان خود را فدای ابی عبدالله الحسین نمود حروب. دستش بدست هر برسد بی پرسش وارد بهشت بشود.

یکنفر از مدعوین برمیخیزد و نزدیک گود می آید و دو دستی با احترام مبلغ پانصد تومان تقدیم میکند و دعا کننده آنرا میگیرد و وسط گود روی زمین میگذارد و میگوید:

- خداوند انشاءالله رنگ سرخ شما را زرد نگرداند. در شباب جوانی مرگ قسمت شما نکند. خداوند انشاءالله سالی دو هزار تومان شما را خرج آب و آتش حضرت سیدالشهدا بفرماید.

و بعد حسن کربلایی حسین دومین دعا کننده باید بازهم چراغ اول بگیرد وسط گود می آید و میگوید:

- جناب مرشد.

مرشد - ای والا .

- آقائی ما را بطلب خدمت خودش ، چراغ ، چراغ اول کرم کند به اول
قطره خونی که در محراب کوفه از تارک علی (ع) چکید ، خداوند انشاء الله عرق
آبروی آن نوجوانمرد را پیش پای مرد و نامرد نریزد .
یکی دیگر از مدعوین برمیخیزد و کنار گود می آید چهارصد تومان
دودستی تقدیم میکند .

و پهلوان اکبر مجدداً دعا میکند ، دعای دوم را :

- جناب مرشد

- ای والا

آقائی ما را بطلب خدمت خودش چراغ ، چراغ دوم کرم کند .

مرشد - چه شود ؟

- خدا را قسم میدهم به دو گوشواره عرش ، زینت فرش ، یعنی امام
حسن و امام حسین ، دو چشم آن نوجوانمرد گریان نشود ، مگر سالی دو ماه
در عزای پسر فاطمه زهرا .

و یکی از مدعوین چکی تقدیم میدارد و حسن کربلائی حسین دعا
میکند .

- جناب مرشد

- ای والا

آقائی ما را بطلب خدمت خودش چراغ چراغ دوم کرم کند . خدا را
قسم میدهم بحق آن دودستی که از زانو میگذشت ، دست قمر بنی هاشم بود
خداوند آندو دست نوجوانمرد را با احتیاج پیش برادر دینی اش دراز نگرداند .
یکی از مدعوین مبلغ پانصد تومان تقدیم میکند و پهلوان اکبر بهمان

ترتیب سابق مرشد را طرف خطاب قرار میدهد و جواب میشوند و دعای سوم میکند :

- برادری ما را بطلبد خدمت خودش بهواداری امام سوم چراغ چراغ سوم کرم کند . به سه درد گرفتار نشود، کوفت ، آتیشک ، لکه پیسی، دردها را تمام سنجیدند دردی بدتر از بینوائی نیست . خداوند او را به بینوائی گرفتار نفرماید .

حضرار - آمین

و یکی از حضار سیصد تومان تقدیم میکند و حسن کربلائی حسین هم دعای سوم را بهمان طریق سابق ادامه میدهد :

- بزرگتری ما را بطلبد خدمت خودش ، چراغ چراغ سوم مدد کند ، به سه درد گرفتار بشود . خرجی حلال ، پاکش رونده (مرکوب) ، رفیق راه ، از این شکست و بست های طرق برود بالا و چشم گنهکارش به گنبد نود میلیون تومانی امام رضا ییفتد از دور سلام کند از نزدیک از دلب زهرخضاب علی این موسی الرضا لبیک بشنود .
باز یکی از مدعوین پولی تقدیم میکند . پهلوان اکبر دعای چهارم میکند .

خدا را قسم میدهم بحق عابد عباد ، سید سجاد ، یعقوب دین ، یعسوب دین ، یعنی امام زین العابدین ، چهارستون آن نوجوانمرد پنج ستون نشود و پس از تقدیم پول از طرف یکی از مدعوین ، حسن کربلائی حسین بهمان طریق سابق دعای چهارم مینماید :

- خدا را قسم میدهم بحق آن چهار هزار ملکی که موکل قبر حضرت ابی عبدالله الحسین هستند ، امر مقرر بفرماید همان چهار هزار ملک ، چهار

هزار طبق نور بقبر پدر و مادر آن نوجوانمرد بیفشانند . و پس از آن پهلوان اکبر چراغ پنجم طلب میکند :

-خدا را قسم میدهم بحق آن پنج پنجه ای که دراز شد و سی و سه هزارمین دراز قلعه خبیر کند ، همان پنج پنجه کمر آن نوجوانمرد را بگیرد ، از هم و غم و مذلت و پریشانی نجات دهد .

و پس از آن حسن کربلائی حسین چراغ پنجم را تکرار میکند :
-به آن پنج پنجه ای که دراز شد ، گرفت قبضه خورشید را بجای ظهر قرار داد که نماز پسر عمش قضا نشود ، همان پنج پنجه لب نانی بدھانش بگذارد که تازنده است احتیاجش به پیش مرد و نامرد نیفتد و پهلوان اکبر دعای ششم میکند :

خدا را قسم میدهم بحق خون ناحق ریخته حضرت ابی عبدالله الحسین که بآن نوجوانمرد توفیق عبادت ، توفیق قرآن ، توفیق بندگی ، حسن اخلاق نعمت سلامتی کرامت بفرماید .

حسن کربلائی حسین برای چراغ ششم دعا میکند .
خدا را قسم میدهم بحق فرق شکافته امیر المؤمنین علی (ع) که قسمت بفرماید شش گوشه قبر اباعبدالله را با معرفت زیارت بفرماید .
و پس از کرامت مبلغ قابل توجهی از طرف یکی از مدعوین پهلوان اکبر همچنین مرشدرا طرف خطاب قرار میدهد و برای کرم کننده چراغ هفتم دعا میکنند :

-به آن هفت سال یا چهارده سال که موسی ابن جعفر در زندان هارون الرشید محبوس بود خداوند انشاءالله دو دست و دو پای آن نوجوانمرد را بدست ظالم کم فرصت گرفتار نفرماید .

و بهمین ترتیب دعاها بنام دوازده امام توسط هر دو نفر و کرامات از طرف مدعوین تا بآخر ادامه می یابد و پهلوان اکبر حالا خود به تنهایی برای

سه چراغ به ترتیب : اول چراغ اول و آخر ، و دوم چراغ الله ، و سوم چراغ ختم دعا میکند :

-آقائی ما را بطلبد خدمت خودش چراغ چراغ اول و آخر بدهد اولش با علی باشد آخرش با قائم آل محمد (ص).

-آقائی ما را بطلبد خدمت خودش چراغ چراغ الله کرم کند. الله الله نماز از خانه اش بلند بشود ، بانگ شیون مرگ از خانه اش بلند نشود.

-آقائی ما را بطلبد خدمت خودش چراغ چراغ ختم بدهد. خدا را قسم میدهم به ختم یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر مرسل و نا مرسل ، خدا عمر آن نوجوانمرد را بزودی قطع نفرماید ، مگر بعد از صد و بیست سال یک قبضه خاک ایشان در وادی السلام نجف باشد.

بهمین ترتیب دعا کنندگان با گفتن آقا مرشد و جواب دادن او ای والا چراغ اعانت می طلبند و هر دو همچنانکه گفته شد بنام دوازده امام دوازده بار و سه چراغ باضافه آن بیست و هفت چراغ دریافت میدارند.

وسط گود در پایان دعا انباشته از پول میشود و پهلوان اکبر پولها را در لنگی می پیچد و دور آنها با کنار لنگ محکم گره میزند و یکی از معتمدین نیکنام میدهد که بعد از خاتمه گلریزان در حضور عده ای شمارش کنند و برای آن ورزشکار قدیمی ورزشکست بفرستند تا با آن گره از کار خویش بگشاید.



گل کشتی

سنت است بعد از ختم ورزش در جشنهای

گلریزان در گود کشتی میگیرند. پهلوان اکبر گود را

می بوسد و خارج میشود و مرشد به طبل میزند و زنگ را بنوازش در میآورد

و از حضار طلب صلوات میکند. حسن کربلایی حسین وسط گود می ایستد و از

پهلوان اکبر میپرسد چه کنیم و پهلوان رخصت میدهد :

- کشتی

دو نفر از نوچه ها که از پیش ادعای کشتی بایکدیگر داشتند و خود را

برای مقابله بایکدیگر آماده کرده بودند ، وسط گود میآیند، هردو باشانه های

ستبر و سینه های برآمده و بازوان عضلانی رو بروی هم قرار میگیرند و حسن

کربلایی حسین دست آندو همقدر را میگیرد و در دست یکدیگر میگذارد و

روی بکشتی گیر نفر سمت راست مینماید و برای او میخواند :

چون زلف یار کشتی پر پیچ و خم خوشست

نی همچو مار ، چشم جفا و ستم خوشست

گهواره دیو و عقربک و قوس و دم شیر (۱)

رد و بدل نمودن آنها ، بهم خوشست

۱ - فنون کشتی است .

و سپس روی بحریف محمود آقا میکند و فنون کشتی را هم باو تذکر
میدهد :

ای تازه نوجوان و خوش اندام و تیز چنگ
دادی تو دست از پی کشتی برای جنگ
یک فتح پانما و کف گرگیش بز
چون قدم علم نمود تو برداریش بچنگ

و آنگاه روبه مرشد میخواند :

- ولی بشرطها و شروطها : اول بنبوت خاتم الانبیاء ، دوم باولایت علی
المرتضی ، سوم برخصتی پهلوان حی وحاضر تحفه صلوات وهمه
حضار جمیعاً صلوات ختم میکنند .

و باز حسن کربلائی حسین ادامه میدهد .

- با برکات ، مزد استاد ، نازجون شیرینکار ، مزد دست کهنه سوار
(مرشد) ، سلامتی دین مبین اسلام ، خدا را سجود ، پیران را عزت ،
ربالمشرقیین و رب المغربیین ، فبای آلاء ربکما تکذبان .

هر دو حریف دستهایشان را سخت بهم کوفتند و حسن کربلائی حسین
باز نگذاشت آنها بایکدیگر درگیر شوند هر دو را متوقف کرده و باز این گل
کشتی را می خواند :

چندی	بشرا بخانه	رفتم	دیدم که بیای خم درنگ است
چندی	بقمار خانه	رفتم	دیدم که به پای آس جنگ است
چندی	بقلندران	نشستم	دیدم که حساب چرس و بنگ است
پیر خردم	بگوش	گفتا	اینها همه صحبت جفنگ است

آنجا که حساب بیل و سنگ است	بر خیز و برو بزورخانه
کباده و تخته شلنگ است	آوازه نای و رنگ طنبور
جنسش همه حرف قوس لنگ است	بازار متاع کشتی آنجا است
این یک بشناوری نهنگ است	آن یک بدلاوری چوشیر است
غریدن شیر با پلنگ است	گردیدن ببر، گرد پیل است
طبال بزن که طبل جنگ است	در بند زبان ز نظم، «سرباز»

و هر دو حریف رخصت می‌خواهند و پهلوان اکبر از بالای گود شعر حماسی هیجان‌انگیزی را با غرش می‌خواند :

گرفتند هر دو دوال کمر	بکشتی گرفتن نهادند سر
یکی اژدها و دگر نره شیر	دوبازو دو جنگی دو مرد دلیر



هر دو حریف در گیر و باهم سرشاخ میشوند و بایکدیگر می‌پیچند.
فن‌های کشتی را بکار می‌برند بدن‌ها در هم پیچ و تاب می‌خورند. یکی بخاک

می‌رود و دیگری گوسفند انداز میکند و بدلتش را می‌خورد. یکی لنگ کردی می‌بندد و دیگری گاوتاب می‌زند.

تماشاچیان و مدعوین در سکوت دیده بان دو که سخت گرم زور آزمائی هستند دوخته‌اند هیچ صدائی جز صدای نفس‌های تند و حرکات سریع دو کشتی گیر شنیده نمی‌شود. هر دو حریف قوی هستند و در عین حال نیز از یکدیگر احتیاط میکنند.



ده دقیقه کششی آند و بطول میکشد. هر دو خسته و نفس زنان تلاش میکنند و دیگر چنان مینماید هیچیک را بردیگری غلبه نیست.

در این وقت پهلوان اکبر از بالای گود لنگی بحسن کربلایی حسین میدهد و او آنرا روی آن دو می‌اندازد و میگوید:
- حرمت لنگ.

آنها که هردو در خاک تلاش میکردند ، در دم دست از کشتی باز
میدارند و برمی خیزند و پیشانی هم را می بوسند و ورزشکاران رخصت میخواهند
و همه از گود یکی پس از دیگری خارج میشوند .



پایان ورزش باستانی

.....

مشتمال

پس از پایان ورزش باستانی ، وقتی که همه از گود خارج شدند
مشتمالچی زیر هریک از ورزشکاران لنگی می اندازد و هر کدام را بنوبت
مشتمال میکند ، بعضی ها هم هریک دیگری را مشتمال میدهند .

پهلوان^۱ اکبر روی لنگ نزدیک گود دوزانو نشسته و دستهای خود را
جلو زانوها گذاشته و بدنش را بجلو خم کرده و محمود آقا وی را مشتمال
میدهد .

ابتدا گردن و یال و شانیه های او را با هر دو دست در چنگ میفشرد و
مالش میدهد . کم کم کف دستها را با فشار از روی پشت و گرده تا پائین
کمر او سر میدهد . چندین بار این حرکت را تکرار میکند .

آنگاه بازوها و آرنج ها را مشتمال میکند ابتدا هر دستی را بایک دست و
بعد با هر دو دست هر بازو را در میان فشار و مالش میگیرد .

پهلوان دستها را از زمین برمیدارد و راست می نشیند و محمود آقا
سینه های برجسته و پهلوهایی او را از بالا روبه پائین با فشار مالش میدهد
و چنگ میزند .

پهلوان دوباره دستها را زمین میگذارد و محمود آقا با هر دو پا برگرده او میجهد و با تمام سنگینی بدن ، تنه پهلوان را زیر فشار مالش میگیرد و با فشار روی پنجه پا آهسته از سر ستون فقرات به پائین میسرد . وقتی این حرکت چندین بار تکرار شد به پائین میجهد و پشت سراو راست می ایستد و بدن خود را گلوله جمع میکند و بهوا میجهد و تمام سنگینی بدن خود را روی بازوی راست به گرده پهلوان میکوبد . پهلوان محکم و استوار بی آنکه تکانی بخورد ، برجای مانده و محمود آقا این حرکت را چند بار دیگر تکرار میکند . وقتی مشتمال تمام شد کف دستها را بهم میکوبد و پهلوان مزد دستش میگوید : « دست شما درد نکند » .

همه لباس میپوشند و دسته دسته از در زورخانه با تشریفات و احترامات مرشد خارج میشوند ... باصلوات و با ضرب ... با زنگ ...
- خوش آمدید ، خوش آمدید . اول و آخر مردان بخیر .

و جشن گلریزان پایان می پذیرد .

و مرشد همچنان با سر انگشتان روی طبل مینوازد و آهسته میخواند :

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

هنوز ما در اول وصف تو مانده ایم

ورزشهای دیگر در زورخانه

در زورخانه سوای سنگ گرفتن ، شنا رفتن ، میل گرفتن ، میل بازی ، چرخیدن ، پای زدن ، کباده کشیدن ، کشتی و مشتمال که ورزشهای اصلی را شامل میشوند ؛ ورزشهای فرعی دیگر نیز هست که اجمالاً بترتیب از آنها یاد میشود :

۱ - شلنگ انداختن : ورزشکاران پس از پای زدن دور گود ، با قدمهای بلند و کشیده شلنگ می اندازند و میاندار جلو و بقیه دنبال او دور گود می دوند . هر قدر دوا دامه می یابد ، شلنگها بلندتر و سریعتر میشود ، تا میاندار (نفر جلو) سرجای خود وسط گود قرار گیرد . آنگاه هر کس بجای خود آرام میگیرد . این را دوی شاطری می گویند .

پنجاه - شصت سال پیش در زورخانه ها حرکات دیگری تقریباً از این نوع بنام شلنگ تخته رواج داشت . تخته الواری بطول دو متر و عرض چهل سانت روی لبه و کف گود اریب قرار میدادند و ورزشکاران در حال دویدن دوپای خود را تا حد توانائی بقسمت فوقانی تخته میکوبیدند . این حرکت نیز دویدن تمرینی بنام دوی چالا کانه شاطری بوده است .

(شاطری و حرفه شاطری که در جای خود از آن بحث شد مورد توجه قرار گیرد).

۲ - پشتک و وارو و بالانس (۱) : این حرکات را شیرینکاری میگویند . معمولاً جوانهای چابک و ورزیده به آن مبادرت میورزند .

برای پشتک زدن لب گود می ایستند و بایک و یا چندین معلق در هوا می جهند و بعد روی دو پا راست بزمین فرو می ایستند .

وارو را هم بایک یا چند معلق منتها از پشت بوسط گود میزنند . گاهی هم در وسط گود پشتک و وارو میزنند . برای بالانس روی یک دست بلند میشوند و پاها را در هوا بهم جفت میکنند و بدن را کشیده نگه میدارند و یا روی دو دست در حال بالانس شنا میروند و دور گود حرکت میکنند و رفتار مختلفی نشان میدهند .

۳ - تاب : در بعضی زورخانه ها از سقف طنابی کلفت و یا چوبی ضخیم و مدور در کنار گود آویخته شده و ورزشکاران جوان از آن بالا میروند و عملیاتی انجام میدهند .

۴ - حرکات نرمش : از ورزشهای معمول در زورخانه ها میباشد که ورزشکاران بعد از شنا برهبری میاندار به آن مبادرت می ورزند . میاندار در جلو حرکت میکند و سایر ورزشکاران از پشت سر او براه می افتند و مرشد ضرب میگیرد . هر حرکتی که میاندار انجام دهد آنها نیز هماهنگ از حرکات او پیروی میکنند . همچنانکه دور گود راه میروند و یا در وسط گود مارپیچ میزنند دستها را باهم به دو طرف بدن باز می کنند و کمر خود را بچپ و راست میچرخانند و یا روی زمین خم میشوند .

۱ - سابق براین شیرجه را بالانس میگفتند .

بعد از اتمام نرمش در حال راه رفتن ، هر کس در جای خود می ایستد و به پیروی از میاندار حرکت نرمش ایستاده انجام میگیرد . هربار که دست راست روی کمر گذاشته شود ، دست چپ با خم شدن بدن بزمین زده میشود و بالعکس هربار که دست چپ روی کمر بیاید دست راست با خم شدن بدن ، بزمین فرود میآید . این حرکت و حرکت نشستن و برخاستن روی پا نیز با هنگ ضرب مرشد راهبری میشود .

۵ - پارالل : در اغلب زورخانه ها یافت میشود و ورزشکارانی که میل بورزشهای انفرادی نمایند با آن بازی میکنند .

۶ - وزنه های سنگین از قبیل هالتر و یا دمبلهای سرگران از ادوات عمومی زورخانه هاست که ورزشکاران بطور انفرادی برای تنوع با آنها چند حرکتی انجام میدهند .

۷ - بهم پیچیدن نوعی از تمرین های ملایم کشتی است که دو ورزشکار دوستانه باهم میگیرند و بی آنکه با اصطلاح یکدیگر را کثفت نمایند زور آزمائی میکنند . این نوع کشتی دوستانه را سرشاخ می نامند :

نتیجه

زورخانه و ورزش باستانی یکی از جوه مشخصه کشور کهنسال و ملت ما است. هر فرد واقع بینی پس از تماشای ورزش باستانی میتواند باسانی آنرا در ردیف سایر خصوصیات ملی ما مثل زبان و فرهنگ و شعر و ادبیات و هنر و صنایع مستظرفه و بناهای تاریخی تخت جمشید و معماریهای اصفهان که نشان دهنده اندیشه و عمل ایرانیان قدیم است مورد مطالعه و بررسی قرار دهد تا در نتیجه بسجایای عالی انسانی ملت ما واقف گردد.

از خاك پهلوان خیز زورخانه پهلوانان و جهان پهلوانان بسیاری برخاسته اند.

هدف نهائی ورزش زورخانه رواج و اعتلای کشتی گرفتن و نیرومندی و تندرستی و کسب اخلاق و سجایای جوانمردی و تقوی و انضباط است. يك ورزشكار باستانی در نیرومند ساختن خود تارسیدن بعد پهلوانی میکوشد.

محیط زورخانه چنانکه گفته شد جایگاه جوانمردان و پیاکان است. شکل بنای آن در واقع به مسجد و عبادتگاه میماند. در آنجا فروتنی و خاکساری

سروری میکند. دروغ و حیل و مطرود و محکوم است. صداقت و صفای محیط و وفای بعهد و احترام بحق و حقوق دیگران در آنجا ورزشکاران را بخلوص نیت و پاکدلی سوق میدهد.

ذکر نام الله و اولیاء الله روح ورزشکار را از بدیها و پلیدیها میزداید. در ضمن ورزش نیز کلمات و آیات مقدسی ادا میگردد که در ورزشکاران تقوی و راستی بوجود میآورد و در ضمن نوعی عبادت بجای آورده میشود.

ورزشکار خود را در محیط زورخانه در شرایطی احساس میکند که جز مردان خدا و رستگاران در آن راه ندارند. بدین سبب وضع خود را بالاجبار با شرایط آن تطبیق میدهد، تقوی پیشه می‌سازد و فضیلت و راستی و فداکاری در پیش میگیرد و نیرومند ساختن خود را جز به صلاح و خیر دیگران نمی‌خواهد.

از گذشته های دور تا کنون هرآن پهلوانی که از گود زورخانه قدم بیرون نهاده جز جوانمردی و صفا و فروتنی و دفاع از ضعیفان نظری نداشته و اگر بندرت از یک ورزشکار باستانی عمل ناهنجاری سرزده بزودی در محیط زورخانه یا اصلاح شده و یا از آنجا طرد گشته است.

تمام پهلوانان ایران چه باستانی مثل رستم و گیو و چه در تواریخ مانند ابومسلم و پوریای ولی و پهلوان محمد ابوسعید و حاجی محمد صادق دارای سجایای عالی جوانمردی و سروت و فداکاری و بطور کلی جامع جمیع صفات نیکوی یک انسان واقعی بوده‌اند.

آنان که زورخانه و محیط و آداب و آئین آنرا پذیرفته‌اند و نائل شدن بمقام پهلوانی را منوط به پیروی از تعالیم آئین پهلوانان ایران اخوت و فتوت ساخته‌اند، ورزشکاران واقعی زورخانه هستند ولی معدودی که به نیت نیرومند

ساختن خود برای امور زشت و منکرات و تعدی به ناتوانان در آن مقام تن می‌پرورند، در نزد ورزشکاران صدیق، حرمت و عزت نمی‌یابند و بمراتب کسوت پهلوانی نائل نمی‌گردند.

اوباش و جهالی که شرارت و چاقو کشی و کارهای پست و مضر را پیشه خود ساخته بودند و یا هنوز سودای آن درس دارند بندرت بزورخانه می‌روند.

روی آوری اینان بورزش باستانی بنیت سوء استفاده از حسن شهرت زورخانه و تعلیم انسانی آنست نه بهره‌مند شدن از آئین پهلوانی آن. این عده چنانکه گفته شد، هیچگاه بمرتبۀ پهلوانی و حرمت و پیشکسوتی نرسیده‌اند. چون در این سلک با نیت پاک قدم نگذاشته بودند و با پشتکار از آئین زورخانه ورزش باستانی پیروی نمی‌کرده‌اند.

تا چندی پیش چنانچه ورزشکاری رعایت نزاکت و ادب را در زورخانه نمی‌نمود و حق احترام پیشکسوت و مرشد را بجای نمی‌آورد و با تکبر و خودخواهی وارد زورخانه می‌شد، مرشد او را در حین حرکات ورزشی با اشعار اندرزآمیز راهنمایی و ارشاد مینمود. مثلاً هنگام چرخ او ضرب کوتاه سرنوازی میگرفت تا صدای طبل پائین و آواز خودش رساتر بنماید و شروع بخواندن اینگونه شعرها میکرد:

جان بر تن مرد بی ادب زندان است هر کس که ادب ندارد او حیوان است
از بی ادبی کسی بجائی نرسید حقا که ادب وظیفۀ انسان است

یا چنانچه در خارج از زورخانه ورزشکاری مرتکب عمل خلاف شرع و خلاف عرف میشد و موجبات آزار و اذیت خلق خدا را فراهم می‌ساخت مرشد او را نیز هنگام چرخ در حضور پهلوانان حاضر در مجلس و همه ورزشکاران سرزنش میکرد:

شمشیر برنده تحفه مردان است نامرد بزیر تیغ روگردان است
هر کس که بسرمیل دلیری دارد این قاپی و این حریف و این میدان است

و یا اگر ورزشکاری ادعای مسلمانی و دینداری مینمود و در عمل از
آن طفره میرفت مرشد این شعر را برای او میخواند :

نه هر کس شد مسلمان میتوان گفتش که سلمان شد
کزاوّل بایدش سلمان شد و، وانگه مسلمان شد
و برای کسانی که ورزش را برای ارباب مردم و ضایع ساختن حقوق
آنان حرفه خود میساختند مرشد این شعر را برای تنبیه آنان میخواند :

قصر نمروود که از ظلم بنا شد بجهان
حال بنگر که نبینی اثر از آثارش
طاق کسری که شد از عدل پهایین که چسان
ظاهر ، آثار عدالت بود از دیوارش
و برای متکبران و خودخواهان میخواند:

وفا ز گل مطلب چونکه زاده خوار است
همیشه در پی آزار بلبل زار است
نجیب زاده مفلس درین زمان خوار است
چرا که تازه بدوران رسیده بسیار است

در روزگار ما سنتهای ورزش باستانی و آئین پهلوانی آن، تأثیر اخلاقی و
انسانی شایسته ای در ورزشکاران زورخانه بجای گذاشته است و آنانرا باحس
جوانمردی و فداکاری و تقوی راهبر است.

ورزشکاران باستانی که به پهلوانی مشهورند و ما اکنون همه را می‌شناسیم
مردمانی زحمتکش و فروتن و درستکارند.

آنان که ورزش باستانی را با خلوص نیت انجام میدهند و آئین و
تعالیم آنرا در حقیقت بکار می‌گیرند، مردمی پاک و درستکار و جوانمرد
هستند و نیز همیشه مورد احترام و علاقه مردم می‌باشند.

زورخانه و کشتی قهرمانی

نتیجه

یکی از بازیهای بچه‌ها در کشورما ، زورخانه بازی است ، بچه‌ها دایره در محوطه‌ای مثل گود می‌ایستند و یکنفر مرشد میشود و با پیت حلبی ضرب میگیرد و همه ورزش میکنند یا باهم بتقلید زورخانه کشتی میگیرند ، و نیز بسیار دیده شده که بچه‌ها با هم بطور دستجمعی بمسابقه کشتی می‌پردازند و این بازی تقریباً همه‌جا رواج دارد . گاهی هم بزرگترها دخالت میکنند و بچه‌ها را تشویق میکنند و آنها را باهم کشتی میاندازند .

کشتی گرفتن در ایران از دوران کودکی شروع میشود و در زورخانه‌ها وارد مرحله جدی میشود و بکمال میرسد و از آنجا به میدانهای مسابقه کشوری و جهانی میانجامد .

رواج کشتی در ایران جدا از رواج زورخانه نیست ، اعتلای کشتی در ایران و پیروزیهای درخشان آن در مسابقات بین المللی را باید تنها در انگیزه‌های ورزش باستانی جستجو کرد .

ورزش باستانی و زورخانه مادر کشتی قهرمانی کشور ما است .

ظهور قهرمانان کشتی بین المللی و قهرمانان ملی نشانه وسعت و عمومیت این ورزش در بین قاطبه مردم ایران میباشد ، اگر ورزش باستانی با آن سازمان

و آداب و وسائل شوق انگیزش نبود و شور ورزش دوستی و نیرومند شدن را آئین همگان نمی ساخت، آیا ما ایرانیان تا این وسعت بسوی ورزش کشانیده میشدیم و روحاً و آمالاً بان می گرائیدیم؟ و کامیابیهای ما در ورزش تا این پایه میرسید؟ بدون شک پاسخ منفی است. پس ورزش پیروزمند و درخشان کشور ما مدیون ورزش باستانی و زورخانه می باشد.

و اینست که در حال حاضر در سراسر کشور صدها باشگاه وزمین ورزش در کنار زورخانه ها وجود دارد.

ورزشهای جدید سوای زورخانه که پدیده ای نوظهورند و پاپیای توسعه و تمدن و فرهنگ غرب در کشور ما توسعه یافته اند، مایه اصلی اقبال و رونق خود را مدیون زورخانه میباشند.

تمام قهرمانان ملی و جهانی ما رابطه نزدیک و مستقیمی با ورزش باستانی و زورخانه دارند. میل و تخته شنا در خانه و محل زندگی ایشان جزء ادوات کار ورزش آنان می باشد.

طبل زورخانه از ابتدای زندگی در تهیج روح ورزشکاری و پهلوانی قهرمانان نقش درجه اول داشته و اشعار حماسی فردوسی و رقابت در ورزشهای دستجمعی گود زورخانه حس قوی شدن و ضعیف نماندن را در آنان برانگیخته و تقویت نموده است.

موفقیت های ورزشی ما در عرصه مسابقات جهانی در مقابل تمام کشورهای دنیا تا حد مافوق انتظاری بوده و هست.

کامیابی در هر نوع ورزش قبل از همه بدن سالم و نیرومند طلب میکند. کشتی و هالتر کشور ما در مقایسه با ورزشهای دیگر بسیار پیش افتاده تر و پرمایه تر است.

بدنهای نیرومند و پرورده زورخانه در پیروزی مسابقات هالتر و کشتی ایران بیش از همه بکار آمده اند.

قهرمانان نامی کنونی کشور ما که شهرت جهانی دارند، عموماً همچون سلف خود راه موفقیت آمیزشان را از زورخانه آغاز کرده اند.

هدف نهائی ورزش باستانی گذشته از تربیت اخلاقی و ارتقای خصال نفسانی و انسانی نائل شدن به پهلوانی و کشتی پهلوانی و بالاخره ساختن سربازی تندرست و نیرومند برای وطن است چنانکه گفته شد ورزش باستانی جدا از کشتی نبوده و رکن اساسی و هدف کلی ورزشهای زورخانه ای بوده و هست کشتی در کشور ما از دورترین ادوار تاریخ تا کنون بمنظور تربیت فرزندان نیرومند و شجاع برای میهن عزیز بطور مستمر و لاینقطع در هر زمان وجود داشته و سیر وقفه ناپذیری را تا با امروز پیموده است.

فنون و تجربیات کشتی گرفتن، در طی هزاران سال تاریخ کشور ما در عمل بسرحد کمال رسیده است.

در اینجا شمه ای از اصطلاحات و اسامی فنون کشتی که در عمل به آنها کار زدن میگویند آورده میشود تا عمق و وسعت چگونگی فن کشتی باستانی را تا حد مقدور بنمایاند. هر چند سعدی در گلستان از کشتی گیری یاد میکند که سیصد و شصت بند (فن) میدانسته ولی ما بعد از ششصد سال که از آن زمان میگذرد و یقیناً آن تعداد بمراتب تا به امروز فزونی یافته تنها بذکر دویست فقره از اسامی فنون رایج کشتی از دیرترین ادوار تا عصر حاضر بسنده میکنیم:

الف

اژدر بند	آرنج تو خاک
اشکل گربه	آرنج دو طرف
آفتاب مهتاب	آرنج سر پا

افلاک

اقل چپ و راست

النگه باخته

ب

بادیه آسا

بادیه ساوخته

بارانداز

باقولان

بخش

بخو

بدل کننده

بزکش

بغل انا

بغل رومی

بغل گیر

بنداشتر

پ

پابند

پاتاوه

پادر علم

پای بستن

پت پا

پس کاسه

پشت پا

پشت کاسه

پل

پل شکن

پیچک
پیش انداز
پیش قوز
پیش کاسه

پلنگ شکن
پنیرتپان
پهلوچپ
پهلوراست

ت

توحلق
توشاخ
توشاخ دستاویز

تندر
تنک ایاغ
تنک شکر
تنک میلاب

ج

جاب

چ

چکال پا
چنار انداز

چرخ دولاب
چرخ کمر

چنبر شیب بغل
چکال
چنگک

چنگک سالتو
چنگک کلاغ
چهارسیخ

ح

حصیر مال
حمل بند

حمل بند تو خاک
حمل بند سرخاک

خ

خرک

خمیرک

د

داس نما

درو

درو بادست

درو تو خاک

درو سرپا

دست تو

دست چمپ

دست چنبر

دست در مخالف

دست گنجه

دم شیر

دم گاو

دو کلیده

دو دست یکدست

دیوبند حیدری

ر

رکبی

رویین بند

رودست

رو دست آرنج

رودست کاری

رودست و پا

ز

زشت و زیبا

زیر کاسه

زیر گرفتن

زیر گرفتن گیر و واگیر

س

ساعد بند

سالتو

ستاره شمار

سراويز

سرپا

سراخاك

سرانبان

سرانده از

سراكون

سربنده پي

سرپي

سر خواب

سر زير بغل

سرشاخ

سرقوچ چپ پيش

سر نعلين

سر و ته يكي

سرين

سگك

سگك از رو

سگك بند

سگك توخاك

سگك رو دست

سگك سرپا

سگك سريبي

سگك كلاته

سگك وارونه

ش

شتر غلت

شغالك

شير غلت

شير گير

ط

طریق

ع

عقربک

عوج بند

ف

فتح پا

فتیله

فتیله پیچ

فیل زوری

فن کمر

ق

قتان

قصاب شکن

قفل قیصر

قوچ بند

قوس

قیاقولان

کنده این پا و آن پا	کت شکن
کنده این خاک و آن خاک	کیج
کنده پا	کرد پا
کنده پلنگ شکن	کروامک
کنده حصیر مال	کش زدن
کنده خورجین تکان	کفتر بند
کنده دست در شکن	کف گرگی
کنده دست در شکن سنگین سبک	کلاته
کنده دست در مخالف	کلاته وارونه
کنده عدل	کلانف
کنده فتیله پیچ	کله رنک
کنده فرنگی	کله کوب
کنده قوچ بند	کلوندان
کنده یزدی بند	کمرتاب
کنده یک چاک	کنده
کلید	کنده اژدر بند
کلید بار انداز	کنده استانبولی
کلید تک	کنده افلاک

کمر شکن

کلید جفت

ک

گلنگدن

گاو تاب

گهواره

گاو تازی

گهواره دیو

گاو زوری

گوسفندانداز

گرگ

ل

لنگر

لکنه

لنگ زنگی

لنگ آرنج

لنگ سرپا

لنگ افلاک

لنگ سرکش

لنگالنگ

لنگ کردی

لنگ بهمن

لنگ کمر

لنگ پیش رو

لنگ مغربی

لنگ تورو

لواشک

لنگ توخاک

م

مخالف	مقراضك
مخالف رو	مهتاب
مخالف مغربی	میان کوب
مسکری	میمونه
مشك سقا	

ن

نشسته	نیم بر
نقش زمین	نیمه بخش
نیم نشسته	

و

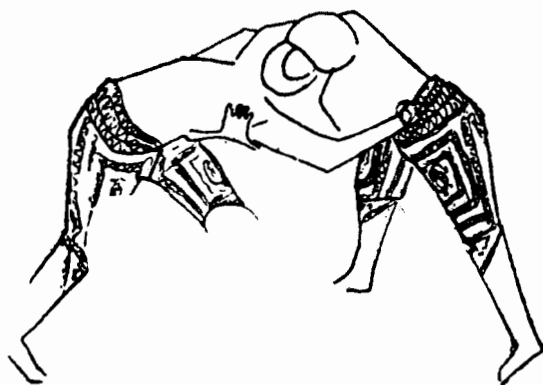
ولو کردن

ی

یزدانی	یک تیغه
--------	---------

یک دست و یکپا
یکپا در کار
یک کت و دو کت

یک زیر دو خم
یک زیر یک خم
یک دست و سر



ورزش باستانی

در

عصر جدید

زورخانه ، از ابتدای پیدایش ، صرفنظر از مواقع استثنائی ، همیشه قدر و اهمیت بسیار داشته و در هر دوره از طرف زعمای علاقمند به سنت های ملی ایران ، مورد تجلیل و تشریف قرار میگرفته است .

قبل از آغاز عصر جدید ، ورزش باستانی و زورخانه ، تحت تأثیر شرایط تاریخی و بحرانهای اجتماعی و انحطاط احوال قاجاریه ، همچون سایر شئون ملی کشور ما ، دچار رکود شد و برای مدتی از رونق پیشین خود افتاد و چنانکه در تاریخ زورخانه گفته شد باز بهمت جمعی از پهلوانان نیک سرشت ، همچون مرحوم حاج محمد صادق بلور فروش و آسید حسن رزاز و سید هاشم خاتم زاده در تهران و شهرستانها مجدداً رونق یافت .

ولی آیا این همت که بجوانمردانی چند محدود می شد میتواندست درسراسر کشور پاسخگوی تقاضاهای عموم مردمی که طالب ورزش باستانی و زورخانه بودند باشد ؟



گروهی از زنده ترین ورزشکاران باستانی باشگاه بانکه ملی ایران

ورزش باستانی در مرحله دیگر میر نزولی خود با تأسیس اداره تربیت بدنی با فرمان رضاشاه فقید مورد حمایت قرار گرفت.

تحول و رونق فوق العاده ورزش باستانی، از بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود که به اقبال اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی باوج اهمیت و شهرت خود رسید.

از آن زمان تا کنون هر سال در روزهای چهارم آبان، مراسم عملیات ورزش باستانی در پیشگاه شاهنشاه محبوب، با شکوه و جلال تمام در میدان امجدیه برگزار میشود.

بدین ترتیب ورزش باستانی در کشور ما بعنوان ورزش رسمی و ملی ایران اعلام شد.

ورزش باستانی در امجدیه نه تنها انظار گروههای گوناگون اجتماعی و عموم مردم کشور ما را بعملیات جالب و مخصوص بخود بیش از پیش جلب کرد بلکه موجب اعجاب و تحسین ناظرین خارجی نیز گردید.

همچنین تحت توجهات شاهنشاه ورزش دوست محمد رضا شاه پهلوی، امکانات و تسهیلات فراوانی بمنظور توسعه و تعمیم این ورزش بعمل آمد. اکنون در هر محل و برزنی زورخانه ای تأسیس شده و به پیروی از نیات پدر تاجدار، موجد ایران نوین و احیاء کنندة سنت های ملی، اولیاء امور برای تشویق و رونق ورزش باستانی و جلب جوانان از نزدیک در کار پیشرفت آن نظارت میکنند.

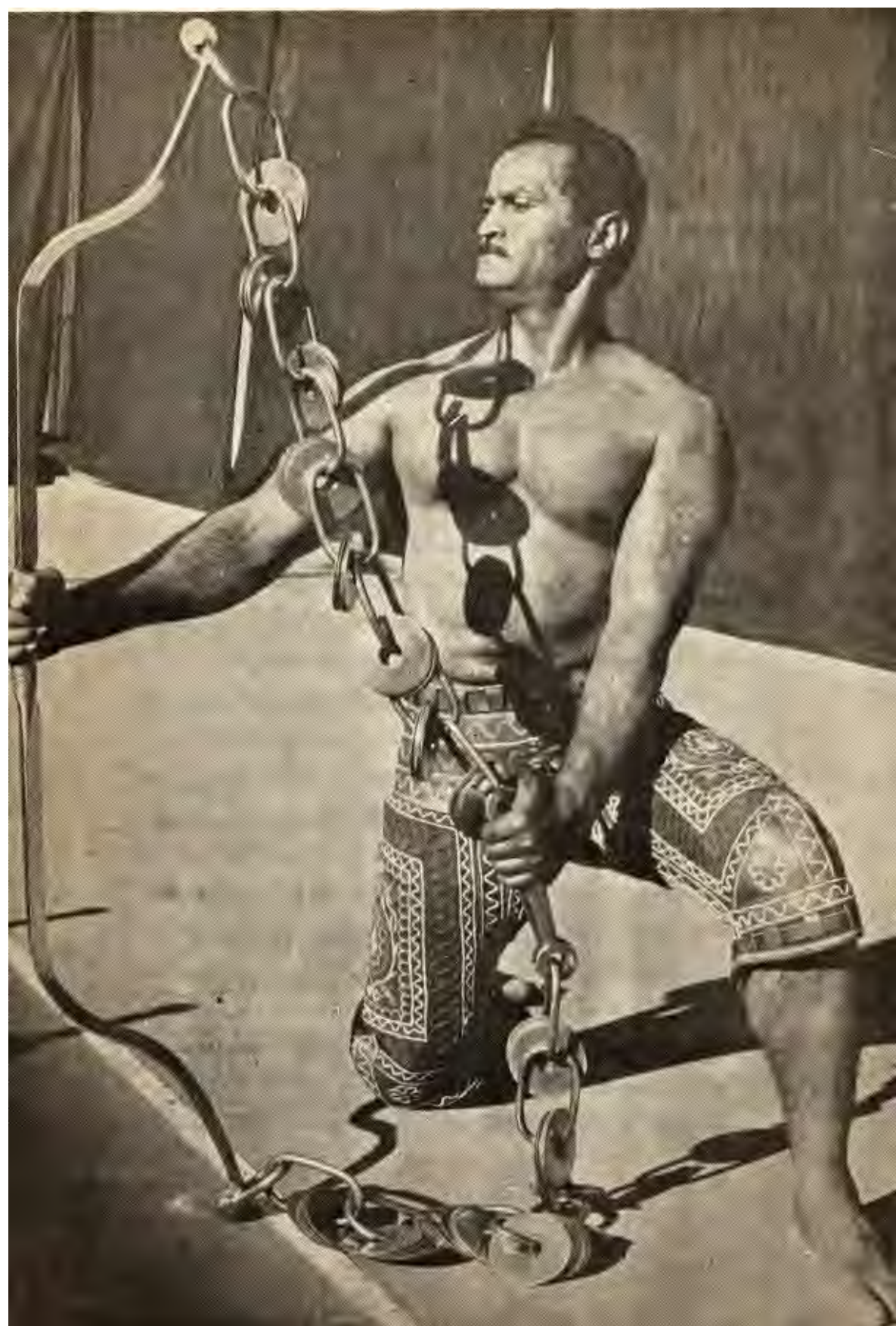
بیش از بیست سالست برای گسترش هر چه بیشتر ورزش باستانی که هدف آن نیرومند ساختن نسلها و افراد ملت است و نیز بمنظور تعمیم آن، هر روز صبح در ساعت معین از فرستنده های رادیو برنامه های ورزش باستانی برای استفاده مردم سراسر کشور اجرا میشود.

و علاقمندان هر روز صبح در هر نقطه از سرزمین کشور ما با شنیدن صدای طبل و اشعار شورانگیز حماسی فردوسی از رادیو، ورزش باستانی تشویق و برانگیخته میشوند و بحركات ورزش باستانی روی می آورند.

بطور کلی انعکاس ورزش باستانی از داخل زورخانه ها و میدان امجدیه و همچنین انعکاس صدای پرشور آن از رادیو و درج خبرهای آن در روزنامه های داخلی و خارجی علاقه ملت ما را به تندرستی و سلامت نفس و نیرومندزیستی بجهانیان اعلام داشت.

ورزش باستانی در میدان امجدیه با همان رسم و آئین و شعائر زورخانه انجام میگردد و پس از پایان دوره کامل حرکات ورزش باستانی برنامه کشتی قهرمانی کشور در پیشگاه اعلیحضرت همایونی آغاز میشود.

نتیجه کشتی، انتخاب و تعیین پهلوان اول کشور میباشد.



زورخانه ها

در حال حاضر، در تهران و شهرستانها، زورخانه های بی شماری وجود دارد که توسط ورزشکاران پیشکسوت و علاقمندان آن در هر کوی و برزن تأسیس شده و امورداخلی آنها با نظارت سازمان تربیت بدنی ایران اداره میشود. کلیه زورخانه های قدیمی به اهتمام سازمان تربیت بدنی مرمت و یا تعطیل شده و بجای آنها زورخانه های جدید، با موقعیت های بهداشتی بنیان یافته است. زورخانه، در هر جای میهن ما، مقام و جایگاه نمایشهای پهلوانی و عملیات هماهنگ نظامی و سرودهای حماسی و هیجان انگیز و تربیت نفسانی و مواعظ اخلاقی است. از اینرو همه مردم با توجه به این خصائص در هر فرصت بتمشای زورخانه می روند و امروزه غیر از خودیها، ییگانگان نیز از سراسر دنیا برای تماشای ورزش باستانی به زورخانه ها روی می آورند.

یکی از مشهورترین و مدرن ترین این زورخانه ها که هر روز هیئت های مختلف خارجی از سراسر دنیا به تماشای آن می آیند، زورخانه باشگاه بانک ملی ایران است که از عمده ترین قسمتهای سازمان وسیع و مجهز تشکیلات آخرین سیستم آن باشگاه می باشد.

زورخانه باشگاه بانک ملی ایران به همت آقای ابوالحسن ابتهاج که از رجال برجسته و شخصیت های ممتاز کشور ما هستند و از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۹

ریاست عالیہ بانک ملی ایران را داشته اند و به پیروی از نیت عالی ذات ملوکانه در سال ۱۳۲۳ تأسیس یافت و در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۴ در پیشگاه اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران افتتاح گشت.

زورخانه باشگاه بانک ملی، از ابتدای تأسیس تا کنون بانمایش عملیات ورزش باشکوه باستانی هر روزه، توسط پهلوانان تهمتن و ورزیده باشگاه بانک ملی در مقابل دلیگاسیون های مختلف سراسر جهان و توریست ها و شخصیت های درجه اول بین المللی موجب ارتقای حیثیت کشورتاریخی و اصالت ملی ما شده است.

در اهمیت و اعتبار ورزش باستانی و زورخانه باشگاه بانک ملی همین بس که تا کنون دوبار افتخار تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران نصیبش شده است.

و نیز در این مدت ۷۶ هیئت مختلف سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی و ده ها هزار توریست از زورخانه باشگاه بانک ملی دیدن کرده اند. نمایندگان تلویزیون های دنیا، بیش از همه اروپائی ها و بالاخص امریکائی ها فیلم های رنگی بسیاری از نمایش های عملیات ورزش باستانی در این باشگاه تهیه کرده و برای بینندگان تلویزیون های کشور خویش به ارمغان برده اند.

کمپانی های بزرگ فیلمبرداری دنیا، از اروپا و امریکا و سراسر دنیا، هر روز باشور و علاقه یکی پس از دیگری به باشگاه بانک ملی روی میآوردند و از نمایش ورزش های باستانی بطور کامل فیلمبرداری میکنند و آنها را روی پرده سینماهای دنیا به معرض تماشا می گذارند.

و همچنین خبرنگاران جراید سراسر عالم، با دوربین های عکاسی و نمایندگی های رادیوهای کشورهای مختلف با ضبط صوت به باشگاه بانک ملی آمده و از عملیات باشکوه ورزش باستانی ایران رپرتاژ تهیه می کنند.

با این تعریف‌ها بجاست در تکمیل این موارد قسمتی از سندرجات مفصل مجله انگلیسی WHAT IS ON شماره ۹۴ هفتم ماه مه ۱۹۶۴، که خبرنگاران آن از زورخانه باشگاه بانک ملی دیدن کرده است در اینجا نقل شود.

« در حدود ۲ سال است که زورخانه باشگاه بانک ملی تأسیس یافته وزیر نظر مدیر باشگاه بانک ملی آقای کاظم کاظمینی به حیثیت و اعتبار فوق العاده‌ای نائل شده است و امروزه در میان بیش از ۴ زورخانه تهران برجسته‌ترین مقام را حائز می‌باشد.

ورزشکاران این زورخانه همه از کارمندان بانک ملی ایران و عضو باشگاه هستند و در میان آنان پهلوانان معروف و قهرمانان جهانی و ملی دیده میشوند.

شکل این زورخانه به آمفی تاترهای کلاسیک می‌ماند، هر بار بیش از ۲۰۰ نفر تماشاچی می‌توانند روی نیمکتهای یکپارچه و زیبای پیرامون آن بنشینند. روی دیوارهای اطراف نقاشی‌هایی از قهرمانان افسانه‌ای ایران دیده می‌شود. (و نویسنده با ستایش فراوانی از خصوصیات و هدفهای عملیات ورزش باستانی ایران یاد می‌کند و باشور و علاقه بشرح و بسط عملیات ورزش باستانی می‌پردازد و بادقت زیادی جزئیات حرکات ورزشکاران را شرح میدهد و سپس می‌نویسد) زورخانه باشگاه بانک ملی نزد سیاحان جهان بسیار شناخته شده است و پادشاهان و رؤسای جمهور کشورها و شخصیت‌های درجه اول بین‌المللی و نویسندگان و مستشرقین که موفق به تماشای نمایشهای ورزش باستانی در باشگاه بانک ملی شده‌اند، هریک ستایشنامه و یا تقریظ نامه‌ای در بزرگداشت ورزش باستانی نوشته‌اند».

تشکیلات این زورخانه همچون سایر قسمتهای باشگاه بانک ملی به تمام وسائل بهداشتی و لوازم ضروری، از قبیل دوشهای آب سرد و گرم،

رختکن های انفرادی و نمازخانه مجهز است و موقعیت آن از لحاظ
روشنائی و هوای تمیز و کافی ، بسیار ممتاز است .
سرپرستی زورخانه بعهدۀ آقای باقر مهدیه ، از پیشکسوتان و استادان
ورزش باستانی و قهرمان پر ارزش و با سابقه میل بازی ایران ، می باشد .
مرشدی زورخانه بعهدۀ آقای کاظم جباری است که از برجسته ترین
مرشدهای ایران هستند .

* * *

از جمله زورخانه های ممتاز که مرجع توریست ها و محافل مختلف کشور
می باشد یکی زورخانه باشگاه جعفری است .
باشگاه جعفری از ابتدای تأسیس تا کنون بریاست آقای شعبان جعفری
نقش برجسته ای در شناساندن ورزش باستانی ایران به جهانیان داشته است این
زورخانه بسیار زیبا و عالی ساخته شده و مجهز به همه گونه وسائل ضروری
می باشد از خصوصیات جالب آن سر در تماشائی آن است . تشکیلات مدرن
آنجانیز از لحاظ بهداشتی نمونه است .

* * *

در شهرستانهای ایران به نسبت جمعیت هر شهری زورخانه وجود دارد
چون تعداد زورخانه های شهرستانها بطور دقیق در دست نبود با کمال تأسف
از ذکر اسامی آنها خودداری می شود و تنها به ذکر اسامی زورخانه های
تهران اکتفا می گردد تعداد زورخانه های تهران تا کنون به ۴۲ رسیده است
و اسامی آنها بترتیب حروف الفبا عبارتند از :

زورخانه	آذر
زورخانه	امید
زورخانه	امیرکبیر

اولیاء	زورخانه
بانک ملی ایران	زورخانه
بهرام	زورخانه
پوریا	زورخانه
پهلوان پور	زورخانه
تسلیمات ارتش	زورخانه
توکل	زورخانه
جعفری	زورخانه
جمشید	زورخانه
جوانان	زورخانه
خاور	زورخانه
دخانیات	زورخانه
دلیران پارس	زورخانه
ری	زورخانه
ژاندارمری	زورخانه
سعدی	زورخانه
سلطنت آباد	زورخانه
شاهدوست	زورخانه
شاه مردان	زورخانه
شجاعت	زورخانه
شهباز	زورخانه
شیر	زورخانه
شیرافکن	زورخانه
شیرخدا	زورخانه

طلاچی (کیانتاش)	زورخانه
عدالت	زورخانه
عقاب	زورخانه
کاوس	زورخانه
کاوه	زورخانه
گردان	زورخانه
گودرز	زورخانه
مهر	زورخانه
نجات	زورخانه
نیروی جوان	زورخانه
نیروی شادی	زورخانه
نیروی یزدان	زورخانه
هژبر	زورخانه
هنر	زورخانه

برای حسن ختام کتاب ، سخنانی چند از گفتار گرانقدر فتی
فتیان ، حضرت مولای متقیان علی علیه السلام اول پیشوای ورزشکاران
باستانی از نهج البلاغه نقل میشود . باشد که جوانمردان روزگار ما
از گنجینه دانش آن بزرگوار بهره‌ای چند بگیرند .

من از زبان قرآن مجید اکنون ترا پندی چند دهم که
خوشبختی خویش را در دو جهان بدینوسیله تأمین کنی :
خداوند را به یگانگی و پیماندی بشناس و تنها بر آستان
جلال او پیشانی بندگی برخاک گذار.

خود را با فساد بهلاکت مینداز و روح بی‌آلایش خود را بیهوده
تباه مساز .

زنهار سرمایه دین را بعشق دنیا از دست مده و وجدان خود را
در قربانگاه هوس بخون میالای .

مردم را با دو روئی و دوزبانی ملاقات مکن و بر آنچه
میگوئی ثابت قدم و معتقد باش .

